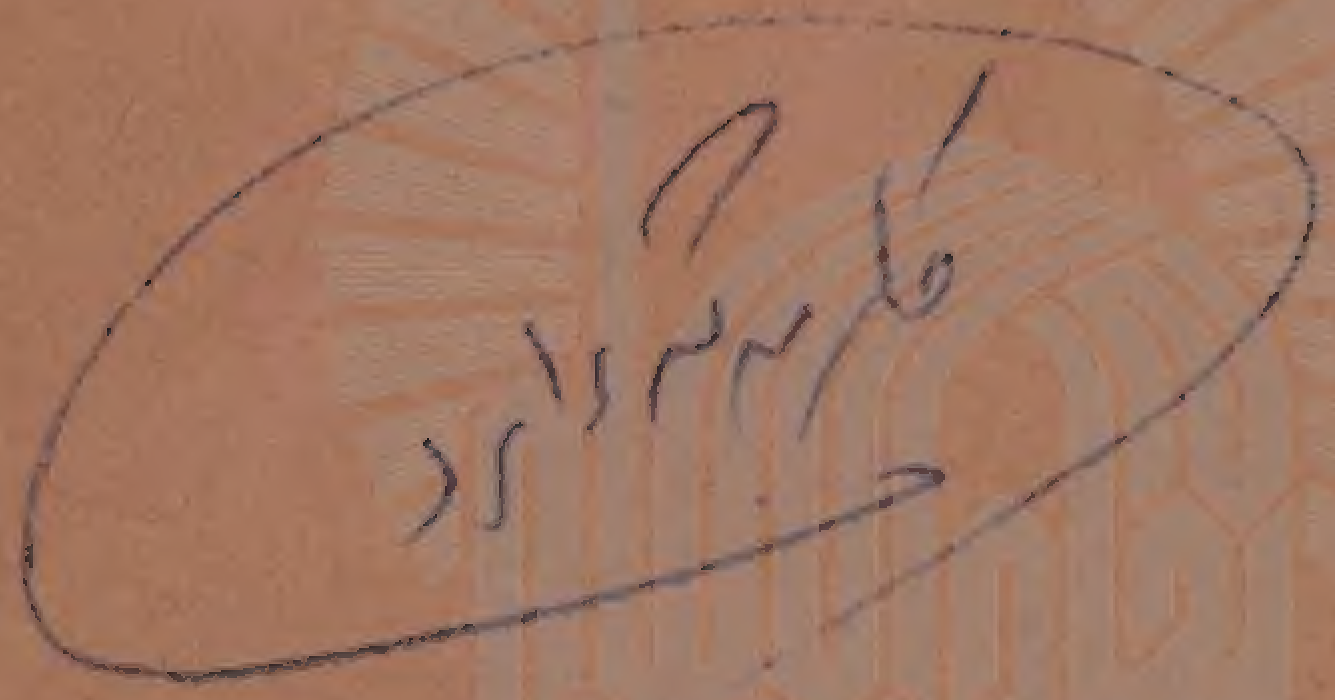

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۶۱۶۵

رده‌بندی دیویی: ۱۲۸۲ م ۳۳۴ م ۳۴۲۲ / ۲۹۷

سرشناسه: محلاتی شیرازی، محمدعلی بن احمد

عنوان قراردادی:

عنوان: مفتاح السعادة و اصلاح العبادة

کاتب: لطف الله ابن اسدالله تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: [تهران] ناشر: کارخانه محمد ابراهیم شیرازی تاریخ نشر: ۱۲۸۲ ق

صفحه شمار: ۵۴، ۱۹۶ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۵ x ۲۰ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: سید محمد شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۰۹ ق

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، لطف الله، کاتب. ب. شوشتری، محمد، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: احمدزاده تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

نمره ۱۹۸ هو الواقف علی السرائر

وقف مؤبد وحبس مخلد نمود جناب مستطاب سلالة الاطیاب عمدة العلماء الاعلام وزبدة
الفقهاء الفخام نجل الرسول الممجد علیین آشیان الحاج سید محمد الموسوی بن محمد تقی بن محمد
بن ابو الحسن بن عبد الله بن نور الدین بن سید الجلیل السید نعمة الله الجزائری
طیب الله ثراهم وجعل اعلا علیین مأواهم کتاب مفتاح السعادة با پانصد و بیست ۵۲۰
مجلد دیگر از کتب متفرقه معلومه از هر علم را که ملک طلق آن غفران مآب بوده
بر کتب خانه آستان ملائک پاسبان حضرت ثامن الائمة علی بن موسی الرضا علیه و
علی آبائه و اولاده التحیة والثناء که مادام بقا هر ورق از این کتاب و سایر کتب
مسطوره از آن آستانه مبارکه بجای دیگر نقل نشود و منفک از وقفیت نگردد و
بمعرض بیع و رهن در نیاید و تولیت کتاب هذا با سائر کتب مشروحه با هر کس که متولی
آستانه مبارکه در هر عصری بوده باشد مرجوع است فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹

وقف کتابخانه ... ۱۳۰۹

هذا الكتاب المسمى [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله رب العالمين اثنانا بنعمائه الباطنة الوافرة والشكر لمالك المنا
والذي اذعانا بآلائه الظاهرة المتواترة حمدا يؤيدنا على تحصيل غاية الامل
في معرفته ومعرفة اوليائه القائمة الباهرة وشكرا يسعدنا في تكميل
العلم والعمل بشريعته التي صدع بها خاتم انبياء السابقة والغابرة شكرا
لله سعيه في تبليغها الى عباده بعد فترة من الرسل وبقائهم في وادي الجهالة
حائرة ونشر عليه غوالي لآلي الصلوات والتحيات المتوالية المتظافرة
وعلى نجوم سماء النبوة المنصوصين بوصايته والمخصوصين بخلافته
والحافظين لسنته والمؤدين لامانته الى امته من آله وعترته الطاهرة
ولعن اعدائهم الساعين في اطفاء نور الله ويأبى الله الا ان يتم نوره
ولو كرهت الفئة الكافرة وبعد خادم طالبان متاع معرفت ويقين
وقائم باستان درباع شريعت سيد المرسلين ابن احمد المحلاتي محمد
عاملهما الله بفضله ولطفه الخفي وحشرهما مع النبي والوصي بر الواح
ضمائر برادران ديني ودوستان روحاني ميرساند كه اين رساله

کتابخانه آستان قدس
حکم و کلام ۲۶۸

مشتمل بر بعضی از مسائل ضروریه اعتقادیه و جمله از احکام متعلقه بعملیه
که بگمان وجوب اجابت مسئول جماعتی از مؤمنین بعد از استعانت
بفضل الله و استضائه از انوار اولیاء معصومین ص نوشته شد امید که مرضی
خدا و نافع بحال این محتاج و اخوان ایمانی باشد و قرار دادم بر مقدمه و دو
منهج که ذکر شده و مسمّی نمودم بمفتاح السعادة و اصلاح العبادة مقدمه
مشتمل است بر پنج مطلب مطلب اول هر صاحب خردی در خود و برای
خود نعمتهائی می‌بیند که احصاء آنها را نتواند از جوارح بدنیه و قوای ظاهریه
و باطنیه و مصالح معاش از مطاعم و مشارب و ملابس و مساکن و مراکب
و مناکح و دیگر غیر آنها نموده و بصیرت در حال عقل که اعطاء آن نعمت میداند
که هیچیک را خود ایجاد ننموده بلکه دیگری باو عطا فرموده و ایمن نیست
در ترک شکر این منعم از سلب این نعم بلکه از شدید بلاء آنها بعقوبت ایمن نیست اگر
راه نماید و سلطان قوای او است الا استقلال حکم میکند بوجوب شکر
و ازاله خوف و این موقوفست بر معرفت منعم تا داند که کدام را شکر
کند چه شکر هر منعم باندازه قدر و شأن است بجهت وضوح فرق
میان طور امتنان از احسان رعیت و سلطان عطا بگدا از مثل خود
سبی بدون حاجت بان اکتفا بحجتی یا بلا فی بجای آن نعمی میتمائی و
وظیفه که ما بین زندگانی خود میدانی اگر مقرر شود از سلطانی شکر سرا
بکمال تعظیم و اجلال و اطاعت اوامر و نواهی او در هر حال بر خود
حتم میتمائی بلکه هر که را مدخلیت در ایصال آن بتو داشته از وزیر و ندیم
و حاکم و راقم خصوصا با تقربات آنها نزد سلطان در مقام انقیاد و
خدمتگذاری بحسب شان او بر میائی و اگر وزیر را در سال مقرر فرموده
که اداباب وظایف و مواجب را جمع نموده بمحاسبه ایشان رسید اگر
راستی و درستی در اخذ و صرف و خدمتگذاری نموده موهبت یا افزایش
یا خلعت بخشایند و اگر طریق خیانت و مخالفت پیموده در مقام انتقام

ونسیاست برانید بر خود لا زم میدانی که بهتیه جواب صواب عند
الحساب ببینی با انکه این بجز نیست که سلطان و کامشکار امد جابت
در ایجاد و نه قدرت بر حفظ از زوال و فساد انست و بعین و اری که همه
نعم موهوبه بتو وانها از دیگری نیست که بعضی را بر بعضی گماشته پس در وجوب
لسنت با ین منعم بزرگ و خیر اکمل واتم جای شبهه نمیماند و عقل نیز ندای لئن
شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بدهر ابا همین تاکید بگوش
هوش تو میرساند واز این تقریر مستفهم که هر شکری محض اظهار امتنان
یا مدح بلسان نیست و نیز این دلیل مختص بوجوب معرفة الله نخواهد
بود بلکه معرفت احکام او نیز که معرفت کسبی که احتمال دهی مدخلیت او را
در وصول فیض منعم بتو خواه نعمت وجود وسایر انواع جود باشد یا
معرفت محبوب و مبغوض خداوند نیست بلکه لزوم محض از اینکه این منعم را
زمان احضار و اجتماع برای محاسبه گفتار و کردار و تمیز مقصر از شکر
گذار هست که اذعان بان نیز خواستار باشد یا نه نیز بوجه اجمال الایح
میکردد هر چند تمامیت اینها بمقدمات دیگر واضح میشود پس شکر را
مراتبی است مختلفه بحسب مشکور و در شدت وضعف حکم بوجوب
ان در درجات ظهور باین نحو لحاظ است که بعض اهل تحقیق شکر
خدا را تفسیر کرده اند باعتراف بنعمت وامتثال انچه واجب فرموده
از فعل طاعت و ترک معصیت **مطلب دویم** وضع و قرار یکه خداوند
حکیم دهد برای بندگان بجهة اصلاح اعتقادات و اعمالشان و
بشری را معین فرماید برای تبلیغ ان دین و شریعت است و فی الجمله
تفاوتی در مفهوم این دو بحسب حیثیت است و نسبت انها بخدا و بان
بشر که پیغمبر است مساوی ندارد و این برد و نوع است **اول** معرفت مکلف
بکسر لام یعنی تکلیف کننده و معرفت کسی که تعیین فرموده بجهة
تبلیغ ان بمکلفین و معرفت قراری که فرموده برای جزاء انها در

و اصول دین و فروع دین

اطاعت فقط الفت دو قسم کیفیت تکلیف وتفصیل مکلفین بان وچون
غرض اصلی از نوع اول تحصیل اعتقاد وتدین است وعمل را در تحقق آن
مدخلیتی نیست واز قسم اطاعت بعمل هرچند موقوفست بر علم بان لهذا
مسائل نوع اول را اعتقادیه میگویند ودوم را عملیه وچون اول
بمنزلهٔ اساس وپایه است وثانی بمنزلهٔ بنا که بدون پایه صورت نبندد وچه
با اعتقاد نکرد بخدا وصدق خبر دهندهٔ از او وبا شکه دینی قرار داده ولزام
بر صلوة وصومی فرموده چه داند که صلوة چیست وصوم کدامست وبرای که
مسکین وبرفرض انکه صورتها از انها بجا آورند بی قصد تقرب بخدا
عبادت نکرده واگر نداند که جزائی بر فعل وعقابی بر ترک انها در
کار است شوق باول وخوف از ثانی نیست که خود را بتعب اندازد
وغالبا چنین عشقی ندارد که بمجرد خواستن با مساوات حال تو با
کسی که ترک کند اقدام نمائی پس ترتیب مشروط بنوع اول است اصل وانچه
از قبیل نوع ثانیست فرع خواهد بود مسائل اول را اصول دین ومسائل
دوم را فروع دین گویند وذا لنتی که نظر در اول جنبه امر است تکلیف
کنند وواسطه وجزاء ومرجع معرفت الله وصفات ثبوتیه او که
صفات جمال گویند وسلبیه که صفات جلال نامند با مر اول است
وجمع انها را در توحید وعدل نموده اند اگرچه بعض مسائل عدل از
جمله اصول مذهبست بجهة انکه خلاف در انها میان خود مسلمین است
نه میان ایشان وکفار ولکن بنظر تحقیق انکار انها مبنی بر انکار بعض
امور نیست که تحقیق اصول دین است چنانکه خواهی یافت ومرجع
مسائل نبوت وامامت بامر دوم است که معرفت واسطه باشد وتفسیر
امامت از اصول مذهب نیست بلکه جمیع مسلمین سوای نادری که
اعتنا بایشان نیست بر ان اتفاق دارند بلی کیفیت تعیین امام از
اصول مذهب وعین معرکه میان شیعه وسنی است ومرجع مسائل

انواع

معاد یا امر سیم است و از این باب است که معروف در اصول دین پنج
عدد است و اما فروع اگرچه بسیار است بجهة ملاحظه انواع معاملات
چون بیع و صلح و نکاح و انواع سیاسات چون حدود و قصاص و
احکام دیگر چون مواریث و قضا و شهادات لکن چون عمده مطلوب
شارع عبادات است و ارکان انها صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد
است و بعضی امر بمعروف و نهی از منکر را افزوده و بعضی در شمردن
جهاد مناقشه دارند معروف در فروع دین شش امر شد هرچند
اولی در ان اعتقاد و در بیان اخر است از وجهی مطلب سیم هر یک از دو
نوع مشتمل اند بر مسائل کثیره که بعض انها نسبت ببعض دیگر بمنزله اصل
است چون نفس توحید و اینکه خدا عالم و قادر است بالنسبه باینکه با وجود
در ذات متعدد نیست و در جهر و صفی و حقیقت و حدت انها حقیقت
علم خدا و چون نفس نبوت و تخصص نبی نسبت بمقدار لازم از عصمت
و مسائل معراج و فروع افضلیت از سایر انبیاء و کیفیت نزول جبرئیل
و مقدار علم نبی و امام و کیفیت ان و مانند اینها و چون نفس معاد جسمانی
و وجود ثواب و عقاب و جنت و نار و حساب و میزان و نحو انها نسبت
بتحقیق حقیقت هر یک و کیفیت ان مثل انکه جمیع اجزاء جسم از اول عمر
تا اخر عود میکند یا بعض ان و بهشت و دوزخ جسمانیست یا روحانی
و مخلوقست یا نه و در کجاست و جسمانیست صراط و میزان و مانند انها
و در فروع ملاحظه اصل وجوب انها نسبت بجزئیات شرایط و اجزاء
و مقدمات و مقارنات و مبطلات و مانند انها و مقصود از این
بیان انست که در مسائل فروع دین اکتفاء بمعرفت اصول انها نمیشود
زیرا که حاجت بفروع انها در مقام عمل نیز هست هرچند حاجت ببعضی
برای هر کس علی الدوام هست و بعضی برای بعضی در بعض اوقات و اما
در اصول دین لازم واجب نیست بر هر کس که احاطه بجمیع مسائل انها

نماید زیرا اگر بعلاوه عدم دلیل بر آن مستلزم حرجیست که عقل و نقل نفی
آن نموده بلکه موجب اختلال نظام امر معاش و معاد که ملحوظ در خلق عباد
است بجهة کثرت این مسائل و وقوع خلاف در آنها و غموض مدرک و
حاجت فهم آنها باطلاع بر علم کلام و تفسیر و غیر آنها از علوم که عمر
وفای بآنها نمیکند با آنکه همه کس را قریحه فهم آنها نیست و اکتفا بقول
غیر در مسائل اعتقادیه باطلست خصوصا با اختلاف شدید در
اقوال پس قدر لازم بر هر مکلف همان اصول این مسائل است و بعض
فروع آن چنانکه اشاره بتفصیل خواهد شد و در زیاده بر آنها اگر
علمی هم رسید فنعم الاتفاق و الا انکار نکند و توقف نماید در اعتقاد
بر آنها واجب کفائیست که در مقام ضرورت و دفع شبهات بکار آید
مطلب چهارم آنچه علم بآن لازمست و آنچه معلوم باشد ثبوت آن
تفصیلا یا اجمالا بضرورت دین انکار آن از روی عناد یا تقصیر و
مسامحه کفر است و از احکام مترتبه بر آن نجاست و حرمت نکاح
و وجوب قتل و غیر آنها در آخرت چون خلود در نار و حرمان از جنت
و اما تفصیل مقدار ضروریات و انکار و اسقاط میان اسلام و کفر نیست
باید و بر خدا واجبست نصب دلیل علمی در همه برای همه باید و اینکه
هر که مسلم نیست مقصر است باید و هر که خطا کند در آنها معاقب
است مطلقا باید و امثال این مسائل بیرد خود فهم عوام نیست لکن
بیان آنها بسا باشد موجب حیرت آنها شود و در بعض مؤلفات
اصولیه اغلب آنها را بر وجه مبسوط نوشته‌ام اگر کسی خواهد از
آنجا طلب نماید نقد وقت که بکار می‌آید آنست که خدا تعالی کوتاهی
در دانستن فرض عفو نماید و بدون تقصیر عذاب نمیکند و نصب
طرق علمیه در قدر لازم بمسائل فرموده و هر که در معموره اسلام
یا ممکن از مسافرت بآن باشد اگر سعی کند حق را بر وجه یقین میفهمد

دراین

پس چه ضرری در ترک آن نیست بخلاف جزئیات مسائل فروع دین که در زمان
غیبت امام عم خصوص بعد از طول غیبت در غالب آنها راه یقین و علم
مسدود است اگرچه بالاخره باید منتهی بعلم و یقین برضای الهی باجتهاد یا
بتقلید شود و حاصل فرق میان این دو از سه وجه است اول آنکه مقصود نوع ع
دراول چنانکه در مطلب دوم دانستی حصول اعتقاد و اذعان و تدین است
بعین آنها و آن بدون علم صورت نبندد و در ثانی اظهار بندگی و خضوع
و انقیاد و تعظیم است و آن با طاعت در آنچه فهمند از طریق بندگی بعد
از سعی بقدر مقدور حاصل میشود دوم آنکه خطاء در اول باعث زوال
اصل دین است و [illegible] فرع هم میرود بخلاف خطاء در فرع که اثری در
اصل [illegible] سوم آنکه مسائل لازمه اول قلیل است
و [illegible] هر مکلف [illegible] آنها را میکند و قلیلی که از ذات
[illegible] تره و شواهد حسنه در آن هست
که [illegible] شود بخلاف مسائل دوم که در غایت
هزاران [illegible] صلوة بستنها معروف شده که چهار
و چهل [illegible] از حضرت امام رضا عم دیده شد
و بعضی [illegible] اکثر آنها از آیات قران فهمیده نمیشود
و بعضی هم که بشود اختلاف در خود آیات و در معنی او بسیار است و خبر
متواتر نیز در کمال ندرت است و اجماع در اغلب آنها محقق نمیشود و
اخبار غیر متواتره هم در بعضی ظاهر نشده و در اکثر که هست اشکال سند شرط
در معانی و در سند و در رجال روات آنها بسیار رود و [illegible] باطله و
و بسیاری تقیه و وفور اهل تدلیس و وضع احادیث و تغییر و تبدیل
بدفهم و در نقل و اختلاف مضمون اخبار و غیر آنها بنحوی است که
احصاء آن میسر نیست پس از صاحبان ملکه اجتهاد سعی در تحصیل
حکم از آنچه اشاره شد و بکار بردن قواعدی که از عقل و نقل نزد

ایشان

ایشان معذور است در معالجه این اشکال که خواسته اند قدری سازند
مجتهد یقین کم معتقد و رهنیست و از عوام که خبر بی از اینها ندارند تکلیف
هم باجتهاد و تحصیل علم صرف و نحو و لغت و تفسیر و کلام و اصول
و فقه که موقوف علیه فهم حکم است حرج بلکه تکلیف بما لا یطاق
و تعطیل امر معاش و معاد است قناعت نموده اند برجوع باهل
خبره مثل سایر موارد که جاهل رجوع باهل خبره میکند و در
غیبت امام ع اهل خبره منحصر است بفقهای اسلام که بما مع شمار
شرایط اجتهاد و عدالت که وثوق موقوف [illegible] انها [illegible] فتوی
بان داده اند باید اموخت و بنای جمهور [illegible] تقلید
میکنند و عقل هر عامی حکم [illegible] اصل [illegible]
باید اجتهاد شود همین نحو برای عوام [illegible]
از مسائل تقلید انشاء الله [illegible]
شد مطلب بنحو مشهور میان علما [illegible] بنظر [illegible]
اصول دین و حرمت تقلید و این مسئله [illegible] که
در فروع دین کافیست که محض اعتماد [illegible] که علم
بمطابقه قول او با واقع و اما که مراد [illegible] کلمات
ظاهر میشود این باشد که باید هر عامی اقامه برهان کند و اکتفا بقول
غیر اگرچه افاده یقین کند نمیتوان نمود ممنوع است چرا که اقامه برهان
خصوصا بر وجهی که معهود است نزد علما میزان صناعتین و توقف
بر تحصیل این علم و علم منکر تمیز ذات از دلیل موقوف بر انهاست و
تکلیف عوام بان همان عبثی است که مکرر گفتیم با اینکه قول غیر در صور
مذکوره نوعیست از دلیل لیکن حق انست که از ایشان یقین خواسته اند
بهر طریق که حاصل شود حتی از قول غیر ما دامیکه احتمال خلاف ان در
بطا اگر بتزلزلی حاصل شد باید سعی تازه نماید و قدیفت براثبات

[illegible]

[illegible] ثابت و لا اقل شرط نیست چنانکه بعضی از جواب بشبهه که کیم
[illegible] ثابت [illegible] معتزله لم نزل لا رفع از او رجوع بعنا
[illegible] که این مسائل ابتدا جمیل توانند بشمارد و
بیان کنند [illegible] حاضر باشد مثل اینکه بگوید عدد صفات
خدا [illegible] بلکه باید بطوری باشد که اگر از او سؤال
کنند [illegible] بتواند بگوید مثلا اگر پرسند آیا میشود
[illegible] قدرت نداشته باشد یا محتاج باشد یا از او
صادر شود [illegible] باشد یا این مراتب بگوییم
[illegible] مکلف
شوند [illegible] فرموده از
[illegible] اختلافات و غالبا
ذکر [illegible] باشد بعضی دیگر مستفیض شود
[illegible] و ذات
[illegible] ت و مرجع صفات و منشاء
[illegible] بالضرورة ممتنع فهم
ممکن [illegible] زیرا که تا مناسبتی نباشد در ذات
[illegible] بمراتب عالم متجرد یا آنکه
نوعی از [illegible] جسم خود اگر از روی انعکاس
بلکه نفس خود [illegible] اگر احاطه یا اجزاء و قوای [illegible]
معرفت [illegible] مراتب یا جسم لطیف یا نوعی از
و کیفیت [illegible] و اقسام نفس و حقیقت روح و غیر اینها
[illegible] معرفت واجب الوجود و آنکه تا بحال معتبر
نشده است برای [illegible] این بطریق اولی و این بگو چه نیست
در معنی [illegible] معرفت [illegible] بانکه هر چه بخیال تو رسد

بودند پس تو ایشانرا [illegible] و خدا [illegible] [illegible]
ناطق است از اکثر عقلا و [illegible] [illegible] ما عرفناك
حق معرفتك پس تو بجای خود بنشین [illegible] [illegible] است و [illegible]
فهم و برای ان دو دلیل بگویم اول [illegible] [illegible] کرا او
[illegible] خبر داده شد [illegible] [illegible] [illegible]
بکریم گفت قوت میگیرد [illegible] [illegible] [illegible]
ببین واگر جمع کثیری شدند که دلالت [illegible] ایشان [illegible]
یقین میکنی ومیگوئی بحد تواتر رسید [illegible] و قرائن
صدق ان ثابت گردید [illegible] [illegible] [illegible]
چنانکه خبر دهند چنین [illegible] [illegible] [illegible]
از ابتداء طفولیت خود تا حال [illegible] [illegible] که از
آدم تا خاتم صد و بیست و چهار هزار [illegible] [illegible]
واز همه اثار صدق [illegible] [illegible] [illegible]
بالاتفاق خبر دادند از قلم [illegible] [illegible] جامع صفات
کمال ومنزه از انواع عیب ونقص [illegible] [illegible]
نمودند بلکه دشمنان ایشان هم [illegible] [illegible] انکار نکردند و
معارضه ایشان در امر ترك تعظیم اصنام [illegible] [illegible] اخبار
بود و اجسام بود با اعتراف بخدای آسمان و زمین ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله و در این شکی نبود افی الله شك
فاطر السموات والارض پس چه جای شبهه در ان میماند و این مطلب
بثبوت نبوت انبیا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و تائید بود [illegible] [illegible] [illegible]
وا بخشند که [illegible] [illegible] [illegible]
ان شرط اطراد حصول علم است [illegible] [illegible] اتفاق

سال ۱۳۱۸ خورشیدی

بنهمه عقلاء کامل العقل خصوصًا با ضمیمه استناد با الهام و وحی
لایق [illegible] دلیل عقلی که از معلول پی بعلة بری و تقریر آن بدو وجه است
اوّل آنکه از مطلب اوّل معلوم شد که این نعمتها که داری مبدأیی که
از غیر است و برای تعیین آن میگوییم هرچه تصور کنی از سه قسم بیرون
نیست اوّل واجب الوجود بالذات که ضرور بوجودش باشد بذاته و احتیاج
در هستی بدیگری ندارد دوم ممتنع الوجود بالذات که ضرورت عدمش باشد
و متعلق قدرت نشود سیم ممکن الوجود بالذات که نه بوجودش بالذات
ضرورت باشد و نه بعدمش بلکه وجود و عدمش بوجود علت و عدم
آن باشد و این قسم از قدرت بآن متعلق میگردد و وجود آن گاهی
بالغیر واجب میشود مثل وجود [illegible] در زمان خاتم و گاهی ممتنع
مثل وجود [illegible] پس میگوییم محال است که این عطا از ممتنع الوجود
باشد چون [illegible] چه جای صدور
ایجاد [illegible] نتواند که شود هستی بخش و همچنین
از ممکن الوجود [illegible] ندارد تا بذاته جودی کند بلکه
وجودش [illegible] از وجود فیضی رساند از غیر است
نه از خود و سخن در آن غیر مثل سخن در اوست تا منتهی شود بواجب
الوجود پس معین شد انحصار منعم در او و لازم وجوب وجودش
جامعیت همه کمالات و تنزه از مطلق عیوبست زیرا که اگر فاقد کمالی
یا دارای عیبی باشد ناقص خواهد بود و محتاج است در افاضه اوّل
و ازاله ثانی بغیر خود و این صفت ممکن است نه واجب با اینکه نقل
کلام در آن غیر میشود تا برسد بکسی که هیچ حالت از این دو نقص در
او نباشد دوم که فهمش برای عوام اسهل است آنست که اگر بنای
[illegible] اسلوب یقین مسکنی که خود نرسیده بلکه استاد
بنائی ساخته که عالم بان صنعت و قادر بر آن بوده پس اگر [illegible] نظر

کنیم

[illegible] و فضا افلاک و دوران انهار و حرکت [illegible]
و ظلمت شب و ضوء نهار و سیر شمس و قمر [illegible]
ریاح و رکود بحار و [illegible] اختلاف فصول [illegible]
و نزول امطار و جریان انهار بلکه اگر کتاب [illegible]
نمائی از بدو خلقت تا حال [illegible] استقلال [illegible]
که نطفه بودی عفن و قرار گرفتی در رحم [illegible]
رحال بحالی با فی از علقه و مضغه و [illegible]
که ملائم ترین اشیاء است [illegible]
قابلیت تصرف هوا و گرما و سرما [illegible]
وا مدی با این عالم با فضا و [illegible]
سیاهی و سفیدی و از غلظت [illegible]
ناظرین خوشنما باشد تا [illegible]
شدی و مقتضی غذای قوی [illegible]
خائیدن محتاج گردی درانداء [illegible]
و بعد از زیاده قوت [illegible]
ذبانت گویا شد تا بیان کنی و سامعه را از طرفین [illegible]
شنوی و اطراف سوراخ آن را بالای [illegible]
محروم نباشی و بصرت از پیش روی [illegible]
آسان شود و محفوظ نمود حدقه لطیفه را [illegible]
در زمان حاجت به مادر و پدر مهربان [illegible] خواهان تا [illegible]
کلفت و وظایف آنها بر ایشان آسان باشد تا زمان [illegible]
آنها از تو عقل را کامل و بدنت را قوی فرمود تا توانی [illegible]
تدبیر و تحصیل معیشت از هر باب نمائی [illegible]
قوه مقاربت و تحمل مشاق [illegible]

صنف نسوان و حصول نسل و ولدان و غیر اینها از انچه احصا نتوان
نمود فتبارک الله احسن الخالقین بر تو هویدا شود که اینها را صفات
حکیم و بر همه چیز قدیر و علیم مبرا از هر بدی ازلی و ابدی در ذات و صفات
یگانه و از توهم معارض و شریک مبرا نه و اما تفصیل صفات پس
اگر چه انها بسیار هستند لکن معروف در ثبوتیه هشت است و در
سلبیه هفت و مرجع سایر صفات باینها بلکه ممکن است ارجاع
بعضی اینها ببعضی چنانکه جمعی علم و قدرت را منشاء بقیه هشت
ثبوتیه دانسته [illegible] و حاجت را منشاء بقیه هفت سلبیه
و بعضی [illegible] شریک را ذکر نموده و تطبیق میان قولین
ممکن است [illegible] تامل در اینکه [illegible] اثر در ایجاد و معنا لا است که
[illegible] شود [illegible] ممکن یعنی اگر خواهد بمقتضای
مصلحت [illegible] ایجاد کند تواند و اگر نخواهد بمقتضای
ان ایجاد نکند تواند [illegible] باشد از دو حال بیرون نیست
یا خواهد [illegible] خواهش او شود اول چون ناخرسند که بجنا
تکلم [illegible] دوم چون اتش که میسوزاند بدون
اراده و خواهش و این فاعل موجب و مضطر است و هر یک از عجز
و اضطرار نقص است و خدا از ان منزه بعلاوه انکه دانستی که همه
ممکنات که ما سوی الله و تعبیر از ان بعالم میشود محتاج اند در وجود
بموجدی پس با عجز خدا موجود نشوند و بر حاجت باقی مانند و با فرض
اضطرار بحادث نباشد بلکه وجودشان با وجود خدا باشد چون سوزانیدن
اتش و تغیر عالم دلیل است بر حدوث ان و عدم اقتران وجودش بوجود
فاعل زیرا که معنی تغیر زوال حالتی و حصول حالتی است و حدوث یکی بعد
دیگری قابل زوال و عدم است خالی از صفت قدم است چنانکه قدم
مقتضی عدم امکان عروض عدم است و تقریر دیگر امکانه [illegible]

بعد

[illegible] بر وجود فاعل و همچنین
[illegible] پس وجودش قهرا بر وجود [illegible] مترتب
نخواهد بود [illegible] باشد تا فاعل که لازم اضطرار بود پس فاعل بودن
و مضطر بودن خدا هم باطل شد و متعین شد قادر بودن او و ثابت
شد عالم بودن به همه اشیاء زیرا که جهل نقص است و موجب احتیاج مگر نبینی که
تعلیم کنند [illegible] که [illegible] و همه عالم مستند باوست [illegible]
و اختیار و فاعل [illegible] بر این [illegible] میشود عقلا اگر جاهل بان باشد
مقتضای این [illegible] فرق است میان کلیات [illegible]
باتفاق عقل و نقل صحیح است و [illegible] شنیدنیها
و دیدنیها و دیدن و شنیدن نمیشود مگر جزئیات و [illegible]
نشود ذات باری نیست زیرا که [illegible] ذات [illegible] سابق [illegible]
از ممکنات مخلوق است نه چون [illegible] محیط بر
زمان و زمانی و مکان نیست [illegible]
حاضر است بدون [illegible] تعالی
زمانی بلکه نسبت علم زمانی که [illegible] لوم امر [illegible] است
و هم چه جای علم خدا و لکن علم ممکن هر چیز [illegible] شدن صورت
است [illegible] انقسام و [illegible] نیست [illegible] اینکه [illegible]
و ازلیست یعنی وجودش را ابتدائی نیست و ابدی و سرمدی یعنی
هستیش را انتهائی نه و بعضی سرمدیت را عبارت از [illegible] کرده
اند و [illegible] ثبوت [illegible] که این دو لازم امکان وجود [illegible]
علت تامه هستی او موجود است و بدون آن در اول یا آخر و ایضا اگر او را
ابتدائی باشد حادث شده و محتاج است بایجاد کننده پس خدائی [illegible]
[illegible] و ایضا قدرت تامه نخواهد داشت بلکه موجد او بر او قادر
است و ایضا عالم بما تقدم نخواهد بود زیرا که عالم به غیر موجود [illegible]

بهاء او را نکرد و حصول علم بان محتاج بمعلوم خواهد بود پس خدا که
سزاوار است که افاضه علم باو کرده و آثار او را انتهائی نباشد یعنی والش
ممکن باشد قدرت بر نفس وجود ممکنات نخواهد داشت زیرا که تصرف
موقوفست بر بقاء شخص است چهارم آنکه حی است و معنی ظاهر آن در اینجا
باقی بالذاتست نه بالروح و این لازم وجوب وجود است چنانکه در ابتدا
معلوم شد و باصطلاح متکلمین صفتی است که باعث صحت علم و قدرت
باشد و این تفسیر انسب بمغایرت مفهوم حی با مفهوم ما لست اگرچه
ما لش بعینه [illegible] اثبات ثبوت علم و قدرتست پنجم آنکه [illegible]
یعنی [illegible] اکل الوجود [illegible] است نزد خدا منکشف
بدون [illegible] و این صفت [illegible] از علم ششم آنکه مدرک
است [illegible] مصلحت [illegible] در زمان و مکان مخصوص
[illegible] بمقتضای همان علم قدیم که
[illegible] با آنکه مصلحت در عدم ایجاد مثل
[illegible] مطلقا یا در آن زمان و مکان
ایجاد [illegible] ظاهر شد و شهادت میدهد
بران مشاهده وجود اشیا در زمانی و مکانی و نه در زمانی و مکانی
دیگر هفتم آنکه متکلمست و این صفت نزد بعضی قدیمست لکن مراد باین
[illegible] آنست که ایجاد کلام میفرماید نه بلسان بلکه در جسمی چنانکه
در شجره برای موسی و دلیل بر این بعد از اثبات آنکه قرآن و کتب سماوی نیز از خدا
[illegible] و همچنین بعد از ثبوت نبوت انبیاء که خبر داده اند بمتکلمیت
او و اما قبل از انبیاء چنانکه مناسب مقامست پس اتفاق انبیا و اولیاست
بران بطوری که [illegible] قول به توحید گذشت و وجه عقلی هم دلالت بر
آن دارد لکن بیانش محتاج بمقدمات بسیار است موجب طول است لهذا اکتفا بهمین
اولیست هشتم آنکه صادقست یعنی خبرهایکه میدهد مطابق واقع آ

پس نسبت این وصف بخدا باعتبار کلام خواهد بود و وجه شرو قبح است
چه کذب نقصی است ظاهر و باعث عدم وثوق باخبار او و ثواب و عقاب
وغیر آنها و منشاش یا جهل بواقع است تا مطابق با آن گوید یا عدم قدرت
بر تادیه مطلب بر وجه صدق یا احتیاج بجلب منافع یا دفع مضار و بعضها
وسیله از در کذب چنانکه در حق ما واقع میشود در منافات با علم و با قدرت
در آنها ظاهر است و از این هشت صفت پنج وصف اول عین ذات هستند و مغایرت
آنها بمفهوم و تعبیر است و بحسب مصداق حقیقت واحده هستند چه اگر زاید
بر ذات باشند ذات بذاته خالی از آنها خواهد بود و بسبب اتصاف بآنها [illegible]
بغیر پس واجب الوجود بالذات نخواهد بود زیرا که [illegible] امکان
این بود که خود نتواند بنفسه اتصاف [illegible] بلکه محتاج باشد [illegible]
شود بواجب بالذات بعلاوه آنکه [illegible] باشد [illegible] مرکب [illegible]
باشد مفاسد دیگر در ترکیب خواهد [illegible]
در وصف ازلیت و سرمدیت [illegible]
مفاسد خلو از آنها قبل از حدوث [illegible]
مانند خالقیت و رازقیت و احیاء و [illegible] صفات فعلیه
نه ذات پس همه حادث اند و محذوری بر آن نیست زیرا که موجب تغییر و ترکیب
تعدد در ذات نمیشوند چنانکه از رجوع بآنچه در سمیع و بصیر و [illegible]
گفتیم ظاهر میشود و حاصل آنست که منشا آنها صفات ذاتست چون [illegible]
ازلی بر آنکه خلق نماید مثلا در فلان زمان و مکان اصلح است و قدرت [illegible]
بر آن که این علم و قدرت منشاء این خلق حادث است باراده و اختیار [illegible]
اراده را عین خلق و ایجاد دانیم چنانکه اهل تحقیق بر آن تصریح و جمله از اخبار [illegible]
در آن صریح است بلکه دعوای صراحت آیه شریفه انما امره اذا اراد شیئا [illegible]
در آن شده اگر چه در صراحتش مناقشه ممکن است یا غیر آن دانیم [illegible]
اراده مخلوق که مسبوق بفکر و تروی و نحو آنهاست بلکه از قبیل [illegible]

وقفنا وامضینا [illegible] المشتبه [illegible]

فی الاسماء والمتشابهات [illegible] فرض کنیم که [illegible] مشترك باشد

[illegible] بر ان [illegible] در صفت ذات و صفت فعل انست که

هر صفتی که نتوان [illegible] را از خدا نفی [illegible] صفت ذات است مثل انکه نتوان

گفت خدا عالم بفلان شیء نیست [illegible] و همچنین [illegible]

لو علم الله فیهم خیرا [illegible] خدا علم ندارد [illegible]

نیست تا [illegible] قدرت [illegible]

نیست [illegible] خدا [illegible] صفت فعل است مثل انکه

[illegible] بر اراده فلان وقت خلق [illegible]

از [illegible] اراده [illegible] فلان کرد و [illegible] فلان نکرد [illegible]

[illegible] که میتوان گفت خدا در فلان وقت

[illegible] النبی که [illegible] بواسطه

کلام [illegible] ولکن [illegible] میتوان سلب کرد

و وصف [illegible] و پس میتوان [illegible] فلان [illegible]

نفرموده [illegible] صفت سلبیه است یکی از انها انست که خدا

محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات زیرا که صفت نقص است بعلاوه

انکه این ظهور صفات ممکن بالذات است واقوی دلیل بر وجوب وجود خدا

چنانکه دانستی افتقار ممکنات است دویم انکه مرکب نیست نه از اجزاء خارجیه و

نه عقلیه زیرا که مرکب محتاج است باجزاء و بتالف انها و محتاج نیست

سیم انکه نه جوهر است و نه جسم و نه عرض زیرا که همه از اقسام ممکنات اند بعلاوه

احتیاج جسم بحیز و مکانی که شاغل ان باشد و انکه جسم لا محاله مرکب است

از اجزاء و احتیاج عرض مثل [illegible] و [illegible] چون جوهری که قائم بان

شود دیگران نیز محتاج بود چهارم انکه محل حوادث نیست مثل خواب رفتن

و بیدار شدن و صحت و مرض و جوانی و پیری و نحو انها چرا که از صفات

جسم نبود بعلاوه آنکه حلول بشیء مستلزم تأثر از آنست و او منزه از تأثر است مقصود آنکه
و تأثر و این منافی با قادریت مطلقه است ششم نفی رؤیت از او یعنی دیده
نمیشود بچشم بجهت اختصاص از جسم مشکل و بتهمرین نکرد باید مرئی در جهت
و جانب باشد که امتداد بصری بر آن واقع شود و هر چه چنین باشد جسمانی
نیست آن جوهریت یا عرضیت که معلوم شد نفی آنها از واجب فرق نیست
بمقتضای برهان میان نفی آن در دنیا و آخرت بلکه دیدن منتفی مخصوص بدنیا و آخرت — دنیا و ...
آخرت که از انکشافست لکن بدیده باطن یعنی یقین و اذعان هفتم
نفی معانی واجب الست و مراد به نفی معانی آنست که صفات نیست که از قبیل معانی ذات
مره زاید بر ذات بیستند چنانکه اشاعره [illegible] بعلم و قدرت
بقدرت و حی است بحیوة و اینها [illegible] زاید [illegible]
ان در بیان معنی ذاتی معلوم شد [illegible] سوال نفی [illegible] از
اینها هو و صفر است و بقول طایفه [illegible]
و [illegible] و قادریت و عالمیت و [illegible]
از ذات و امتیاز [illegible] الحکما [illegible]
حالت بیکدیگر این مستلزم ترکیب است [illegible]
و آن بعید و جهل است [illegible] آنکه اگر دو واجب [illegible] وجود مشترک
میان آنها خواهد بود پس اگر ما به الامتیاز هم دارند مستلزم است ترکیب
ترکیب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز پس هیچیک واجب الوجود نخواهند بود
زیرا که دانستی نفی ترکیب را و اگر ندارند متعدد نیستند نهم آنکه وجود دو
شریک مستلزم فساد و اختلال در نظم عالمست چنانکه خود میفرماید لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا زیرا که عدم اختلال موقوفست بر اتفاق هر دو
بر امر باین طور که هر یک اراده کنند خلق زید را مثلا دیگری هم همان اراده
کند پس هر دو محتاج میشوند باتفاق و هر دو ممکن خواهند بود و اگر اتفاق
نکنند پس اگر هیچیک ظفر نیابند هر دو عاجزند و اثر هم واقع نمیشود

ممکن بر عدم باقی میماند واگر یکی غالب شد آن مغلوب عاجز خواهد بود و
عاجز خدا نیست و بتقریر دیگر لازم واجب الوجود بودن قدمست پس در آن
مثل یکدیگر خواهند بود و همچنین در علم و قدرت و حیوة ولازم آن اینست
که ممکن باشد که یکی اراده کند ضد آنچه را دیگری اراده کرده مثل میراندن و زنده
کردن و نخواندن و با این فرض یا مراد هر دو حاصل میشود و این محالست بجهة
تضاد یا هیچیک نمیشود و این خلاف فرض قدرت هر یک است و مستلزم
عدم الوهیت یا مراد یکی میشود دون دیگری پس دیگری عاجز خواهد بود تا خدا
باشد مسئله انکه [illegible] تابع یکدیگر باشند مثل دو مخلوق که هر یک
قدرت بر [illegible] ذاتیه در هیچیک نیست و نه قدرت
[illegible] یا عاجز [illegible] هیچیک نیست [illegible] عجز از دفع ضد خود دارند قدرت
تامه [illegible] پس اول [illegible] ممکن و اگر گوئی قدرت تامه
قدرت [illegible] ممتنع [illegible] چنانکه گذشت و فنا واجب
الوجود [illegible] چنانکه [illegible] ممتنع است جواب میگوییم استحاله فناء
اله واحد [illegible] برهان بود مسلم است نه زیاده
بر آن زیرا که [illegible] نمیکند تا عدمش محال باشد از جمیع
مذکورات ظاهر شد که خدا واحد است بالذات و بصفات جلال یعنی سلبیه
و بصفات ثبوتیه ذاتیه و بوجه صفات فعلیه یعنی بودن منشاء انها
علم و قدرت ذاتیه نزد خود افعال **مبحث دوم** در عدلست یعنی خداوند
جور نمیکند در فعل خود و تجاوز نمیکند از اعتدال و استقامت در حکم و قضا
خود و حقیقت عدل خدا تنزه اوست از هر قبیحی چه فعل باشد و چه ترک و تفتیح
این مبحث بیان چند مطلب است **اول** هر فعلی که فرض صدور ان از فاعل
[illegible] شود اگر بر وجهی است که بفعل ان سزاوار مذمتست نزد عقلاء از فعل
قبیح است واگر سزاوار مدحست حسن است پس اگر حسن ان باندازه ایست که
[illegible] ان سزاوار مذمتست چنین فعلی واجب عقلی است و ترک ان قبیح است

والا مستحب است و [illegible] جهتیست که بر فعل از ذمی نیست لکن بر ترک آن
مدحیست این فعل مرجوح است عقلا و ترک آن اولی و اگر بر فعل و ترک آن نه
مدحیست و نه ذمی این فعل عقلا نه متصف بحسن میشود و نه بقبح و جمعی
مباح عقلی میگویند و فعل و ترک هر یک از اینها بنفسه از ممکن الوجود ممکن
است بلی کاهی صدور قبیح از بعضی چون معصوم بالعرض محال میشود و اما
از واجب الوجود پس صدور فعل قبیح و ترکی که قبیح باشد یعنی ترک واجب محالست
زیرا که هر یک از اینها بعلاوه آنکه نقص است یا از جهل بمفسده قبح است یا از
عدم قدرت بر ترک اول و فعل ثانی یا از [illegible] اینها مثل دزدی یا
احتیاج بمال یا از باب قضا [illegible] شهوت در زنا
و غضب در قتل و جمیع اینها در [illegible] ممتنع است و از [illegible] است عذاب
کردن بنده در آخرت بدون معصیت و [illegible] اضرار و الام
بدون مصلحتی در حق او و مثل [illegible] و حذر
از معصیت یا زیاد کردن ثواب [illegible] یا مل
مصلحت اعظم در حق دیگری یا [illegible] اینها از مصالح
که عقول ما احاطه بر آن ندارد و [illegible] فوض
کردن در حق یکی اند و نیز که مساوی باشند در عدم طاعت و معصیت و مسلط
کردن کسی بر دیگری در تعذیب در دنیا بدون استحقاق و بدون تلافی در حق
مظلوم و انتقام از ظالم و اذن دادن کسی را بارتکاب قبیح و ترک واجب و از قبیل
اینست واگذاردن بندگان بعد از خلق قوه شهویه و غضبیه در ایشان
و پهن کردن نعمتها برای ایشان که هر چه خواهند کنند از قتل نفوس و نهب
اموال و هتک عروض و نحو اینها بدون منع و وعید ثواب ندادن مطیعین
در آخرت یا کم کردن از مقدار استحقاقشان و نصرت نکردن مظلومین در
دنیا بدون بعض مصالح که اشاره باینها شد و بدون تلافی و انتقام و اعلام
نکردن ایشان خیر و شر کلیات افعال را که بر ایشان مخفیست و سبب میشود

مرا کنت معصومین ایشان را بافوات مصلحت لازمه برای ایشان اراده همچنانکه
نفعل میشود که بجهت وجود ضرر یا فسادی در ان باشد مثل آنچه ذکر شده
شود بجهت عدم فایده باشد که تعبیر از فعل ان بلغو و عبث میکنند چه اگر از
انسان عاقل حکیم صادر شود لسان مذمت بر او مفتوح و مقام او نزد عقلا
پست میشود با اینهمه داعی بکیکه در حق ممکن الوجود ممکنست چه جا از حکیم حقیقی
مبرا از جمیع دواعی ناقص است و همچنین کردن عمل بزرگ بجهت نفع پستاندکی
چون مسافرت بمسافت بعیده بجهت تحصیل دو سه درهم و منصب وزارت
بجهت اصلاح امر [illegible] صغیره یا برای تحصیل ماکول و ملبوس [illegible]
[illegible] کردن کسی که قدرت بر ان نداشته
[illegible] هر چند [illegible] باشد قبیح است بلکه از اشد قبایح بلکه طلب
[illegible] بعدم حصول ان [illegible] از ان بتکلیف ما لا یطاق
شود [illegible] باشد بخوبیکه بحسب عادت
[illegible] نیست چه آمر
قبیح [illegible] بر ترک ان یا بر فعل دیگری بدون
[illegible] و مترتب کردن اثار ان دو یکی از دو
متساوی [illegible] قبیح و ترتیب اثار ان بر یکی بی یکی از انها
بی ترجیح از هر دو و حکم بر رجحان قبیح و قبح حسن است بنا بر این اگر شارع حکیم مختلط
[illegible] افعال بعضی از انها را واجب کند و بعضی را حرام و بعضی را مباح این کاشف
از [illegible] است تا سبب اول و مفسده تا مقتضی ثانی و عدم هر دو در قسم
و نمیشود که همه انها مساوی باشند در واقع خصوصا با قرار دادن ترک بعضی
[illegible] را موجب کفر و خلود در نار و ترک بعضی را موجب فسق و ترک بعضی
را واجب کردن قضا یا تلافی دیگر در بعضی و همچنین اختلاف
محرمات با مراتب و با اختلاف حدود و تعزیرات و کفارات چه جای
[illegible] حسن را حرام کرده باشد و قبیح را واجب و از اینجا ظاهر میشود [illegible]

آنچه

پس امامیه و معتزله از فرقه شیعه اند که حسن و قبح اشیاء عقلی است یعنی
بعضی را خدا واجب فرموده مصلحتی در آن هست و در محرمات مفسده که ذات
فعال را بآنها بوده هر چند عقول ما ادراک نکند و بطلان قول اشاعره که حسن
و قبح اشیا شرعی محض است یعنی بواجب کردن و حرام کردن شارع متصف میشد
اگر نماز را حرام و زنا را واجب میکرد نماز قبیح میشد و زنا حسن و این سخن
کلیه تکلیفات است و بعضی دیگر هم در اینجا هست که بعضی افعال بر وجهی است
با قطع نظر از تصریح شارع بوجوب یا حرمت آن فعل عقل مستقل است در ادراک
حسن یا قبح آن مثل حسن صدق و قبح کذب [illegible] مثل الاحسان والعدوان
قتل مؤمن بدون گناه خصوصا اگر [illegible]
این افعال میگوییم حکم شارع هم [illegible] عقل است [illegible] که عقل
بعضی حکم بحسن یا قبح شیء میکند [illegible] اختلاف [illegible]
کمال [illegible] و فوق کل ذی علم علیم [illegible]
در تکلیفات [illegible]
کفار اسیر مسلمین را در [illegible]
باشد اعظم از غصب و کشتن است [illegible] فی الحال
او راست که کبری از افعال را اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند نه آنکه مجبور
باشد از جانب خدا در همه افعال چنانکه جبریه میگویند و دلیل بر بطلان
این قول اولا ضرورت وجدانست که فرق میفهمیم در آنچه انسان میکند
بعضی بدون اراده صادر میشود مثل حرکت مرتعش و افتادن بلغزش
و بعضی باراده مثل اکثر افعال از خوردن و آشامیدن و رفتن و آمدن و
خود را انداختن و ثانیا آنکه صدور معاصی و قبایح از ما شوق [illegible] خدا
پس اگر مجبور باشیم لازم می آید که فاعل آنها خدا باشد و ما بمنزله جمادی
باشیم که او را حرکت دهند بر وجهی که خواهند و قبح این واضح است بلکه ذات
ظلم است بعضی را واداشتن بزنا و بعضی را بزنا و [illegible]

عقاب کردن است ثانی و ثالث آنکه لازم میآید لغویت وعده ثواب و وعید
عقاب بانکار ارسال رسل و انزال کتب زیرا که فایده آنها بیان خوف از بد است
تا اجتناب از اول و اجتناب از ثانی شود و این با عدم قدرت بر عقاب صورت نبندد
و از این مطالب چند امر ظاهر شد اول آنکه واجبست بر خدا تکلیف عباد بر
وفق مصلحت ایشان دوم قرار دادن ثواب و عقابی بر طاعت و مخالفت
سیم بیان کردن آنها برای ایشان که بر آن مترتب میشود نصب تبلیغ کنندگان
چهارم بودن نشاه غیر این نشاه برای اظهار ثواب و عقاب موعود و وجه
ترتب و امر اخروی و ثبوت [illegible] و معاد خواهد آمد پنجم وجه شمردن اصل
دین چرا که [illegible] مسئله لزوم انکار است گرچه اشاعره انکار نسبتها
نکرده اند [illegible] اما لازم [illegible] انکار است بعد از مخالفت در مسئله
هذا [illegible] و اثر اول [illegible] مطالب مذکوره بدو وجه منکنیم اول
محتاج [illegible] داعی بر تحصیل لذات عاجله است
و غضب [illegible] دو قسم است با سلطنت عدوی
چون [illegible] مقتضی حصول هرج و مرج عظیم و خلال
بنی [illegible] ایشان باین حال و در غایت قبح و خلا
غرض حال [illegible] است [illegible] باید یا سلب این قوی و مقتضیات کند
و آن بعلاوه آنکه منافی است در اقدام بمصالح لازمه ممکن نیست مفاسد از راه دیگر هم
دارد که بالمره از تحصیل اموال و اکتساب و دفع مضار باز میمانند یا بنهم
اختلال بسیار عظیم یا اجبار کند بر خوبیها و سلب کند قدرت را از بدیها و
این هم بعلاوه شرکت بطلان معاد [illegible] واقع نشده پس کشف میکنند از نقصان
در تاثیر در انتظام یا بجبر یا ارشاد بخوبی و بدیست و اینهم میدانیم که فایده ندارد
زیرا که اینها را که عقول ایشان در ادراک حسن یا قبح آن را کنند حاصلت علم خود را
نمیکنند و خواهش نفسانی را بر آن ترجیح میدهند و غایت فایده اعلام
در اینجا خیر و شر [illegible] است که چنین شود پس باید حتم فرماید بر اقدام

عدل ائمه [illegible]

نکرامونکه

اراده که بدون انها انسا را است و بر تقدیر انکه فعل ان منافی داشت اول
العبثیت و ثانی شر به و قبیح است بر دو بیت که بعث شود تا احتمالات
کرا است پس به جمیل لطف و قبح بیست و چون عقد ان حجاب که بر عمده
اغلب ناس مانع از خواهش نفسانیه نیست بجهة غفلت از عظمت غالب
از حسن امتثال و دین لازم است افزودن ترغیب و ترهیب یعنی وعد ثواب
جزیل بر اطاعت و وعید عذاب و بیل بر انشقاق باول که اکمل لذا تشبیع
خوف باز ثانی که اشد الامر و لیا است مانع از مخالفت شود با انکه اگر چه
مادّه نکرده است و باز معصیت شایع است لکن قلع ماده بیشتر شده مگر
باجبار که مضار از اراده انسی دوئیم انکه [illegible] و شد بطلان
بصد و ر لغو از حکیم مطلق خواه بی [illegible] با فایده [illegible] ان فعل باشد
پس خلق انسان که از اشرف صنع [illegible] است باید فایده [illegible] باشد
و ممتنع است که عرض باشد عاید [illegible] رابع [illegible] برای خود
صانع نیست چرا و غنی بالذات [illegible] از غیر نباید
مخلوقات دیگر باشد مثل پرستاری [illegible] و اثمار بجهة
غایب بستی ان و قبح قرار این خلق شده [illegible] است تر از خود
بلکه سزاوار است که خلق انها برای [illegible] تجربه و تصحیح
ایات و اخبار بران شاهد است پس باید مراد نفع خود انسان باشد پس تو
گمان فایده محض لذات دنیویه چون خوردن و خوابیدن و جماع کردن
بوده باشد زیرا که اولا اینها مجرد دفع الم جوع و عطش و شهوت هستند
پس چه ضرورت بخلق کردن تا المی وارد اید و دفعش لازم شود و ثانیا انکه
فایده باین پستی لیاقت این صنع را ندارد و ثالثا انکه این فایده موقوف بعقل
نیست و در همه حیوانات هست و عمده در انسان و ما به امتیاز از انواع
حیوان عقل است که اعلی و اشرف مصنوعات و مبدأ کمالات و تعبیه
کرا کرا طاعت و تربیت از نمایه اراده ملک بالاخروی و الا از بهیمه بهتر

میشود پس مراد ازین عبارت اینجهت عبادت کامله و مقصود حقیقیه [illegible]
باشد و آن نیست ممکن مگر بعد از معرفت و قرب بحضرت ربّ العزّة و پس
است که محض معرفت بدون [illegible] کافی نیست بلکه [illegible]
نیست تا ازجا اهمال آنست پس صفای معرفت بسبب عمل آن با انقیاد و عبادتست
ازاینست که هر یک از اینها [illegible] در قوام دیگریست و عبادت صحت
تفسیر لیعبدون بیعرفون نیست و عبادت نیست الّا اطاعت امر و نهی شرع
و حکمت تکلیف با امر و نهی [illegible] آنکه اوامر و نواهی مصلحت باشد و [illegible]
بعضی از ضمیر [illegible] مثل [illegible] نتوانست [illegible]
[illegible] بدون توسط بشر دیگر خدا
بالهام [illegible] شنیدن وحی [illegible] باشد بدون مشاهده ادراک [illegible]
[illegible] کلام خدا بواسطه [illegible] برای او قرار شده باشد [illegible]
نبی [illegible] باشد [illegible] و دراینجا هفت مبحث است
اوّل [illegible] از مطالب مذکوره در عدل ظاهر میشود
زیرا که [illegible] معرفت و عبادت و علم ثمره آن
اگرچه در [illegible] دنیاست پس کون در دنیا بر وجهیکه توان
تحصیل آن نمود [illegible] موقوفست بر اجتماع و معاونت هر یک دیگری را
در تحصیل ضروریات معاش بانواع صنایع و مکاسب و معاملات و
مناکحات و غیر اینها پس انتظام امور معاش و معاد هر دو مطلوبست و
و توقّف دارند بر وجود نبی امّا اوّل پس بجهة آنکه وجود قوّه شهویّه و غضبیّه
در هر فردی مقتضی جلب نفع برای خود و سلب آن از دیگری و وقوع تخاصم و
تنازع میان ایشان است که تلف نفوس و خرابی منازل و نهب اموال
میکشد پس لازمست بر خدا گماشتن کسی که بیان کند برای ایشان طریقه
که بمقتضای مصلحت مقرّر فرموده است در کیفیت معاش از احکام
معاملات و غیر آن که تعدّی از آن نکنند و سیاست کند کسیرا که تعدّی

خلق

از حدود

[illegible] که [illegible] محفوظ بماند
نفوس و اموال ایشان که از قبل خدا نقل نمایند و غیر اینها از تصرفات لازمه که عقلا
ظاهر است چنانکه اگر خدا تعیین نکند خود بنا بر [illegible] و [illegible] از
و اما ثانی پس بجهت آنکه عقول اغلب ناس وافی بمعرفت تمام احکام بر وجه
تفصیل نیست خصوصا با کثرت اختلاف عقلا در مبانی آنها از عادات
عقلیه و نقلیه در اصل دین و مسائل اصول و اجزاء آنها که ادراک کند [illegible]
شبهه بر آن بسیار میشود پس لازمست وجود کسی که عالم باشد بحق در مسائل
و قادر بر اقامه براهین مناسبه از [illegible] و دفع شبهه
ایشان نماید و همچنین واجبات و محرمات [illegible] مسائل
اعتقادیه هستند اجزاء که عقل [illegible] بدون بیان شارع ادراک کند
در مسائل فقهیه است و اطاعت [illegible] که مقصود [illegible] است بدون
علم بآنها ممکن نیست و تکلیف [illegible] که [illegible]
از [illegible] معلوم شد [illegible] انکه [illegible]
میان چند امر که [illegible] احتیاط [illegible] مکلف
است پس لازمست وجود کسی که [illegible] خدا باشد
و خبر دهد بثواب و عقاب که برای آنها مترتب شود و همچنین کسی که بیان [illegible]
معاش و معاد از خدا ابتداء با او قرار داده پیغمبر است [illegible]
اشاره بوجه آنکه باید بشر باشد از جانب خدا و آن اینست که هر کس قابل
مخاطبه خدا نیست تا بخطاب سلطان مجازی که از بکر و عمرو [illegible]
از سلطان ممکن نشود برای همه انبیا میسر نشد [illegible] مردم [illegible]
توانند تمیز دهند که این کلام از خداست نه از مخلوق و بر فرض تمیز
ثمرات مذکوره بر آن مترتب نیست و اگر نبی از نوع ملک باشد پس اگر
دیده نشود فریب [illegible] همان عیوب در آن هست و اگر خود را بنماید لابد
جن باشد که [illegible] و [illegible] نیست و [illegible] چون جنس [illegible] نیست [illegible]

نمیشود خصوصاً اگر خود را بشکل غیر بشر نماید و انس بمثل اسب دیده
برای تعلم بعلاوه آنکه نبی بمنزله طبیب نفوس امتست و بشر مزاج بشر را
بهتر میداند چون لوازم بشریت در خودش موجود است پس اختیار غیر
او ترجیح مرجوحست چرا که عدم جریان عادت الله از ابتداء خلق الی الان
مبعوث کردن غیر بشر که امتست دلیل بر عدم صلاحیت او و در عین بطریق
اولی پس متعین شد که بشر باشد و بالبدیهه کسانی که در جهالت و متابعت
قوای بدنیه با یکدیگر شریکند با تشابه در لا حوالند صلاحیت که شتر بر
باری نداشتند پس [illegible] باشد بکمال عقل و ذکاء نفس و حسن
تدبیر و [illegible] تا اسعداد تلقی احکام و تمیز و حقوالها
از ند لیس [illegible] تواند بود [illegible] مصلحت در میان امت
بکار برد [illegible] لازم محسودیت و عقد عنت
نفوس [illegible] خدا [illegible] داشته باشد و مصداق
لا تأخذه فی [illegible] این اوصاف را در شخصی که در دوره
با دیگران [illegible] میباشد و اظهار علم و نفد از اغلب
برمیاید حضرت [illegible] کبری و سلطنت عظمی پس باید
تعیین از خدا باشد **مبحث سیم** در تفصیل امور معتبره در نبی با دله بر
مطلق امتیاز و آن سه امر است **اول** عصمت و آن لطفیست خفی و وهبی
باطنی که مقرر شود از خدا در حق بعض عباد و قتی که نگاه دارد او را از اقدام
بمطلق معصیت با بقاء اصل قدرت و دلیل بر لزوم مش عدم حصول و ثوق
بصدق او و حسن دو تبلیغ بدون آن زیرا که مجرد عدالت موجب رفع احتمال
نیست خصوصاً برای عامه نامرار حاضر و غایب و موجود در زمان
است تا الیس مبعوث نمودن بدون تائید بعصمت خالی از فایده عظمی
است و صدور آن از حکیم قبیح است بلکه ملاحظه این غرض منتفی عصمت
از ابتداء عمر است نه زمان بعثت تنها نه فقط زیرا که کسیرا که مشاهده نیست

از اوصیا نبی نموده باشند پس بعضی از عصمت بعد از آن برای هر یک
ممکن است و شرطیت بحکم آنست که بعد از فسق ظاهر الصلاح شود و اگر
شبهه شود [illegible] بملاحظه اخبار کثیره و ما ورد از ائمه
طاهرین بعد از اثبات امامت [illegible] بانکه بر هر تقدیر [illegible]
معصوم بودند و همچنین شرطیت عصمت از خطا و سهو در احکام و ذلک
که [illegible] بیان [illegible] باشد [illegible] و ثوق بخطابی خبر او باو اتبع
فروع بیان [illegible] و خطا نیست [illegible] سهو [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible] بعض معتقد من خلاف [illegible]
و تحقیق و اعتقاد بیان [illegible] لازم [illegible]
دویم [illegible] او از عیوب [illegible] موجب [illegible]
و ذلک بدان که [illegible] شرف [illegible] بودن [illegible]
آن در اثبات [illegible]
باین نسبت و چه در صنایع [illegible]
چون بخل و حسد و جبن و حرص [illegible]
و چه در خلقت چون پیسی و [illegible]
مقصود بر انقیاد تام در احکام و [illegible]
جمع شوند پس باید متصف باشد باضداد این [illegible] باخلاق
که مدخلیت در آن بیشتر است بمثل فطانت و حلم و رحمت و [illegible]
و تواضع و شجاعت و نحو اینها [illegible] افضلیت [illegible] افضل
اهل آن زمان و الا لازم میآید عدم امکان نبوت [illegible] مفضول [illegible]
نبی در یک زمان چون هرون نسبت بموسی یا مفضول [illegible]
مصلحتی چون موسی نسبت بخضر علیهما السلام و [illegible] تکلیف
بانقیاد مفضول و [illegible]
خود [illegible]

[illegible] ایشان بشر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] داخل [illegible] طبایع و امزجه
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بسبب ملاحظه اینها را انما
[illegible] [illegible] [illegible] حقیقی از اول
[illegible] [illegible] با کمال [illegible] دعوی و حالات ایشان
[illegible] [illegible] شریعت واحد [illegible] زمان [illegible] اتفاق
[illegible] [illegible] انبیا و شریعت [illegible] و در خصایص
[illegible] [illegible] اصلا حقیقت [illegible] جامع کامل عمل
کرد [illegible] [illegible] شریعت [illegible] و [illegible] در تمام سابقه
[illegible] [illegible] نبی کامل یا شریعتی کامل [illegible]
[illegible] [illegible] انبیا [illegible] ممکن و واقع لهذا
[illegible] [illegible] مخصوص [illegible] زمان و معرفت او و معرفت
[illegible] [illegible] انبیا و شرایع سابقه بتفصیل
[illegible] [illegible] احکام این شریعت بعض
احکام [illegible] [illegible] ادعان بوجود انبیاء و حقیقت
شرایع ایشان در زمان خودشان علی الاجمال بلی هر طلب که نبوت یا شریعت
او [illegible] [illegible] یا تصریح یا بود در قران یا بلسان پیغمبر
[illegible] [illegible] [illegible] ادعان بان بعد از نبوت حقیقت اسلام [illegible]
[illegible] [illegible] الا [illegible] معرفت نبی مبعوث بر این امت
[illegible] [illegible] نبوت نبوت شخص مخصوص است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قسم [illegible] نبوت تا مقصود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] متحصر [illegible] از ان تا بر ایشان معلوم کردد

وامریکه

و اگر [illegible]

نباشد و اظهر [illegible]

[illegible] انزال [illegible]

مشهود [illegible] بناء بر [illegible] اظهار معجزه

[illegible] امر غریب خارق عادت که صدور [illegible]

[illegible] مطابق مدعی باشد و مراد از خرق عادت آنست که صدور [illegible]

بشر محال باشد بحسب عادت بشریه تا دلالت کند که [illegible]

پس بیرون میرود [illegible] معجزه اگر [illegible] کرد [illegible]

انها مقصود [illegible]

نیست [illegible]

آن [illegible]

الحقیقة دلیل بر کذب [illegible] ظاهر است

و اما سحر پس غالبا برای [illegible] نیست که [illegible]

خواهش ایشان شود بلکه [illegible] که ساحر بکار

میبرد بخلاف معجزه و [illegible] که خارق

کردن خدا امرا [illegible] کذب موجب [illegible] مقصود خدا

میکردند و هرگاه [illegible] قبیح است [illegible] نبی ثابت النبوة

بنبوت او بدلالت عقلیه یا باجماع امور چند که عادت آبی از اجتماع

انها در غیر نبی کند هرچند هر یک معجزه نباشد و دلیل بر قبح مذکور

اولست چه اگر این بر خلاف واقع باشد بر خدا واجب است اظهار آن تا

القاء شك در قلوب و ترك آن قبیح است [illegible]

مثل فعل قبیح است مبحث [illegible] در اثبات نبوت محمد بن

عبدالله است صلی الله علیه و آله از همه طرق ثلثه مذکوره و دلیل بر آن

چیز است اول آنکه ادعای نبوت نمود باتفاق مسلمین و کفار و معجزه [illegible]

[illegible] ... حاضرین [illegible] انشا

بر [illegible] حضرت [illegible] اسناد [illegible] قیام [illegible]

معجزات [illegible] دلیل برانکه [illegible] اول بودن ان [illegible]

بالمشافهه [illegible] زمان و ما بعد ان زمان [illegible] و اما خبر فصحا

[illegible] اکثر [illegible] و بلغاء عصر بود

[illegible] کالرعد [illegible] و اقتدا بر قرآن و امثال

[illegible] ابطال ان و مهلت خواستن در قدری از زمان حاضر

[illegible] خود شان کردند السنه ناس

[illegible] و اخبار [illegible] واکر قدرت

داشتند [illegible] بر ابطال ان [illegible]

بود [illegible]

و [illegible] شریعت خاتم النبیین

[illegible] گفته بودند دست بدست [illegible]

[illegible] زمانها گذشته فصحا و بلغاء عرب

بعد از ان [illegible] بودند از این امر خطیر در واقع فاسد

ایشانرا بران [illegible] و سبب [illegible] و اشتهارشان میشد نیز افصح

فصحا ائمه هدی علیهم السلام بودند و بالاتفاق بهتر از نهج البلاغه و

صحیفه [illegible] عبارات ایشان دیده نشده و کسی انرا بانها طرف

نسبت نموده [illegible] انکه یهود و نصاری و زنادقه و غیر اینها پیوسته در

[illegible] کردن [illegible] بودند و اعتراضات و مناقشات از وجوه

[illegible] ننمودند بلکه [illegible] از منافقین در مقام تحریف و تبدیل

[illegible] با وجود اینها [illegible] بیشتر بوده

[illegible] مشتمل است بر قصص انبیا و امم سالفه و امثال

[illegible] اعظ و وعد و وعید و معارف و احکام و انواع

فروع

نیز نوعی از مقالات و مناسبات و غیر اینها و با جمیع اختلاف وجوه جامع برابر است
و چنانکه لایق باشد از اغلب این چند بیان به مکرر فرموده بلکه صاحب بعضی
از فنون صنعت اتمام مرام خود را بآن مینماید و خطبا و شعرا بجمله فصحاء
تزیین کلام خود بآن موقوف بر آن میدانند و مع ذلک شفای امراض باطنی
آیات را نوشتن [illegible] از جبر بانست چنانکه با ثبات اولی و قوع
آن ذکرا [illegible] ترتیب و وضع را نعیین بتصریح ترتیب و تحصیل الاحسن
و سائر مانند اینها لا بد بترتیب بمدلولات آن و لو معانی نوس و کلام نثر هر
عربی که باشد که بتکرار ادایش موجب ملال و برطبع کالنقش خصوص تلاوت
و کتابت این کلام پیوسته هر وقت افزون است و بر حقیقت آن معروف و هر کلمه
که در مطلب فرمان سه دفعه مکرر شود از فصاحت [illegible] گردد [illegible]
انواع لذات و اقسام حلاوت [illegible] قصه را بعبارات [illegible] و مضامین
متفاوت را فرموده که از هر یک حظی علیحده [illegible] تازه هم [illegible] تحصیل
آنکه این کلام اگر از خدا نباشد از [illegible] تشخیص
امی بود و نزد احدی تعلیم خط [illegible] کتابه
از کتب سابقه اگر نسبت باو بدهند [illegible] بوده پس
چگونه انشاء این مضامین کرده [illegible] و معجز
بود و چرا در بعض مقامات که [illegible] عیسی
ساکت مانده و باعتقاد ما اگرچه [illegible] الاعجاز [illegible]
[illegible] که معجز بودن قرآن با
کافی بود لکن [illegible] باینکه از خداست [illegible] احتمال را میکند لیکن
منحصر شد باینکه کلام خدا باشد که برای حجیت این بنده مکرم نازل فرموده
و [illegible] آنکه معجزات انبیاء و کرامات [illegible] از آن سید ابرار در کتب
تواریخ و اخبار بسندهای متعدده با اعتبار متواتر شده که اگرچه هر یک
بعینه نرسد لکن علم اجمالی بصحت کثیره از هر یک از آن بوقوع بعضی [illegible]

[illegible] در نوع معجزات بعض از انها اجمالی کافی در ذکر انها
[illegible] وابفنت چون شق قمر و سیر اهی ابر بسا
[illegible] از فنا رفت و گویا کردن اموات در توریت و تسبیح
[illegible] و تقوت تمامت معتدلان بقامت هر بلند فرنیش
و [illegible] حیوان و خبر دادن بزغاله بریان و درخت خشک را سبز کردن
[illegible] بیرون خروج اب از میان انگشتان و نزد ایشان امدن درختان
[illegible] شیر کردن [illegible] معدود را طعام جمع کثیر را از طعام قلیل
سیر کردن و [illegible] شراب [illegible] در بردن درد چشم و خشک [illegible] پای اسب
سراقه [illegible] در نوم حنین [illegible] در بدر [illegible]
[illegible] از روی [illegible] و فرو رفتن مدفوع او
[illegible] ذکر [illegible] در قلوب اعدا و ظهور نور او در
[illegible] از شمایل ملیحه او در میان
[illegible] قبل از ولادت و امور غریبه
[illegible] حساب ش محتاج بتالیف
[illegible] هزار معجزه برای ان سید نبیین
ذکر شده [illegible] خبریه که خصوص ان بمقام علم رسیده
بجهت تواتر اخبار دیگر اخبار عجایب از قصص سابقه با عدم نظر در کتب و
عدم معاشرت با احبار و از وقایع اتیه بدون مزاوده با کهنه و لو بر ما
قایل باشیم که عدم امکان اطلاع انها بر این امور بوجه تفصیل چون اخبار
از اهل [illegible] کتاب صحیفه و اصحاب سقیفه و متخلفین از جیش اسامه
و [illegible] خروج عایشه و نباح کلاب حوئب و وقعه صفین و
مقتول شدن عمار بدست فئه باغیه و اشامیدن شیر در ان حالت و اخبار
از عترت طاهره و عدد ائمه و انچه بر ایشان رسید از ظلم ظلمه از بنی امیه
و بنی عباس [illegible] جمیع انها بهمان نهج واضح شد که اقرب بیتر دو

ازادله

زاده خبر دادن انبیاء از نبوت آن مظهر افضل اصطفا [illegible]
و خصایص او بلکه بعضی بنام نامی او در کتب انبیا [illegible] ذکر اسمی او
و همچنین کتب سماوی چون تورت و زبور و انجیل و صحف انبیا [illegible] و اخبار
بر وجه تفصیل و بشارت و اخبار ایشان [illegible] انتظار ظهور
آن سعادت بلکه این خبر در میان کهنه مشهور و معروف [illegible]
مکشوف بود و جمیع اینها بتواتر بلکه [illegible]
اجتماع ابود بلکه حصول [illegible] در [illegible]
مجالس چون جامعیت اخلاق [illegible]
ز سبق و منزلت [illegible]
و سماحت و قوت نفس [illegible]
فقر و مسکنت [illegible]
میان قومی که [illegible]
و مبالغه [illegible]
بان حد و اندازه نبود [illegible] استیلاء
او بر هر شریعت با وسعت [illegible]
از دور و نزدیک حتی اقارب و خویشان و اشمار دین مبین او بر حکمتهای
باهره و مصلحتهای ظاهره که حکمای نصاری اعتراف بکمال ملت او
و حکمت نموده اند چنانکه بعد از این اشاره بآن خواهد شد ظاهر
میشود افضلیت انجناب از انبیاء سابقه پس تکلیف او باتباع شرایع
اینها موجب ترجیح مفضول بر افضل است که بطلان آن ظاهر شد بر وجه
اکمل پس باید او را شریعتی باشد بالاستقلال و ملتی جدا از ملت امثال
پنجم امر معراج که از تواتر اخبار بلکه اصل تحقق آن فی الجمله بضرورت
اسلام رسیده که این نوع از اکرام و تعظیم از کردگار عظیم برای هیچ نبی مرسل
و نه ملک مقرب واقع نشد خواه از تطبیق با معجزه نماییم یا نه [illegible]

قوی ادله بر نبوت بلکه بر افضلیت انجناب است از جمیع ممکنات نزد اهل
بصیرت حجت اقتضا میکند وجوب اذعان بافضلیت وی است از جمیع انبیا
و این از آنچه گفته شد بعلاوه اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه بر خبر دادن خود
انجناب و خلفاء او و کتابت آن بعد از ثبوت نبوت او فی الجمله ظاهر است و همچنانکه مواضع
جمیع مسلمین بر آن قائم و استفاده آن از مواضع از قرآن ممکن است همچنین
بخاتمیت او بنص قرآن و اخبار سابقین و آثار متواتره و ضروریت اسلام
و اگر اعتراف بان نشود اصلا همه مدعی نبوت میشود و ما بر وفق دین و دنیا
میان مسلمین میگردد [illegible] بملاحظه علم [illegible] غالبا [illegible] معجزه
و ضرر آن و [illegible] کشاف حقیقت حال فصل چهارم
در امامت [illegible] که مناسب [illegible] چیز است اول دانست عامه
بر جمیع [illegible] جمع [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
رسید [illegible] میشود چنانکه در ائمه ما علیهم
السلام و نبوت [illegible] مبعوث میشوند در انبیا بلکه مبعوث از
جمیع خلق [illegible] خلق را مورد بنود دنیا بنیابت
نبی چه [illegible] ان و مقصود اصلی در این فصل
همین است و در آن هفت بحث است اول چنانکه در حکمت خدا لازم
وجود نبی برای تاسیس و بیان شریعت و اصلاح امور امت همچنین لازمست
وجود حجتی بعد از موت آن نبی برای حفظ آن شریعت و بیان احکام آن
برای اهل آن زمان و اصلاح سایر امورشان بر وجهیکه در فایده وجود
نبی گذشت خواه آنهم نبی باشد مثل هرون و خواه نباشد مثل ائمه این امت که افضل انبیاء
که خود صاحب شریعت نبودند یا نباشد چون ائمه این امت بملاحظه ختم
نبوت و دلیلش از آنچه در وجوب نصب نبی گفتیم ظاهر است دوم همه
شرطست در خلیفه نبی آنچه شرطست در نبی از عصمت و افضلیت و خلو
از عیوب سابقه بعین علت متقدمه سوم مقتضای این دو آنست که نصب

خلیفه خواه نبی دیگر باشد یا امام باید از خدا باشد چه علم باجتماع این
شرایط در شخص مخصوص باو بست و بر فرض آنکه هیچیك از این سه شرط را
در امام لازم ندانیم چنانکه مقتضای مذهب عامه است شك نیست دیگر
اینکه باید شاید رفع حاجات امت باشد از تعلیم احکام و سیاست بلاد
بروفق حکم حضرت علاّم و این موقوف بر علم کامل باحکام و امین بودن
بر حلال و حرام و حسن تدبیر در سیاست و حفظ بیضه اسلام است و
اطلاع همه امت یا خصوص اهل حل و عقد بر وجود این اوصاف در خصوص
شخصی یا اتفاق بر او نمایند بحسب عادت واقع نمیشود با وصف اختلاف
ایشان در مراتب علم و حدس و سلیقه [illegible] به تجربه رسیده
که همه اهل علم و ورع اتفاق نمیکنند بر امامت [illegible] امام [illegible] علما در
مراتب علم چه حاصل است [illegible] لوازم بزرگی [illegible] بر فرض
ظهور امتیاز یکی لا محاله [illegible] مختلف است [illegible] میل
بریاست شخص مخصوص و جواب [illegible] یکدیگر را
خواهی شنید و اما بدون اتفاق [illegible] امر
بتنازع و فساد و قتل نفوس کثیره [illegible] اگر هر کسی
برای خود طالب است یا برای کسی که امید [illegible] زیاد [illegible] باشد
چنانکه در صدر اسلام همین ماجرا واقع شد تا بعد از ظلم بسیار که بر
امیر المؤمنین و ذریه طاهره و اصحاب ایشان نمودند تا امر بر ابی بکر
و عمر قرار گرفت و چون این سنت جاری شد فتنه جمل و صفین و
نهروان و سایر فتنهای عظیم زمان معاویه و پسر ملعونش و خلفاء
بنی امیه و بنی عباس و قتل اولاد پیغمبر و صلحاء اصحاب و تابعین و شیوع
مناهی کثیره و غیر اینها بظهور رسید که دنباله اش بظهور قائم آل محمد
خواهد کشید و امت از هفتاد فرقه گذشت و مذاهب فاسده هم شایع
گشت و حال آنکه یك مقصود از نصب امام رفع اختلاف در عقاید و احکام

است تا جمع شوند بر یک شریعت و دیگری خاموش کردن فتنه حفظ
نفوس و اموال و ناموس و شایع نمودن طاعت و زایل نمودن معصیت
و تفویض با امت مؤدی بخلاف هر دو حکمت است پس بعضی از انبیاء
حکیم علی الاطلاق در کمال قبح بلکه بر فرض وقوع اتفاق هم نیز قبیح
چه کار خدا احتمال خطا در آن نیست نه بالذات و نه بالعرض و کار امت
بنفسه قابل خطاست مگر با حفظ خدا پس اقل اقربیت بتمکین و انقیاد
و آرام نفوس مسلمین و ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است بر وجه [illegible]
خصوصا [illegible] راضی نشد بتفویض بتعیین یک نوع [illegible]
با خطا [illegible] با امر باین عظمت ذکر ما بر تعبیر اده واو
فروع [illegible] نکرد نشد [illegible] نزد شرایع انبیاء متعدده برای
حفظ [illegible] شریعت تعیین [illegible] و برای این شریعت که ناسخ همه ها
[illegible] همه کردم و اگذار نمود و بچه وجه جناب
ختمی [illegible] الا اتفاق احدی از اولین و آخرین با به
او [illegible] و تغسیل و تکفین و دفن خود و صیت را
لازم [illegible] در تاسیس آن فانی فرمود با این امت
تفویض نمود که بتجهیز او حاضر نشوند و جسد او را بر زمین گذارند و دیگر
پایمال کنند و فریاد و غوغای ریاست خود را بر افغان و بکاء بر آن مصیبت
ترجیح دهند نظر کن بجوابیکه هشام ابن الحکم که از خواص اصحاب حضرت
صادق ع بود بعمرو بن عبید در مجلس علماء تمام فرمود بعد از اعتراف عمرو
باینکه خداوند چشم و گوش و سایر جوارح را هر یک برای نوعی از ادراک
خلق فرمود و عقل را بر ایشان سلطان نمود تا دفع شکوک و اختلافات
آنها نماید و حاصل کلام هشام این بود که چگونه در مملکت بدن یک
مخلوق راضی نمیشود الا بسلطانی که اصلاح نماید امور او را هم امر این
مملکت عظیمه را مهمل و بعد از رحلت پیغمبر آن را مجمل میگذارد و مجمل [illegible]

وجوب وجود امام فی الجمله از اصول دین و از اعظم نتایج عدل و تالی نبوت
و محل اتفاق جمیع مسلمین است الا نادری از خوارج که محکوم بکفرند
بجهالت و اما بکر قرآن و سنت کافی نیست در بیان احکام و دفع اختلاف
اما بجهت آنکه از قرآن فهمیده نمیشود مگر مجملی از رؤس احکام مثل وجوب
صلوة و صیام و زکوة و خمس و بعض امور معتبره در آنها و در آنها نیز
هم اختلافات شدیده در فهم علماء هم رسیده و اما شریعت که بدو الی
و فروع آن قریب بلک کرور نوشته میشود و یا زیاده تمام نیست از قرآن ایشانرا
نمیگیرند و اما سنت پس اختلاف در سند و دلالت و متن از فوق حد احصا
است و با وجود آن اهل سنت در اغلب احکام [illegible] شرع اند از اساس
قیاس و رای و استحسان برای التباس [illegible] و رای کتاب و [illegible] همین هشام
در حضور امام بشامی که ادعای [illegible] ثابت نمود و در دعوی اختلاف نمود
جواب فرمود اگر چنین باشد برای [illegible] برای امت [illegible] در
دین نمائی و همین جواب [illegible]
و شرایط و وظایف آن از اصول مذهب است [illegible]
دلیل وجوب نصب حجت برای مصالح [illegible] استمرار آنها
تا قیام ساعت زیرا که امر تکلیف و لزوم [illegible] باقی است تا
یوم القیمه پس باید زمین خالی نماند از حجتی منصوب از خالق و اخبار
متواتره بر آن ناطق است و خبر معروف میان فریقین که هر که بمیرد و
نشناخته باشد امام زمان خود را بموت جاهلیت مرده است مشاهد
است صادق بعلاوه خبر متواتر بین طائفتین که جناب ختمی مآب تصریح
فرمودند بگذاردن دو امر بزرگ میان امت یکی قرآن و دیگری عترت که تا
از کمراهی با طاعت آنهاست از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد شوند بحضرت
نزد حوض که کنایه است از قیام ساعت پس باید همیشه امامی باشد ظاهر
و مشهور یا غایب مستور **مبحث ششم** نصب امام چون نصب نبی از لطف

واجب بر خداست که هیچ چیز مانع از آن نمیشود بالاتفاق و تکلیف بدون
اینها تکلیف است بما لا یطاق و همچنین تقویت و اعانت نبی صاحب شریعت
جدیده که غالب شود بر اعدا تا اساس شریعت را بر پا و اصول و ارکان آنرا
از اصول و فروع هویدا فرماید و بعضی را بر جمیع احکام و آنچه حاجت
بآن باشد تا قیامت برای طبقات ناس مطلع نماید و باب هدایت برای
طالب ساعی کشاید تا مردم را بر خدا حجتی نباشد بعد از پیغمبران چنانچه
صریح آیه قرآن است و از اینجاست که اولیاء مکرمین برای بقاء اصل
دین جان و مال و اهل و عیال را دادند و اما غایب فرمودن اوصیاء بر
اعداء پس اگر [illegible] لازم لکن ممکنست عروض مصلحتی اعظم
از آن که [illegible] فرقانست که بعد از حضرت نبی
اظهار [illegible] وجه مذکور [illegible] نام و دخول افواج عظیمه در اسلام
و انتشار [illegible] و نصب کردن وصی و تخصیص
او [illegible] رسول برا و بالخصوص باسم و نام
اگر اعدا [illegible] تصرف او شوند اصل دین در معرض آفات
آمده و جمله [illegible] منتشر شده پس اگر فرماید امام را بقتال
اهل جدال [illegible] مسلمین و نفرت ایشان از تمکین او
چنانکه بعد از نبی اکرم حضرت امیر مقاتله میفرمود و او را با معدود قلیلی
بر همه اهل سقیفه ظفر می بخشود در حکمت نیست و سی ساله پیغمبر بحث و رنج
بثمر نمیشد و حال آنکه کثیری از جماعت مخالفه در دنیا با او موافق و از
نسل دیگران شیعیان بسیار متولد شده و خواهند شد و روز بروز
اقتباس انوار از ائمه با وجود خوف و تقیه بظهور و بروز رسید تا کلمه
اسلام در جمیع اقالیم غالب گردید بعضی اصل را داشته و برخی بر فرع
واقف شدند تا وقتیکه ماده نضج تام گیرد و نطفه های مسلمین از صلب
کفار بیرون آید امام ظاهر شود و بنصرت خدا بر کفار و مخالفین

غائب گردد و جمع شوند تا قیام ساعت و عقل هر عاقل حکم میکند بر
اولویت این از نکه در اول امر دیشه درخت اسلام از بیخ و بن کنده شود و از اینست
که نقیبه برای پیغمبر و قائم از اوصیا او جایز نیست و برای سایر ائمه و شیعیان
ایشان لازمست مبحث کفتم در بیان اوصیا حضرت خیر البشر یعنی ائمه
اثنی عشر و دران دو مطلب است اول آنکه خلافت و پیشوائی امت بر خلیفه
خاتم رسالت مخصوص بحضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و خلافت
ابی بکر بغیر الحق بوده و این مزان فرق میان شیعه و اهل سنت گردیده و
دلیل بران بیخ وجه است اول آیات کثیره که تفصیل عدد و وجه دلالت انها
مناسب این مختصر نیست چون انما ولیکم الله [illegible] الصریح در انه
خصوصا بقرینه عطف بر خدا و رسول [illegible] مختصر نیست
اذ و الذین امنوا چنانکه مقتضای تفسیر [illegible] است در [illegible] اهله
بعد از اتفاق بر اینکه مراد از انفسنا [illegible] حضرت [illegible]
پس مراد اقرب معانیست بحقیقت یعنی [illegible] بمنزله [illegible] شرافت
ارتباط فطری که از یک نور بوده اند [illegible] مکانته
داشتند الا نبوت که ختم بر اول شد و اد [illegible] سایر اوصاف
کمالیه و ارتباط حکمی که اطاعت این اطاعت [illegible] مخالفت او
و هکذا چنانکه از بسیاری از اخبار هم ظاهر میشود و بر فرض تنزل از این معنی منکوبه
فهمیده میشود افضلیت او از جمیع خلق بعد از آنحضرت و النبی که اماما متبع
افضل است و خلافش قبیح [illegible] تصریح نبی بخلافت مطلقه او در غدیر خم
در حضور چندین هزار مسلم و بیعت گرفتن از ایشان که اصل خبر متواتر است
حتی بطرق عامه و انکار آن تمثیل با انکار ضروری دین نیست بلکه چنین است
و انکار دلالت احتمال غیر خلافت از لفظ ولی و اولی و مولی خصوصا با آن
اهتمام تام که در آن شد که ما در آن بیابان امر بتوقف همراهان و برگشتن
پیشروان فرموده باشد برای اظهار محض دوستی مثلا که مکرر با تصریح لازم

بان شده بود و تا اگر مبعوث باراده خلافت بملاحظه انقیاد کثیر بان طرق خاصه
و خاصه بعبادات کثیره چون امارات مؤمنان نه غیر از آنچه بعض صریح
اند لاله و بعضی ظاهر الدلالة مقصود هست نه باستناد بآنچه از افعال
و احوال آنحضرت ضمیمه میشد از طلبیدن قلم و دوات برای چیزی که اگر
عمل کنند گمراه نشوند و مانع شدن عمر و نسبت هذیان دادن بحضرت
خیر البشر که معلوم بود از بابت ابن مطلب است و تاکید در خروج جماعت
معهوده با جیش اسامه مگر حضرت امیر با ظهور امارات دخلت و غیر
اینها از آنچه ابن مختصر را [illegible] از ان بیشتر و بهتر کتابهای جامع اخبار
داله بر مسئله [illegible] اورده شدند از طرق خاصه و عامه
طالب المرام [illegible] هاشم عرفات [illegible] انکه معلوم شد اشتراط عصمت
امام و آنکه [illegible] او پس قابلیت امامت غیر
در او نیست [illegible] مبحث اول متعین مبعوث اما
او جهان [illegible] از جمیع رعیت و شک نیست
در افضلیت [illegible] صحابه معترف شدند بر قول نبی
اقضاکم علی و [illegible] فیکم و اراده تفضیل در علم قدر
متیقن است و [illegible] قرار نبرد در موارد دیگر بهدایت انجناب بر خطاء
خود واقف شد لولا علی لهلک عمر و در خلفای بنی امیه از مثلهای
شایع بود که معضلة و لا ابا حسن لها یعنی مسئله مشکلی واقع شد و ابو
الحسن نیست که حل ان کند و فنون ادبیه و معارف الهیه و جمیع علوم
شرعیه منتهی بانجناب شد بشاگردی بلا واسطه یا بواسطه حتی انکه
شیخ اشاعره و رئیس معتزله که اهل سنت خارج از این دو طایفه نیستند
شو[illegible] طریقه خود را منتهی باو مینمودند و از فصاحت و شجاعت و سخاوت
و حسن خلق و طلاقت وجه و زهد از دنیا و مواساة با فقراء و کثرت
عبادات و غلبه خشیت و غیر اینها مما کان بود غنی از بیان و لبعض محققین

اند امر حضیر نکرده انکه رجوع صفات بضلالت و طاعات عبادات
تا آن حضرت تعیین ابوبکر [illegible] و ائمه دیگر الشیعة و جماعتی
نظم و لیل آنکه بر ثبوت حقیقت امر حصول علم از اجماع او صادقین کاملا
دعوی آن باشد چه منافع اجتناب در هر ابواب احتیاط و اخصیل برایشان
تا از شر ازالت آنکه ابوبکر [illegible] از اعدا او بر اکثر انها مقرر و از اعتراف
بآن مضری نداشتند حتی بوهم فضیلت او ازین کردند و گروهی قول
بحقانیت او را مذهب خود نمودند اگر تعیین اورا در امامت کافی ظالم و جفا
کاری غیر آنکه ادله نقلی که امامت باید بتعیین خدا باشد خواه کلام
بآن ناطق باشد یا بلسان رسول و امام ساقی [illegible] ایشان بمقتضای
عصمت یا قول ایشان موافق باشد [illegible] باتفاق مسلمین از حق عز و جل
بود لهذا خلافت ابی بکر را مستند باجماع نموده اند [illegible] اکتفا
ایشان بتعیین خلق در [illegible] شد [illegible] لزوم تعیین
خدا ثابت نیست لکن [illegible] خلق دلیل
میخواهند گویند اجماع مسلمین [illegible] اجماع نیست
مگر علم بدخول معصوم [illegible] ایشان بر حجیت
محض اتفاق مسلمین در علم [illegible] اجماع علما
امت نشد همه علمای مدینه اتفاق نکردند چون سعد بن عباده از انصار و
حضرت امیر و سلمان و مقداد و نحو ایشان از مهاجرین تا بعد از مدتی
اندک از اضطرار که ملجا شدند چه جای علمای سایر بلاد ثالثا عدم علم
باجماع کافی در عدم ثبوت خلافت او است اگرچه علم بعدم نباشد رابعا
اگر مدار بر اجماع است چرا در خلافت عمر اکتفا بتعیین ابی بکر شد و اگر
تعیین مثل او کافی باشد تعیین خدا و رسول و ولی بکفایت سلمنا
که اتباع خلیفه رسول در تعیین خلیفه دیگر لازم باشد پس چرا عمر
تعیین نکرد و امر را بشوری گذارد میان شش نفر و با خلافت ایشان مدد

[illegible] باشد [illegible] شدن و [illegible] چون مذهب اهل سنت که او مذهب عثمان
است [illegible] بجبر بعثمان [illegible] چون و [illegible] بجبر ابن حکم انداخت
پس از خلافت عثمان مستند بتعیین یکی از معاویه شد و بعد ایشان از میان
رفته مدار کار با عطاء اموال و تجهیز رجال شد تا بالکلیه امر خلافت
مبدل گردید بسلطنت و قلع و قمع خاندان رسالت که اجر نبوت دادن عامه
و مودت ایشان قرار داد مطلب دوم امام بعد از جناب فرزند ارجمند
ابو محمد الحسن است و بعد فرزند دیگرش ابو عبد الله الحسین و بعد ابو محمد علی
ابن الحسین زین العابدین و بعد ابو جعفر محمد بن علی الباقر و بعد ابو عبد الله جعفر
محمد الصادق و بعد ابو الحسن موسی ابن جعفر الکاظم و بعد ابو الحسن
علی ابن موسی الرضا و بعد ابو جعفر محمد بن علی الجواد و بعد ابو الحسن علی بن محمد
الهادی و بعد [illegible] الحسن بن [illegible] العسکری و بعد حضرت حجة الله المهدی
الهادی [illegible] و از حین تولدش که جمعه نیمه
شعبان [illegible] بود تا هفتاد و پنج سال غایب بود
بغیبت صغری [illegible] بعد غیبت او کبری شد که خورشید جمال انور
تا بحال [illegible] دل اهل معرفت از پس سحاب غیبت
در کمال [illegible] عجل الله فرجه و سهل مخرجه و صلی الله علیه و علی جمیع آبائه
الطاهرین و لعن اعدائهم و غاصبی حقوقهم اجمعین و دلیل بر این عدد و ترتیب
و لا اخبار متواتره است از طرق عامه و خاصه در کثیری از تصریح بعدد و اسم
شده و در برخی بعدد تنها که اثنی عشر است و ان لازم دارد همین تعیین را
زیرا که احدی قائل باین عدد نشده مگر با تعیین باین وجه و اخبار کثیره دالة
بر انحصار نجات در میان فرق اسلام بفرقه اثنی عشریه و ثانیا ملاحظه معجزات
منسوبه باین که در نصوص کثیره رسیده و در کتب علماء ثبت شده
خصوصا مثل بحار الانوار و منتخبات فارسی آن و خرایج راوندی و امثال
اینها و بر فرض عدم وصول بعضی بحد تواتر کفایت میکند انچه بحد یقین

رسیده است در حق رضا ع و امامت و مشتملند بر امامت هم [illegible] را از عمر
شیعه بعد از اتفاق بر امامت سه امام اول چند فرقه شدند از کیسانیه و زیدیه
و ناووسیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه که انکار نمودند حضرت موسی
ابن جعفر را نمودند و بامامت حضرت رضا اعتراف نکردند لکن معروفست
طایفه که بانحضرت قائل شدند و باقی را انکار کرده باشد با اینکه بحمد الله
هر یک از اینها فرقه قلیله بودند و اکثر اینها بالمره منقرض شدند و از
شرذمه باقیه از بعض اینها تزلزلی در قلوب اهل ایمان نمی افتد و ثالثا
ملاحظه خصایص ایشان از علامات و کمالات [illegible] کافیست زیرا
که عدم ابتلاء و گرفتاری بخلفاء [illegible] باعث شد بسبب
نشر علوم و حل مشکلات و غوامض [illegible] رجال و رجوع علماء و اتقیا
از دور و نزدیک باو و کثرت علما [illegible] و غیر [illegible] اعلام
اعلام و قضاة اسلام از خاصه و عامه [illegible] نصیحت
و اسطه چون ابو حنیفه و ابن ابی لیلی [illegible] قضاة عامه
و اما غیر اینها پس احصاء عدد و ثلاثه [illegible]
مشکلست بعضی چهار هزار ادعاء کرده [illegible] هزار
از انجناب در حفظ داشتند بعلاوه انچه در کتب ثبت کرده بودند با انکه
تلمذ مخالفت از بزرگواران نزد احدی از علماء اسلام شنیده نشده و نسبت
اینکه امام جواد ع تلمذ بر یحیی بن اکثم نموده از صرف عناد است چند سال قبل
از سن بلوغ بامامت رسیدند و از او علوم و معجزات منتشر گردید و بر علما حجت
همین یحیی در مجلس مامون علیه اللعنه فرمود شبیه با ایشان حضرت عسکری
و جوابهای حضرت حجة الله از سؤالات علما مثل سعد بن عبد الله و غیر او در
زمان طفولیت در کتب ضبط شده و رابعا انکه لازم قول بوجوب حجت معصوم
در هر زمان همین مذهب است زیرا که از سایر فرق شیعه اعتراف باین دو امام
نشده و باید اذعان نمود بجمیع دوازده و ظهور او در وقت امکان و بر گردن

بعضی

او زمین را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و جمله از [illegible]

[illegible] و [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] الاسناد [illegible] کالشمس فی رابعة النهار است و

[illegible] و استبعاد [illegible] بعد از آنکه

[illegible] با وقوع آن در امم سابقه و

[illegible] و انکار آن [illegible]

[illegible] لازم [illegible] احوال [illegible] و ملت

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] ضروری دین و شریعت کتاب مبین

مثل قوله [illegible] در جواب [illegible] العقاب و [illegible]

و غیر آن از آیات کثیره و اخبار متواتره و اصل معاد مدلول عقل و مقتضا

عدالت [illegible] است اولا بجهة آنکه از قبح اعمال آنست که در آدمی خلق حواس

ظاهره و باطنه و جوارح و قوه غضبیه و شهویه نماید و نسبت آنها

[illegible] اعتقاد [illegible] بعضی اشیا [illegible] و بعضی ضعیف

[illegible] فقیر [illegible] طول العمر

[illegible] القصر [illegible] اقویا بر ضعفا سلطنت اختیار [illegible] انواع

ظلم [illegible] و قتل نفوس و هتک عروض منتشر و ذایع و با این احوال الا [illegible]

[illegible] ارتحال بموت بدون تلافی و انتقام و خالی از علاج الام و استغاثه

[illegible] ولو بعد از تفرق و تلاشی کردن تدارک [illegible]

باشد

باشد مناسب [illegible] زمین و آسمان [illegible]
و وعید [illegible] [illegible]
انعکاس و اثبات [illegible]
مناهی و ملاهی مشغول بلکه منکر خدا و رسول [illegible]
تزاید و اسباب [illegible] است [illegible]
با نواع انعام [illegible]
میتوان [illegible] اعتقاد نمود بحساب و میزان و بصراط [illegible]
و نیران بلکه [illegible] است که از اظهر شعائر [illegible]
و خبث است بلکه بعذاب و ثواب [illegible]
عالم و شدت مخالفت [illegible]
بدانکه واجب است اذعان و تدین [illegible] صدور [illegible]
بابکار ائمه هدی بجهة ثبوت [illegible]
اجمالاً و باخبار الخصوص [illegible]
موجب کفر و طغیان و بعضی [illegible]
و اشخاص و کثرت علم و قلت [illegible]
و معیار آنها آنست که ذکر شد یا عدم انکار چیزی [illegible] باشد لا [illegible]
نیست در مسائل التوحید معرفت عدد ثبوتیه بعد از اعتقاد [illegible]
بر وجه کمال و ترتب سایر کمالات بر آنها و نه سلبیه بعد از اعتقاد بنفی
شرایک و نفی حدوث و حاجت و ترتب استغنا باقی بر آنها و نه تمیز [illegible]
صفات ذات از فعل و عدد آنها و نه تشخص کیفیت تعلق علم [illegible]
و قدرت بمقدورات و نه غیر آنها و نه اطلاع در مسائل عدل بر تفصیل
تفویض و جبر و قضا و قدر و خلق شیء و سعید و نحو آنها از آنچه [illegible]
در اکثر آنها شد و نه در نبوت بتفصیل عصمت [illegible] اشاره شد
انبیاء و [illegible] رسل و اولی العزم و عدد کتب ایشان و نه بر لزوم طهارت آبا

و امهات ایشان تا حضرت آدم از کفر و ضلال و نه مبلاد حضرت خاتم و سلسلهٔ اباء
و خواص تکلیفیه باو و شمایل و عدد ازواج و غزوات و معجزات و نحو آنها و نه
در آن است بر امثال اینها و مراتب فضل ایشان بر یکدیگر و نحو آنها و نیز معاد
بر حقیقت جسمی که عود میکنند که جمیع اجزاء متخلله در دنیا است بکدفعه یا بتدریج
یا لطیف آنها یا تجرد بکر و دفع شبهه اکل و ماکول و مقدار طول یوم الحساب
و حقیقت صراط و میزان و کتاب و مکان جنت و نار و عدد و اسماء آنها
و حقیقت حور و قصور بلی باید بر جسمانیت بهشت و دوزخ اعتقاد نمود بجهت
ثنا بر نصوص [illegible] ادری از حکما بر آن بلکه میتوان دعوای ضرورت
ادیان [illegible] نمود و مستفاد از آیات و اخبار لزوم
اعتقاد [illegible] که مقربین و [illegible] ایشان از جانب رب العالمین است
فی الجمله [illegible] رب العالمین هدانا الله الی حقیقة هذا الدین و جعلنا
من [illegible] فروع دین و مسائل عملیه است و در آن تکمیل قد
و حج [illegible] و زکوة و خمس اما مقدمه پس بدین
سند [illegible] آنکه هر مسئله که مکلف حکم آن از ائمه
علیه السلام [illegible] واجب است عالم باشد یا عامی و بمذهب
شیعه تقلید نیست و همچنین هر چه را که یقین داشته باشد که حکم خدا است
خواه بضرورت دین باشد چون وجوب نماز یا بضرورت مذهب مثل حلیت
متعه یا باجماع محقق بر خودش نه مجرد ادعای عالمی یا بخبر یکه بجهة قرائن
محفوفه مفید یقین باشد یا بحکم عقل در جائیکه عقل را در آن حکمی باشد
و در این عبادات نادر است مثل مطلق یقین در اغلب فروع مسائل خصوصا
در حق عامی چنانکه در اواخر مقدمه کتاب معلوم شد پس کسیکه ملکه اجتهاد
داشته باشد باید در مسائل مجهوله اجتهاد کند بطرق معتبره و برای غیر او
هر چند از اهل فضل باشد جایز است تقلید مجتهد لکن باید جواز تقلید را
یا اجتهاد خود بفهمد نه بتقلید چرا که لا مجتهدی نیست که فتوی دهد بجواز

تقلید

تقلید در این مسئله تا تقلید او کند و بر فرض وجود هم نقل کلام
در جواز تقلید او میکنیم پس اگر در آنهم خواهد تقلید ثالثی نماید و هکذا
تسلسل لازم میاید و اگر دلیلی بر آن دارد همان دلیل بر اصل هم خواهد
بود و طریق اجتهاد عامی اینست که بالفرض مکلف باحکام خدا هستیم
و از سماع از معصوم محرومیم و علم هم بالفرض میسر نیست پس یا باید
تحصیل ملکه اجتهاد کنیم یا در همه مجهولات خود احتیاط نمائیم یا عمل را
بفتوای مجتهد قرار دهیم و تکلیف باول باطلست زیرا که اشتغال همه
مردم بتحصیل آن بالبدیهه باعث تعطیل ضروریات معاش است و از
آن سرایت بمعاد هم میشود و بطلان [illegible] مشید و بلکه در
حق بعضی ممتنع است و همچنین [illegible] احتیاط بان بعمل آ
بر وجهیکه یقین شود اجمالا [illegible] مطلوب خدا در آن [illegible] بعمل آمده
مثل آنکه در نماز تسبیحات اربعه [illegible] اند عمل بقول بوجوب و
قول باستحباب کرده خواهند بود [illegible] نیست و جایز نن
نماید بسند عمل بقول بحرمت و [illegible] نیست لکن
در مطلق عبادات قولی هست [illegible] در حکم علم با
بوجوب یا استحباب مهما امکن [illegible] عمل این شخص
بنا بر این قول صحیح نیست و باید یا تحصیل علم بوجوب یا ندب نماید با جتهاد
یا بتقلید یا علم بعدم شرطیت آن باجتهاد یا تقلید و بر فرض بنای بر عدم
شرطیت آن خلافست در وجوب نیت وجه و عدم آن پس با اکتفای او بقصد
قربت مطلقه صحت حاصل نمیشود و لابد است از اجتهاد یا تقلید یا تکرار
عمل یکی بقصد وجوب و دیگری استحباب و ثانیا در بسیاری از مسائل مجال
احتیاط نیست بجهة اجتماع احتمال وجوب و حرمت مثل آنکه در سجود
متذکر شود که رکوع نکرده بعضی واجب میدانند اسقاط این رکعت و
تمام نماز را و مشهور بطلان و حرمت تمامست پس هر یک را اختیار

مثل احتمال [illegible] منقصد و ثالثا تمیز موارد احتیاط و علم بکیفیت
احتیاط [illegible] نوشت بلکه [illegible] در مسائل و اقوال و ادله و زحمت این
چندان کمتر از اجتهاد نیست و رابعا بر فرض تمیز هم بسیار است که محتاج
بتکرار [illegible] است چندین بار و اتیان بهرچه احتمال وجوب دهد و ترک
هرچه احتمال حرمت دهد و این موجب حرج و مودی بوسواس بلکه
مستوعب اکثر اوقات است پس منحصر شد وظیفه او در تقلید بعلاوه انکه
طریقه عقلا و در امور مهمه حتی شرعیه بتجویز شارع بر رجوع در
مجهولات [illegible] است در [illegible] اهل خبره انها و شبهه نیست که اهل
خبره باحکام [illegible] ایشانند و تنقیح
امر تقلید [illegible] مطلب است [illegible] در معنی ان التزام بفتوای
معین مجتهد [illegible] اگر فتوای مجتهد [illegible] است و مراد بفتوی در اینجا
منشاء فتوی [illegible] از احکام خدا در موضوع
کلی [illegible] مجتهد از نظر در ادله و قواعد مقرره
در ان اعتقاد [illegible] فرمیند و اما خود فتوی پس خبر
دادن مجتهد [illegible] که اعتماد مقلد بنفس ان
اعتقاد است هرچند بدون خبر دادن مجتهد بران مطلع شود همچنانکه عمل
خود مجتهد [illegible] است نه باخبار خود پس همان اعتقاد سند اوست برای
خودش و [illegible] تقلید او کند و مراد بالتزام بان انست که بر خود قرار دهد
که عمل خود را مستند باین اعتقاد و بر طبق ان نماید هرچند هنوز عمل
نکرده باشد و مراد بمعین انست که مطلع شده باشد بران اعتقاد برخی
معتبر پس اگر قرار دهد که اعمال خود را مستند میکنم بهرچه فتوای این مجتهد
است در [illegible] در فلان مسئله و هنوز مطلع بر فتوای او نشده تقلید
نکرده است [illegible] این بود که اگر دلیل مجتهد را بران اعتقاد بداند
و از ان جا [illegible] این اعتقاد را تعیین کند و التزام باو از این جهت نماید تقلید

در معنی تقلید

نیست

نیست پس ملخص تقلید آنست که فتوی مجتهد را یاد گیرد و عزم کند که نزد
احتیاج عمل باین خواهم کرد و کار دیگر با خود آن ندارد لاکن ثمره ثبوت اجتهاد
شخص برای اغلب عوام یکی از سه چیز است بشهادت دو عادل از اهل
خبره خواه مجتهد باشند یا قریب باجتهاد و بشیاع و اشتهار که منشاء
علم شود و بتصدیق بعض اهل خبره که افاده یقین کند و در حق فضلا
باخبار هم میشود و عدالتش ثابت میشود بشهادت دو عادل و بشیاعی که
افاده یقین کند و بمعاشرت تامه و سایر طرق و اخذ فتوی نیز بر سه چیز است
شنیدن از خود مجتهد و خبر دادن دو عادل اگر [illegible] برافهم
دیدن در کتابی که معلوم باشد از [illegible] این اشخاص غلط [illegible] در آن
مسئله که نظر میکند چهار شرط است [illegible] مجتهد [illegible]
اجتهاد او و بلوغ و عقل و اسلام و ایمان و عدم [illegible] اعتقاد [illegible]
اشکال در اینها و حیوة او و [illegible] اشهر [illegible]
جایز نیست تقلید مجتهد [illegible] تقلید کرده
باشد او را در حال حیوة هرچند [illegible] اعلمیت [illegible]
نیست بنا بر اقوی هرچند مشهور [illegible] مجتهد مطلقا
یا کسی که تقلید او برای این خاص [illegible] دیگری تقلید
او واجب عینی است و با تعدد و تساوی در علم مخیر است بدون خلاف
و همچنین با عدم ظهور در آن بعد از فحص یا عدم تمیز صاحب [illegible] و اما
با ظهور اختلاف پس مشهور وجوب اختیار اعلم است و جمعی [illegible]
قول لازم دانسته اند بر مقلد که تفحص کند از وجود اعلم و بشناسد او را
و جماعتی اسقاط این شرط را بالمره نموده اند و این قولیست بوجوه مقرره
در مقام خود و یکی از اینها و یکی از آنها که برای اغلب نافع است آنست که
علوم بسیار دارا مدخلیت در فقاهت و اجتهاد است از عربیت و منطق
کلام و حدیث و تفسیر و اصول و رجال و غیر اینها حتی [illegible] در بعض

مسائل و کثرت احاطه بر اینها موجب قوّه ملکه است و کسی که در همه
اینها اکمل از همه باشد اگر یافت شود در کمال ندرت است پس فقها غالبا در این
علوم مختلف الدرجات‌اند و همچنین در دقت نظر و کثرت تعمق و حسن سلیقه
و احاطه بر قواعد فقهیه و بر فروع آن و کثرت تفحص و تأمل که هر یک را مدخلیت
در رسیدن بحکم خدا است هر چند مدخلیت بعضی بیش از دیگری است در
اغلب مسائل و بعضی در بعضی و برای خود مجتهد اتفاق نمیافتد که مطلع
بر احوال جمیع مجتهدین شود و تمیز نسبت خود را با هر یک در این امور بدهد
چه جای که دو نفر از اهل خبره احاطه بر حال همه نمایند و مطمئن بر ترجیح
شوند و شیها [illegible] و وقوع آن مشتبه نیست در اختلاف
اهل خبره [illegible] از فضلا ترجیح میدهند مجتهدی را
و جمعی دیگر [illegible] کما قالوا لا یفهمه حجرت همه اینها
و تا بنا [illegible] بتکلیف عوام بتقلید اعلم علما
موجب [illegible] چنانکه احوط تحصیل اورع
است اگر [illegible] لم و بعضی اورع باشند اولی است
تخییر [illegible] اجتهاد لازم است اما در فروع آن
مثل اینجا اشاره [illegible] پس اقوی است که اگر تواند خود
نظر در دلیل نموده و ترجیح دهد هر چند با رشاد دیگری باشد چنین کند
چنانکه در تقلید اعلم اشاره شد و الّا متعین است اختیار تقلید کسی که
باشد که فتاوی آن پس رجوع کند بحی اعلم او ورع اگر میسر باشد و برای او در
این مسائل عمل کند و با تساوی همه مخیر است مثل تخییر در خود مسائل
فرعیه متشبه باید تنبیه شود جمله از احکام تقلید در پنج مسئله اولی
جایز است تقلید مجتهدی در بعض مسائل و تقلید دیگری در بعض دیگر
مگر اینکه مسئول عنها فی مثل تقلید یکی در عدم انفعال ماء قلیل بملاقات نجاست
و تقلید دیگری در نجاست غساله و اگر دو مجتهد در مسئله موافق باشند

جایز است استناد به هر دو و بی کی معین لا علی التعیین بنا بر اظهر دوم
اگر مجتهد فاسق یا مجنون شود یا ملکه اجتهاد از او زایل گردد جایز نیست
تقلید او حتی در مسئله که تقلید او را کرده باشد و اگر باقی بر شرایط
باشد و لکن رای او متغیر شود یا متزلزل در آن مسئله شود تقلید او بر حکم
سابق جایز نیست و اگر کرده است از حین اطلاع عدول کند برای تازه
او و اگر جازم شده باشد برای مجتهد دیگر مستقیم اگر در مسئله اخذ نمود
رای مجتهد را و ملتزم شد که عمل کند ظاهر جواز تقلید دیگر نیست قبل
از عمل باول و احتیاط در عدم هست و اما بعد از عمل پس عدول از آن و اقع مخصوص
عدول جایز نیست مثل آنکه بتقلید [illegible] نمود و حق الرجوع
و بعد خواهد رجوع باو نماید [illegible] در صحت [illegible] که صلوة را
باطل میداند و همچنین در غیر [illegible] که باید دیگرا [illegible] اگر کرد
و قبلکه عمل بقول اول کرد [illegible] ابو [illegible] تامل
در مسئله نکرده بود یا ممکن از [illegible] اختلاف
رای دو مجتهد شود و اختیار کند [illegible] عدول
کند در واقعه دیگر چنین جایز نداند [illegible] شده
محقق نیست و قول بجواز عدول خالی از قوت نیست [illegible] احتیاط شدید
در ترک است **چهارم** اگر شک کند در اصل التزام بقول یکی در عمل
بان بنا را بر عدم میگذارد و اگر بعد از عمل شک کند در آنکه بتقلید بکرده
یا نه بنا بر صحت میگذارد و اگر یقین کند که در یکی از این چند مسئله تقلید
زید کرده و مشتبه باشد پس در مورد جواز عدول اشکالی نیست زیرا که
میخواهد در همه تقلید او را کند یا دیگری یا تبعیض کند و اگر در مورد
منع باشد پس در همه آنها تقلید او را نماید و اگر در دو مسئله تقلید
دو مجتهد کرده و مشتبه شده پس در مورد جواز عدول بی اشکال است
و در غیر آن اگر احتیاط ممکن است رفع اشکال میکند و الا ظاهر تخییر است

بان سه طریق [illegible] بیکی از ایشان

[illegible] فاسد است و احوط از آن فرعا ساقط مختصر اگر [illegible]

[illegible] نباشد اطلاع بر رای مجتهد ها مع التمکن [illegible]

[illegible] وقت یا دو قبله در بین نماز پس اگر ظن [illegible] احتیاط [illegible] عمل بان کند

و اینجا علم بوجه و نیت ان قضا ساقط است و اگر [illegible] با مورد احتیاط

نباشد پس اگر مظنه داشته باشد بحکم [illegible] از شهرت حاصل

شده باشد یا فتوای میت عمل بان کند و الا عمل بیکی از احتمالات نموده

بعد از اطلاع بر رای مجتهد اعاده یا قضا کند اگر قضا داشته باشد

[illegible] مخالف رای مجتهد

مطاع [illegible] باشد [illegible] اگر مکلف عملی را بدون اجتهاد یا تقلید

نماید [illegible] عبادت است [illegible] که نیت نخواهد

[illegible] مجتهد [illegible] شده بتقلید او بنا بر وجهی که اراده

[illegible] باشد و قصد انشاء محقق شده

باشد [illegible] باشد بر نحوی که در حین شروع

در عبادت [illegible] از اخذ از مجتهد هست عبادتش او

[illegible] اعتقاد بوجهی داشته باشد که

[illegible] وجه شرعا نباشد پس چنین کسی متمکن از قصد قربت

خواهد بود و اگر نمود و بعد معلوم

شد مطابقه با واقع ظاهر صحت است

بلکه دور نیست مطابقت با رای

مجتهدیکه مطاع اوست کافی باشد

و اگر مخالف شده مشهور فساد است

و احتیاط در آنست اگر چه قابل بعض مناقشات

هست مگر با ترک ذکر که مناقشه نیست والله العالم

کتاب الطهارة

کتاب الطهارة

بدانکه طهارت عبارتست از پاکیزگی باطنی که حاصل شود از وضو
یا غسل یا تیمم یا از حصول یکی از مطهرات مثل آب و آفتاب و غیر اینها
در محل نجس بوجهی مخصوص که بیان آن خواهد شد و معتبر نیست
بزوال حدث یا خبث و این کتاب مشتملست بر چهار رکن رکن اول در
آنچه متعلق است باقسام آب که عمدة الآلات طهارتست و در آن شش
بابست باب اول در احکام آب مطلق انکه آب مطلق
است و آن ما یعیست که محتاج نباشد [illegible] آب بر آن بضم
نمودن لفظ دیگر هر چند در تمیز انواعش محتاج باشد مثل آب باران
و آب نهر و مانند اینها و علامتش [illegible] که صحیح باشد نزد عرف
اینکه بگویند آب نیست و حکم آن آنست که [illegible]
از حدث و خبث و مراد بحدث اثر [illegible] میشود
میشود بعارض شدن یکی از چیزهای [illegible] میشود
و منع میکند از دخول در نماز و موقوف [illegible] قصد
قربت و بخبث اثر نفسی است باطنی که حاصل میشود بملاقات با یکی
از نجاسات برطوبت یا بمتغیر شدن وصف بنجاست و دفع آن با آب
یا غیر آن میشود بدون حاجت بقصد قربت و در هر یک از این احکام
مذکوره شرایطی است که بعض اینها در سه رکن دیگر ذکر خواهد شد
و آنچه تعلق باین رکن دارد آنست که شرطست در پاکی و پاک کنندگی
آن اینکه عارض نشود چیزی که آنرا نجس کند و اگر نجس شد حاصل شود
چیزیکه آنرا بطهارت برگرداند و بیان سبب نجاست آن و کیفیت
تطهیرش در دو فصل میشود فصل اول در سبب نجاست
و آن دو چیز است اول کسب کردن صفت نجاست دوم محض ملاقات

نمودن پس در اینجا دو مطلب است مطلب اول نجس میشود هر
آبی اگرچه جاری و کر باشد بحصول رنگ یا بوی یا طعم عین نجاست
در آن بمخلوط شدن با یکدیگر پس نجس نمیشود بتغیر غیر این سه مثل
گرمی و سردی و سنگینی و سبکی و صفا و کدورت و نه بتغیر این سه
از مجاورت نجاست با آب مثل آنکه مرداری نزدیک آن باشد و نه
بتغیر بوصف متنجس اگرچه مخلوط بآن شود مثل قرمز شدن آب بقیه
که بول نجس شده باشد بلی اگر تغیر بصفتی باشد که متنجس از عین نجاست
هم رسانیده [illegible] میشود مثل آنکه شیره که بدخول میته در آن متعفن
شده [illegible] برحسب باشد بآنکه رنگ نجاست در
آب [illegible] شود یا طعم اثر [illegible] زائل کند یا ظاهر نشود لکن یقین بحصول
باشد مثل آنکه [illegible] خون [illegible] الرده ریخته شود و یقین کند که
[illegible] لکن [illegible] که از کل [illegible] دماغ نعستاز دیدن
از [illegible] طعم [illegible] نموده لکن شدت سردی آب مانع
ظاهر [illegible] شد بآنکه در واقع متغیر شده خواه تغیر
بعدم [illegible] شده [illegible] ظهور را شهر بقاء بر طهارت دست داد جاری
و کر مطلقا هرچند تغیر تقدیری باشد یعنی که یقین باشد بآنکه
اگر هر یک از آب و نجاست بر صفت اصلیه خود باقی بودند این قدر
از آب باین مقدار از نجاست متغیر میشد لکن چون چنین نیست تأثیری
نکرده مثل آنکه بول بسیاری که بی رنگ و طعم و بوی آب باشد در
یک کر آب بریزند چون بول بی صفت است اثری در آب نمیکند یا آب
از شدت سردی بدخول میته بدطعم نشده و اگر بر طبع متعارف بود
اینقدر از نجاست تأثیر در آن میکرد لکن این در صورتیست که آن نجاست
از بسیاری بحدی نباشد که آب در جنب آن مستهلک شود مثل
آنکه بول بی صفت ده برابر آب باشد یا مستهلک نشود لکن از اسم آب

مذاق بیرون رود دن دنیبی که بر حال ان مطلع باشد مثل انکه دو برابر
اب باشد که در دیگری از آن بریزد و صورت نجس میشود و اگر اب ایستاده
بقدر کر باشد نه زیاده و بعض ان متغیر شود اگر ان بعض که متغیر نشده
کر یا بالای متغیر باشد و سیلان بران داشته باشد نجاست مخصوص
بان قدر یست که متغیر شده و اگر ساکن باشد بازهم که نجاست [illegible] غیر متغیر
مشکل است و احتیاط در اجتناب است و اگر کر یا بالای ان نباشد همه ان
نجس است و اگر زیاده بر کر باشد و ان قدر که متغیر نشده بقدر کر یا
انقدر یا کست [illegible] اگر [illegible] از [illegible] اگر در
جانب ماده باشد بنحویکه چیزی از [illegible] متغیر باتصال بماده داشته
باشد حکم ان مثل غیر جاری نیست [illegible] تفصیلی که مذکور شد [illegible]
و اگر در غیر ان جانب است [illegible] اهات [illegible]
اگر چه از کر کمتر باشد [illegible]
جاری بملاقات شیء نجس یعنی نجس [illegible]
بچیزی که انهم بملاقات نجاست نجس [illegible] السطح
باشد و نیز سبب مخصوص بعض [illegible] ان [illegible] آبرا
نمائیم بدانکه اب یا جاریست یا غیر ان و بر هر تقدیر یا بقدر کر است یا کمتر
و غیر جاری یا اب حمام است یا باران یا چاه یا غیر انها اما جاری پس
ان ابیست که بیرون اید از ماده در رگهای زمین بر وجهیکه اگر مانعی
نداشته باشد روانشود بر روی زمین سخت و نفوذ کند در زمین
سست هر چند هنوز بروی زمین نرسیده باشد لکن راه عبور داشته
باشد مثل انقدری از اب قنات که بسطح نرسیده و اما چاه پس ان
موضعی است که از زمین کنده باشند از روی زمین بطریق استقامت
تا انموضع و ابی از اطراف ان از رگهای زمین در ان جمع شده که راه جریان
بروی زمین نداشته باشد پس گودالی که بدون حفر ابی در ته ان جمع

شود بحکم چاه دران نیست و نه در چاه قنات و نه در نقبی که بطول [illegible] آ
باب بیرون ساندو بپای خود آب از ان بر میدارند و نه در چاهی که آب
نهری پر میکنند و نزو میرود بزمین و در تابستان هیچ شد و در نته
آن جمع میشود چنانکه در بلد قم شایعست و اما آب حمام پس مراد بان
در اینمقام حوضهای کوچک است و آب باران همانست که نزد عرف
معهود است لکن قبل از انقطاع چنانکه خواهد امد و اما کر که اعم از
اغلب اینها ست پس مقدار مخصوصی است که بدو طریق تحدید شده آ
اوّل بوزن [illegible] ان هزار و دویست رطل عراقیست که
هر رطلی [illegible] یکصد و [illegible] درهمست و هر درهمی دوازده نخود
و شش عشر یک نخود است و [illegible] درهم پنج مثقال و ربع است صیر
صیرفی [illegible] ان [illegible] و یکهزار و هفتصد مثقالست
و [illegible] که [illegible] بیست و هشت من است الا بیست
مثقال [illegible] یکصد و سیزده من و سه ربع
من است [illegible] دران اینست که از ضرب طول ان
در عرض [illegible] شود چهل و سه وجب الا ثمن وجب
چنانچه اگر این سه با یکدیگر مساوی باشند هر یک سه وجب و نیم
خواهد بود و مختلف میتواند بهر یک از این دو حد باز نماید و اگر بهر
دو ازمود و موافق با هر دو شد یا با یکی و زیاده بر دیگری شد اشکالی
نیست و اگر بیکی کمتر از کر شد و در نیست که اعتبار بوزن باشد
واحتیاط در رعایت زیاده است تا بحد دیگری برسد و اگر بدون
ازمودن یقین کند بکریت کافیست و اینکه کمتر از کر باشد انرا قلیل
میگویند و تحقیق احکام این انواع در پنج فصل میشود فصل اوّل
در جاریست و ان نجس نمیشود بمحض ملاقات نجاست هر چند قلیل
باشد بنا بر مشهور و اقوی مشروط انکه مساوی باشد یا بلند

[illegible]

و پستی دران باشد و در اینجا چند مسئله است مسئله اولی اینکه باز
ضعیفه متصل باشد و قوّت جاری شدن بر روی زمین نداشته
باشد ظاهر آنست که ملاقات نجاست دران تاثیر ندارد اگرچه قلیل
باشد و احتیاط دران مطلوبست خصوصاً در صورتیکه نه بر روی
زمین تواند جاری شود و نه نفوذ باطراف خود کند بلکه بقدریکه از
ماده بیرون اید هوا انرا جذب کند و آبیکه بطریق ترشح از بعض کوهها
ظاهر میشود اگر قطرات پیاپی باشد بنحویکه آب جاری صدق کند شبهه
در لحوق ان بجاری نیست مطلقا و اگر [illegible] یا قرب بدان
لحوق بجاری نیست در عدم انفعالش [illegible] چیزی
بان کنند حکم غیر جاری دارد [illegible] دویم شرط نیست [illegible] ده
جاری علم بکریت و نه احتمال [illegible] صرف
بحکم جاری نمیرسد و نه مخلوق [illegible] که در
حوالی دریاست احتمال باشد [illegible] تحیر
چشمها که در موسم بهار ظاهر میشود [illegible] معلوم
از بسیاری باران که در زمین فرو رفته [illegible] چشمه
جمع شده یا برفی که در کوه مانده است هم رسیده بلی باید در همه اینها
صدق بیرون امدن از عروق ارض را رعایت کرده پس اگر برون اب شود
در روی زمین و نهری ازان جاری شود یا در جائی که فرو میرود
از پهلوی انجا بیرون اید بدون انکه بعمق زمین برسد حکم جاری ندارد
و همچنین با شك در صدق ماده بنا بر احوط بلکه اقوی مسئله سیم
اگر آب قلیلی متصل شود بجاری بنحویکه یک اب بر همه اطلاق شود
حکم جاری میشود و اگر صدق نکند مثل آنکه بخط بسیار ضعیفی میان
انها وصل شود ثمری در این اتصال نیست بنا بر اظهر خصوصاً اگر
جاری در بلندی مثل کوهی باشد و قلیل در پائین ان مسئله چهارم

اکر ابی که متصل بماده بود شک شود که انقطاع ان از مادّه حکم بعدم
انقطاع میشود و اکر منقطع شد کمتر از کر و نجاستی هم ملاقی ان شد
باشد که ایا قبل از انقطاع بوده یا بعد از ان پس اکر زمان ملاقات را
بداند نه زمان انقطاع را اب پاکست مکر با بقاء عین در روی ان یا وسط ان
و اکر در ته اب باشد احتیاط در اجتناب است و قطع بنجاست مشکل است
وظاهر انست که اکر زمان هیچیک را نداند نیز همین تفصیل است و اکر زمان
انقطاع را بداند نه زمان ملاقات را ظاهر نجاست مطلقا
فصل [illegible] یعنی غیر متصل بماده سوای حمام
و باران خواه [illegible] بیکه در حوض یا کودالی جمع شده
باشد [illegible] بشود [illegible] کر باشد بملاقات نجاست
نجس [illegible] باشد یا در غیر انها و خواه بلند
و پستی [illegible] باشد و خواه [illegible] باشد متفرق
بشرط اتصال [illegible] باشد مکر انکه بطوری باشد
که یک اب [illegible] بین باشد کرّیت هر یک بتنهائی
معتبر است و اکر [illegible] بقلیل در اینصورت اکر نجاست
وارد بر اب شود اکرچه بقدر ذره باشد نجس میکند و اکر اب وارد بر
ان شود اقوی نیز [illegible] بقاء بر طهارتست و احتیاط در اجتناب است
خصوصا اکر ورود از بالا نباشد مثل انکه اب را از زیر موضع نجس
بران بپاشند و اکر مقدار اب را نداند و ملاقات با نجاست کند این
بر سه قسم است اوّل انکه بداند که قلیل بود و احتمال بدهد که بحد کر
رسیده باشد بجهة ریختن ابی در ان اینجا حکم بنجاست میشود دوم
عکس این پس اکر احتمال افتادن از کریت بجهة احتمال جذب هوا باشد
بی اشکال حکم ببقاء کریت و طهارت میشود و همچنین اکر احتمال
برداشتن اب از ان باشد و اکر یقین دارد که اب از ان برداشته اند و شک

دارد که بقدری برداشته اند که باقی ماند بقدر کراهت یا بقدری
که نقیصه کمتر از کراهت است ظاهر اطلاق جماعه این کلمات یا زحکم [illegible]
است واین خالی از اشکال نیست پس احتیاط از ان با وجود آب دیگر
اولی است اگرچه بعید نیست که حکم ان مثل قلت بیر باشد وان انسب
که حال ان آب را از قلیل نداند در اینجا اقرب بقا طهارت است در نجس شدن
ودر طاهر کردن باب ملاقات کند لکن اگر خواهند تطهیر نجسی را با ان نمایند
حکم قلیل دارد واگر آبی که تدریجا زیاد شود تا بحد یقین بکریت و [illegible]
هم ملاقات کند وشک شود در تقدم [illegible] کریت وتاخر ان
در اینجا نیز سه صورتست پس اگر [illegible] زمان
کریت را حکم بنجاست میکنند [illegible]
ندانند پس اگر بدانند که یکی از [illegible]
نزدیکست والا مسئله مشکل [illegible] در حکم نجاست
پس نجاست در ان مخصوص [illegible]
بوان پاک میشود وهمچنین [illegible] محسوس
بودن آب در اجزاء ان فصل [illegible] آنچه در
حوضهای کوچک است که ماده دسته باشند دایر بماده یا منقطع
از ماده باشد بی شبهه مثل سایر اقسام راکد است واقوای اقوال
در متصل بماده هم نیز همین است پس اگر با ماده بحد کر باشد بمحض
ملاقات نجس نمیشود خواه سطحشان مساوی باشد یا مختلف بشرط
صدق وحدت آب بر هردو واحتیاط در رعایت کریت در ماده اگر آب
حوض قلیل باشد واگر آب حوض در حال انقطاع از ماده بملاقات
نجاست نجس شود اظهر انست که بمتصل کردن ماده بان پاک میشود
بشرط کریت ماده وزیاد تر بودن آن از کر شرط نیست این در صورتیست
که راه اتصال از ته حوض نباشد واگر از ته باشد پس اگر بطوری باشد

اگر آب بقوت داخل حوض شود باز ظاهر کفایت اتصال است و اگر
ضعیف باشد آب ماده وجری بر طهارت و آب حوض بر نجاست
باقیست تا بعد از حصول امتزاج آنها پس هر قدر از آب حوض که آب ماده
با آن ممزوج شد پاک میشود و احتیاط در آنست که صبر کند تا با همه
آب حوض ممزوج شود و سطحشان مساوی گردد و اگر در مسئله
ملاقات آب حوض با نجاست شک در کریت آن یا ماده شود حکم
آن از تفصیلی که در آب راکد مجهول الحال گذشت معلوم میشود و اگر
در مسئله تطهیر [illegible] ماده شک در کریت ماده باشد پس در صورتی
که بعد از [illegible] باشد تطهیر میکند مگر آنکه شک بجهت بودن آن
آب از [illegible] باشد که اینجا [illegible] از آنست که در سابق گذشت لکن
در [illegible] شدن حوض [illegible] احتیاط باشد و اما آب ماده پس
[illegible] اولیست و همچنین است اگر
هیچ [illegible] احتیاط سزاوارتر است و اگر بداند که
سابقا [illegible] که داخل آب حوض شود نجس میشود
و همچنین [illegible] ماده مگر آنکه بطریق سیلان از بالا بریزد بر حوض
که نجاست [illegible] متصل شدن پس اگر قطع از حوض نمودند
ما بقی نجس نمیشود و این حکم در صورتیکه بالفعل هم یقین بقلت داشته
باشند جاریست. فصل چهارم در آب باران و آن در حکم آب
جاریست بسه شرط اول آنکه هنوز از آسمان منقطع نشده باشد
و بعد از انقطاع باید ملاحظه کریت در آنچه بر زمین ریخته است نمود
دویم آنکه بحد تقاطر برسد و حدی در شرع در آن تعیین نشده پس
رجوع بصدق عرفی است و ظاهرا تا بحدی نرسد که زمین [illegible]
تر کند صدق نکند و رسیدن آن بحدیکه از ناودان جاری شود
لازم نیست بنابر اقوی سیم آنکه نزول آن بموضعی که قرار گرفته است

از آسمان

و اسمش [illegible] باشد پس اگر بعد از رسیدن بزمین بلند شود و جاری شود حکم جاری ندارد مگر انکه بقطرات تازه متصل شود و بعد از تحقق این شروط نجس نمیشود مگر بتغیر یکی از سه وصف ان خواه در بین هوا ملاقات با نجاست کند یا در زمین و خواه وارد شود بر نجاست یا بعکس و خواه بطریق استقامت ببارد یا باد ان را حرکت دهد و بزیر مسقفی فرود اورد بلی اگر بدست یا التی بریزند که بجای دیگر برد دور نیست که از حکم باران بیرون رود و ابیکه در زمین مخلوط بباران شود حکم باران میشود و هر شیء نجسی که قابل [illegible] رسیدن اب باران بازوال عین پاک میشود و [illegible] بشود [illegible] و اگر نجاست بباطن ان نفوذ کرده [illegible] شرط طهارت از نفوذ [illegible] با[illegible] قبل از انقطاع واب نجس [illegible] پاک [illegible] اعتصام [illegible] که نجاستش بتغیر باشد که شرط است [illegible] قبل [illegible] و [illegible] یقین بانقطاع نشود حکم جاری باقی [illegible] و حکم بحالت زمان انقطاع و [illegible] سابق ظاهر میشود فصل پنجم [illegible] اظهر و اقوی در ان عدم انفعالست بملاقات نجاست اگرچه کمتر از کر باشد و احتیاط در اجتنابست اگرچه کر باشد تا نزح بعمل اید یعنی کشیده شود مقداریکه در وقوع ان نجاست تعیین شده و اقرب استحباب نزح است و قول باینکه شرط جواز استعمالست ضعیف است و در مقدار نزح انواعیست باختلاف نجاسات و برسیدن ان از شرع بالخصوص و عدم ان و مجموع ان هشت نوعست نوع اول نزح تمام اب و ان در پنج چیز است اول مردن شتر خواه نر باشد یا ماده کوچک باشد یا بزرگ دویم مردن گاو نر سیم ریختن شراب اگرچه قطره باشد بنا بر اظهر بلکه هر مست کننده نجسی و همچنین فقاع بنا بر اقوی [illegible]

اب انکور بعد از غلیان و اشتداد و قبل از زوال ثلثین بنا بر قول بنجابت
آن نیز خالی از قوت نیست چهارم ملاقات عین منی نجس پنجم خون
حیض یا نفاس یا استحاضه بنا بر اقوی و اگر بسیاری آب چاه باعث
تعدد نزح تمام باشد بلکه تعسر شدید هم علی الاقوی تراوح کافیست
یعنی چهار مرد را وادارند نوبه آب بکشند هر دو تا بعد از خسته
شدن نوبه دیگر و زن و نابالغ و کمتر از چهار کافی نیست هر چند
کار چهار مرد را از ایشان بیاید و احوط بلکه اقوی آنست که زیاده بر
چهار نباشند و [illegible] از طلوع فجر تا مغرب شرعی مشغول باشند و قلیلی
از دو طرف [illegible] باشتغال در تمام اینمدت حاصل شود
و [illegible] بیشتر [illegible] همه با هم مشغول بکار دیگر نشوند
چه [illegible] بنا بر اقوی و اظهر بلی وظیفه شر
دو تا [illegible] بکشند [illegible] یکی دلو را از او گرفته قدری
دور [illegible] بر نکردد نوع دویم نزح ملک
کر است [illegible] شبهه و قاطر بنا بر اشهر و اقوی
و گاو [illegible] احوط در این دو نزح تمام است
نوع سیم [illegible] مردن انسان است یا افتادن میت
پیش از تمام اغسال آن مرد باشد یا زن کبیر باشد یا صغیر بلکه خواه
مسلم باشد یا کافر بنا بر آنچه اختیار نموده ایم که نجاست کفر که غیر
منصوص است چهل دلو در آن کافی نیست و هفتاد چون اکثر است باعث
سقوط اقل است و کسی که نزح جمیع را در غیر منصوص قائل است در کافر
نزح تمام میکند اگر چه زنده آن ملاقات کند و بر موتش چیزی مترتب
نمیشود و این احوطست چه نکته بنا بر چهل هم احتیاط در افزودن آن تا
بر هفتاد دلو است و اگر بدن میت بنجاست دیگر هم آلوده باشد در غایت
حکم آن بالمره ساقط نیست نوع چهارم نزح پنجاه دلو و آن در دو چیز است

اول

اول افتادهٔ عذره انسان که از هم پاشیده باشد هر چند بعض اجزاء
ان باشد بنابر اصح و کفایت قلیل هم احتمالی دارد و اکتفا بان
نشود واحتیاط در الحاق عذره ایست که در حال افتادن تر باشد
اگرچه متفرق نشود دوم ریختن خون بسیار مثل مقدار خون ذبح
گوسفند هرچند از نجس العین باشد بنابر اظهر بلکه خون سایر
مستثنی است نوع پنجم نزح چهل دلو وان در چهار مورد است اول
موت کلب خواه قبل از ملاقات با اب باشد یا بعد از ان علی الاظهر
بجمیع انواع ان و دور نیست حصول مستحب [illegible] با تفاوت
در فضل واحوط از همه نزح جمیع است دوم مردن [illegible] تا
که در جثه نزدیک بکلب باشد مثل گوسفند واهو [illegible]
و همچنین خنزیر اگرچه بزرگتر است [illegible]
واحتیاط در خنزیر نزح جمیع است [illegible]
مرد خواه مسلم باشد یا کافر بنابر [illegible] قوت
نیست بنابر اختیار عدد در غیر منصوص [illegible] ازان
محتمل است واحوط نزح جمیع است در [illegible] نوع [illegible]
که دلیل معتبری از حدیث یا اجماع بر کفایت عدد بخصوص در ان نباشد
مثل مرده شیر و پیل و بول و غایط غیر انسان از حیوان غیر ماکول و نحو
انها و در حکم ان پنج قول است اقوی کفایت چهل است و بنابر مختار که
استحباب نزح است پست تر از ان سی است و بهتر نزح جمیع نوع ششم
نزح ده دلو و ان در دو چیز است یکی عذره غیر متفرقه از انسان اگر
چه تر باشد واحتیاط در ان گذشت دوم ریختن خون قلیل مانند
ذبح کبوتر و رعاف واحتیاط در اینجا در بیست دلو است نوع هفتم
نزح هفت دلو وان در پنج چیز است اول مردن مرغ خانگی و کبوتر و انچه
در جثه نزدیک بانها باشد بلکه در بزرگتر از انها تا شتر مرغ نیز

خالی از وجه نیست دویم مردن موش اگر ازهم بپاشد یا پوستش زایل
شود واظهر کفایت ده دلو است سیم بول پسر نابالغ که بمیل خود غذا
بخورد اگرچه گاهی شیرهم بخورد هرچند از دو سال کمتر باشد خواه
طفل مسلم باشد یا کافر واظهر در بول دختر وخنثی حکم غیر منصوص است
چهارم افتادن سگ که زنده بیرون اید پنجم دخول جنب خواه بقصد غسل
باشد یا ارتماس یا ترتیب یا غیر غسل یا بدون قصد وخواه اب بتمام
بدنش احاطه کند یا نه بنابر اصح وخواه خالی از نجاست بدن باشد یا علم
لکن اگر اثر منی باشد یا اثر بول بنابر اظهر ودور نیست که با شک بلکه
یقین بعدم ... باشد ... اما اگر عین منی یا بول باشد حکم ان
گذشت ... ت واکتفاء بهمین هفت محتمل است
و ... است واگر ... باشد مثل انکه جنابتش بمحض
جماع باشد ... باشد همین هفت بهر دو جهت
کافیست ... وغایت حکم انها را باید نمود
در ... ن بعید نیست اگر تطهیر بدن را
پیش از ... م اکتفاء بانست واقوی اختصاص
نزح است ... ان نزحی نیست اگر علم بنجاستی
با ان نباشد نوع هشتم نزح یک دلو است در مردن دو حیوانست
یکی موش که یکی از سه وصف سابق در ان نباشد دویم گنجشک ومشهور
الحاق هر پرنده است که بقدر ان باشد بلکه بعضی در مطلق کوچکتر
از کبوتر گفته اند واحتیاط در انها هفت است بلکه در گنجشک هم
وپست تر دوان پنج است بعد سه از ان وختم این فصل بچند مسئله
باید نمود مسئله اولی جمیع انچه گفتیم در صورتیست که یکی از سه وصف
اب متغیر بوصف ان نجاست نشود والا بی اشکال بنجس است ودر
تطهیر ان بنزح اقوالیست بسیار واقوای انها نزح است تا زوال

ان وصف بشود واگر تغیر بنجاستی باشد که زوال از قبل از نزح مقدّر
در ان نجاست بشود احتیاط در تمام کردن ان قدر است واحوط
نزح جمیع است با امکان والا تراوح کافیست اگر زوال تغیر شود
والا زیاد کنند تا زایل شود واگر چاه را بحال خود گذارد تا وصفش
زایل شود اقوی کفایت در طهارتست واگر آب فرو رود و مجدداً بجوشد
بدون تغیر اظهر طهارتست مسئلهٔ دویم اگر زمان ملاقات با تغیر
معلوم باشد اشکالی نیست واگر مجهول باشد حکم بان میشود از زمانی
که یقین دارد که وقوعش بعد از ان بوده [illegible] تا ال بدهد که
پیش از ان واقع شده باشد پس استعمالات [illegible] افضل است در
وباید تدارک استعمال بعد از [illegible] بحکم از زمان [illegible]
مسئلهٔ سیم اگر پیش از نزح از آن [illegible] نجاست دیگر [illegible] از
یک صنف باشد یعنی در نزح عدد [illegible]
کافیست واگر از صنف دیگر است [illegible]
خواه قلیل المقدار سابق باشد [illegible]
وکر [illegible] کافیست واحتیاط [illegible]
نزح که با عدد مخصوص باید بعد از نزح نجاست [illegible] شد با علم
بمضمحل شدن ان بر وجهیکه چیزی از ان نمانده باشد پس در مردن
سگ اگر موی ان بریزد باید یقین شود بخروج ان یا فانی شدن
بالتمام انوقت شروع در نزح کند واگر میته غیر نجس العین باشد
بقاء موی ان ضرر ندارد مگر انکه جزئی از گوشت یا پوست با
ان باشد واگر یقین بزوال تمام اجزاء نجسه هم نرسد علاجی نیست
مگر نزح تمام واگر احتمال بقاء چیزی از ان در ته چاه باشد
قدری از گل انرا هم بیرون آورند وتراوح در اینجا بدل از جمیع
نمیشود واگر یقین هم نرسد بزوال ان هیچ خبر باید چاه را تعطیل

نمود تا یقین شود یا ضطرار وبنا بر مختار که بدون تغیر نجس نمیشود
ضرورت بتعطیل چاه نخواهد شد زیرا که همه اینها از باب احتیاط
است واما در نزحی که بجهة زوال تغیر باشد بخروج همه اجزاء قبل
از تمام شدن نزح کافی است بلکه اگر بعد از ان تازه چیزی ظاهر شود
بنا بر مختار نجس نیست لکن رعایت نزح عدد در ان نجاست میشود
بر وجه استحباب بعد از زوال تا اخراج ان جزء واگر کسی عالم نباشد
با فتادن چیزی در چاه وقطعه گوشت میته در دلو ببیند واحتمال
دهد که همان [illegible] افتاده باشد اب ان دلو نجس است [illegible]
از زیاده [illegible] اگر [illegible] از حیوانست رعایت حکم انرا
میکند [illegible] رعایت اکثر را علی الاحوط اگر مردد باشد میان دو نوع
مختلف [illegible] چیز بوده رعایت چهل دلو محتمل است واحتیاط
در رعایت [illegible] حکم ابی که متنجس بنجاستی باشد
حکم [illegible] اگر دلو اخر از ان عدد مقدر
بچاه بریزد [illegible] ودر غیر اخیر اظهر اکتفاء
بتمام کردن [illegible] بزیاده یک دلو وریختن قطرات
بر وفق عادت ضرر ندارد ودر نزحی که بجهة ازاله تغیر میکنند
فرقی میان دلو اخیر وغیر ان نیست در اینکه بمجرد زوال پاک میشود
بلی در ریختن اخیر استحباب نزح عددی که در ان نجاست رسیده است
جاری نیست واگر در نزح جمیع اب دلو اخر برگردد احتیاطا کل چاه را
تطهیر کنند بنحویکه تطهیر زمین میکنند مسئله ششم حدی در دلو
نرسیده پس صدق ان کافیست بلی باید از متعارف در مثل ان چاه
تعدی نکرد پس اگر بدلو کوچکی از چاه بسیار وسیعی نزح کنند کفایت
نمیکند واگر بعکس باشد زیادتی از ان در مقابل بعض عدد حساب نمیکنند
بلکه باید بهمان عدد برسد واحتیاط در انست که بقدر چهل دلو

یا زیاده بکیرد و نزح بغیر دلو مثل لوله فایده ندارد بلی در نزحی
که بجهة ازالهٔ تغیر باشد بهر چه خواهند نزح میکنند و در نزح جمیع
هم محتمل است واحتیاط اولی است مسئله هفتم ابی که از دلو بر حسب
متعارف باطراف چاه میچکد نجس نمیکند انرا و نه کل ته چاه را
اکر نزح جمیع کرده باشد وهمچنین ابی که در ته دلو میماند اکر متغیر
نباشد و تطهیر بند دلو و دست و پا و لباس ابکش لازم نیست
مکر انکه از مقدار متعارف در ترشح و ملاقات بکذرد و دلوی که
عین نجاست در ان دیده شده اکر با بی در [illegible] شاید اولی
باشد مسئله هشتم در نزح قصد [illegible] معتبر
بجهة بنائی مثلا کشیدند [illegible] شد که پیشتر [illegible] در چاه
افتاده بود وعین ان بیرون [illegible] اعاده [illegible]
ابکش نه بلوغ شرطست و نه [illegible]
اسلام اکر برطوبت با چیزی ملاقات [illegible]
چهار مرد باشد چنانکه کذشت [illegible] ان بول
را ابکش [illegible] ریزند که تغیر از ان [illegible] طاهر
باشد ضرر ندارد مکر با یقین بسرایت ان مطلقا بنابر قول بنجاست
بملاقات و یا یقین بتغیر بنابر مختار ولکن مستحب است که از هم دور
باشند وحد ان پنج ذراعست در زمین سخت مطلقا و در زمین
سست اکر ته چاه بلندتر از ته بالوعه باشد و هفت ذراعست در
اکر عکس باشد یا ته هر دو مساوی باشد و اعتبار بدو نقطه از خط
دور دو چاه است که از همه نقطها بهم نزدیکتر باشند فصل دویم
در کیفیت تطهیر ابنجس سوای انچه کذشت از تطهیر حوض کوچک
حمام بماده و تطهیر باب باران و بنزح و در این دو مقام مسئله اول
تطهیر ابیکه متغیر نباشد اکر چه تغیر داشته و زایل شده باشد و ان

بدین طریق است اوّل اتّصال آب بجاری اگرچه قلیل باشد بنحویکه
یک آب بر هر دو صدق کند خواه از دو ناودان جاری برین ندا بر بند آزمایش از شیر آب کشیده تا وصل
شود لکن در اوّل هر جزو که متّصل بجاری شد پاک میشود تا بالای
آن تا در جاری قرار گیرد بنحویکه مساوی شوند دوّیم وصل بیک کر
از آب راکد و حق آنست که نه امتزاج شرطست مگر در ریختن نجس بر
طاهر بنحویکه در جاری گذشت و نه دفعه عرفیه در ریختن طاهر
بر نجس بلی اگر راه اتّصال طاهر بنجس از ته آب نجس باشد باید یا بقوت
بالا بیاید [illegible] امتزاج حاصل شود بنحویکه در حوض حمام
گذشت [illegible] بار لیست پس اگر ته کوزه که آب نجس
دو انگشت [illegible] سوراخ باشد و [illegible] بگذارند پاک نمیشود و اگر در زیر
آب [illegible] کوزه [illegible] آب کوزه شود همان پاک میشود
[illegible] در تطهیر معتبر است و آن نیز یا
باتصال [illegible] مخلوط شوند و زوال وصف شود
یا بمزج [illegible] اگر جزئی از آن متغیّر شود همان نجس
میشود [illegible] الّا التغیّر از نجس هم نشد هر یک بر حکم
خود باقی هستند تا زوال تغیّر شود خواه بهمان آب یا بآبی دیگر از خارج
هرچند قلیل باشد زیرا که مطهّر آن همان کر اوّلست بعد از زوال التغیّر
و بالجمله معیار کریّت مطهّر و زوال وصف نجاست بدون آنکه جزئی
از کر متغیّر شود بنحویکه باقی کمتر از کر باشد و اگر جزئی از زیاده بر کر
متغیّر شود و تتمّه بقدر کر باشد ضرر ندارد باب [illegible] دوّیم در آب
مضاف و آن مائیست که توان گفت آب نیست و اطلاق آب باضمّ
لفظ دیگر بران کند خواه از جسمی بیرون آید مثل آب هندوانه و انار یا
از بخار جوشانیدن گلی یا علفی حاصل شود مثل گلاب یا آب مطلقی
ممزوج شده باشد ببعض جسمها مثل خاک و نمک و کافور بنحویکه

صدق آب از آن سلب شود بل [illegible] را میکنند این چنین
نیستند مطلق میباشند و غسل با آنها صحیح است و بعضی که اصلا اطلاق
لفظ آب بر آن نمیکنند مثل شیره و روغن که اینها را آب مضاف نمیگویند لکن
شرکت دارند با آن در دیگر احکام و آن اینست که آب مضاف بنفسه پاکست لکن
رفع حدث نمیکند و رفع خبث مطلقا و قول بخلاف آن نادر و متروکست
و بملاقات نجاست نجس میشود اگرچه بسیار زیاده باشد و وارد بر
نجاست شود بلی در حال سیلان از بالا بر محل نجس بر حکم خود باقیست
مگر قدری که متصل بشئ نجس باشد و اگر علو داشته باشد بدون سیلان
احوط اجتناب است اگرچه حکم بنجاست بالا مشکل است و در اینجا دو
مسئله است اول اگر مضاف بمطلق ممزوج شود و اسم مطلق بر مجموع
آن صدق کند تمام آن حکم مطلق دارد هرچند بعضی از آن تغییر یابد مثل
خوشبو شدن بامتزاج گلاب [illegible] صفت مطلق باشد
مثل گلابی که بوی آن زایل شده [illegible]
نیز صدق نیست [illegible] مطلق [illegible]
با چه قدر آب ممزوج شده خواه آب [illegible]
بلی در صورت زیادتی گلاب [illegible] مشکلست
و اگر معلوم شود عدم صدق مطلق بر مضاف خاص مشتبه خواه
اسم همان مضاف در آن هم برسد یا اسم دیگر یا بی اسم بماند و اگر شک
شود در صدق مطلق و مضاف ظاهر اینست که تطهیر بآن جایز
نیست لکن حکم بنجاست بملاقات نجاست مشکلست و احتیاط
در اجتناب است و بر این مسئله متفرع میشود اینکه اگر کسی قدری آب مطلق
دارد که کفایت نمیکند در تطهیر بجهت نماز و میتواند ممزوج بمضاف
کند که اسم آب باقی بماند و کفایت کند اقوی وجوب این عمل است و تیمم
جایز نیست مسئله دوم تطهیر مضافی که نجس شده باشد باب

[illegible] منع است و آب کر و جاری مشروط نیست بامتزاج تام و بقاء
مطلق بر وصف اطلاق و غالب نزد فقها ازمعنی است بر زیاد بے
مطلق [illegible] کر و بقاء صفات مطلق منضر بنا بر دو ماذا هی
که از آنها مطلق بیرون نکند والا آن نیشود و ظاهر اینست که او به
منضر نیشود خصوصا در صورت ریختن آن در مضاف باشد
در آب مستعمل و این قسمت از مطلق که استعمال شده باشد در ازاله
حدث یا خبث و آن بر سه قسم است اول مستعمل در رفع حدث اصغر
یعنی آبیکه جاری کرده باشد بر مواضع وضو بقصد وضو و شبهه
در طهارت [illegible] نیست نزد شیعه و هم مستعمل در رفع اکبر
مثل آبی که [illegible] جنابت کرده باشد و این نیز پاکست بخلاف [illegible]
میکنند [illegible] است بنا بر اظهر [illegible] استعمال آن در رفع اصغر یا
اکبر [illegible] جایز است با کراهت در صورتیکه از بدن جدا
شده [illegible] غسل باشد یا بعد از آن و خواه خود
خواهد [illegible] ل کند یا دیگری خواه از غسل ترتیبی
باشد یا [illegible] نماید بلکه ظاهر اینست که قبل از
انفصال [illegible] که در آب قلیل ارتماس نمود یا ترتیبا
بفرو بردن اعضا بعمل آورد و قبل از بیرون آمدن یا زجنب شده خواه
غسل کند یا دیگری اراده غسل نمود و اما جاری کردن آب از عضوی
بعضو دیگر در ترتیبی پس نقصی در آن نیست و همچنین در ترشحی که
از غسل در ظرف آب میباشد چنانکه اشکالی در جاری و کر هم
بهیچ قسم نیست و نزد آبیکه در ظرفی که از آن غسل کرده باقی مانده
باشد و اظهر و اشهر الحاق سایر اغسال واجبه است بجنابت در
کراهت هر چند بعضی بر آنها نیز فتوا نداده اند مگر غسل میت بنا بر نجاست
غساله که نجس است نه مکروه و غسل مسمی چنین نیست نزد فقها

بمستعمل

استعمال آن نکند در غسل مستحب یا تجدید و واجب تیمم مستعمل در ازاله
نجاست که معروفست بغساله در حکم آن اقوالیست اقرب آنها بنا
بر طهارتست اگر وارد بر محل نجس شود خواه در شستن آخر باشد از آنچه
محتاج بتعدد است یا غیر آن و خواه در ولوغ باشد یا غیر آن خواه
از محل جدا شده باشد یا نه و خواه زوال عین قبل از آن یا آن شده باشد
یا نه و اگر نجس را وارد بر آب قلیل کند نجس میکند و پاک نمیشود و تر
کردن شیء نجس در آب ضرر ندارد بعد از آنکه آب را بر آن ریخته باشد
و همچنین حرکت دادن ظرف نجس برای [illegible] آن برسد و
احتیاط در اجتنابست اگر عینی در آن باشد [illegible] احتیاج به
مالیدن باشد و در محسوب [illegible] از عدد شستن [illegible]
نجاست و شرطست در طهارت غساله [illegible] تغیر و [illegible]
و احتیاط در آنست که اجزاء [illegible] شده [illegible]
است مطلقا خصوصا در غساله [illegible]
باشد مثل دفعه اولی در تطهیر [illegible]
ظاهر آنست که حکم آن تابع حکم [illegible] شده پس
اگر غساله دفعه اولی در بول بجائی برسد دو دفعه بشوید و اگر
از دوم باشد یکدفعه مگر در غساله از ولوغ که اگر بجائی برسد
دور نیست که بحکم مطلق نجاسات در آن باشد و حکم آنها خواهد
آمد انشاء الله و حق آنست که غساله مستوان ازاله نجاست نمیتوان از
وضو و غسل هم احتمالی است قوی لکن بعضی اعاظم دعوای اجماع
بر خلاف آن فرموده اند پس احتیاط البته اولی است و ترک نشود و در
نجاست مسئله است مسئله اولی بر خلاف در غساله غیر استنجا
و اما آب استنجا چه از بول باشد یا غائط پس خلافی در عدم وجوب
اجتناب از آن ندیده ام خواه از دو موضع معتاد باشد یا [illegible]

شده غسالهٔ آن در موضع دیگر قرار گیرد [illegible] است [illegible]
نابت [illegible] است [illegible] غسالهٔ [illegible] نجس [illegible]
پس [illegible] احکام [illegible] است [illegible] نجس [illegible]
بر [illegible] وضو و غسل [illegible] غسالهٔ [illegible] احوط [illegible]
و [illegible] اینجا [illegible] است [illegible]
نشده باشد [illegible] وصف [illegible] استنجاء [illegible]
غسالهٔ [illegible] خارج [illegible] واگر [illegible]
یا بیکی [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
موضع [illegible] غسالهٔ [illegible] مسائل [illegible]
اگر [illegible] دور [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شروط [illegible] غساله [illegible] است [illegible]
واگر [illegible] بعد [illegible]
بشوئید [illegible] است [illegible] استنجا باقی باشد
واحتیاط [illegible] است و همچنین اگر غایط یا
بول [illegible] ازغایط [illegible]
آب باشد هرچند حکم بطهارت آن قریب است مسئله دوم اقوی
آنست که غسالهٔ حمام یعنی آبیکه در خارج خزانه استعمال شده در غسل
ترتیبی یا تطهیر بدن خواه بچاه حمام رسیده باشد یا در جویهای یا در
یا در صحن حمام باشد هرچند یهودی یا نصرانی یا ناصبی یا ولد زنا
یا جنب از حرام بدن ریخته باشد حکم [illegible] ندارد بلکه مثل سایر
آبهای مشتبه است که با علم بنجاست اجتناب از آن لازمست و بدون
آن هرچند مظنه قوی داشته باشد حکم بنجاست آن نمیشود بنابر مختار و اگر دست [illegible] مثلا بر [illegible] آن گذارده باشد
بخبر است [illegible] غسل کردن باین غساله مکروه است [illegible] که [illegible]

غسل است بلکه اغسال مستحبه اگر در نیت کراهت باشد بطهارت
از احتیاط بعید نیست بلکه اقرب است و احوط از این آنست که از استعمال آب
نظر باختلاف در اخبار و فتاوی علما اختیار [illegible] سیم مکروه است [illegible]
استعمال آبیکه گرم شده باشد بتابش آفتاب بر آن مطلقا خصوصا در
طهارت از حدث و شستن سر و بدن و خمیر کردن خواه عمدا گرم کرده
باشند یا نه بنا بر اقوی و خواه بقدر کر باشد یا کمتر بنا بر احتمال اقوی
خواه بر گرمی باقی باشد یا سرد شده باشد و خواه در ظرف منطبع
و غیر آنها باشد یا سفال و چوب خواه در گرمسیر باشد یا غیر آن بنا
بر اظهر بلی مخصوص بظرف نیست پس اگر در حوض یا نهر یا [illegible] گرم شده
باشد مکروه نیست هر چند قلیل باشد همچنین اگر عمدا بسبب آتش آب
گرم شده باشد اگرچه در ظرفی باشد اگر [illegible] باشد [illegible]
نیست که مکروه است الا بضرورت [illegible]
برخود دو استعمال آب سرد از ضرر [illegible]
دفع ضرورت و کراهتی نیست در طهارت [illegible]
با کبریت دارند بلی و نیست کراهت [illegible]
در سؤر ها و آب مطلق قلیلی است که دهن حیوانی با ان ملاقات کرده
باشد و بعضی گفته اند بدن حیوانی و این احوط است و اول اظهر و آن
از چند حیوان مکروه است اول حائض متهمه یعنی آنکه گمان باشد که پرهیز
از نجاست نمیکند و جمعی در مطلق متهم گفته اند چه حائض و چه جنب
یا غیر اینها و اولی در سؤر غیر حائض استحباب اجتناب است نه کراهت استعمال
و اگر مایه کسر قلب او شود شاید رعایت حال او اولی باشد و کراهت
سؤر حائض در وضو از استعمالات دیگر اشد است دوم اسب و قاطر و
الاغ و تاکید در گرد و تای اخر شاید بیشتر باشد سیم مرغ خانگی بقول
جماعتی و دلیلش در نظر حقیر قوتی ندارد و اجتناب از آن احوط است

اقوی وم

چهارم غیر انسان از حیوانات حرام گوشت بنابر احوط خصوصاً مسوخ
مثل فیل و کرک و خرس و موش بلکه اولی اجتناب است بهر چه موش آن
برطوبت ملاقات کرده باشد از مطلق انتفاع چنانکه مکروهست آب
قلیلی که عقرب در آن مرده باشد و در ملاقی با وزغ نجم جلال یعنی
حیوانی که عذرهٔ انسان بخورد بقدری که گوشت از آن بروید و همچنین
مردارخور ششم ولد زنا بلکه بهتر اجتنابست از مطلق ملاقی برطوبت
با آن و با غیر شیعه اثنی عشری اگر میسر شود و مخالف تقیه نباشد
و سؤر ناصبی و خارجی و غالی نجس است مثل سؤر کلب و اگر نجس شود
دهن گربه [illegible] پس با بقاء عین نجاست در آن
سؤر آن نجس است و بعد از [illegible] احتیاط اولی است اگرچه اظهر و اشهر
حکم بطهارت است خواه از [illegible] غائب شود یا نه بلکه اقوی تعدی
بسایر حیوانات [illegible] است مگر انسان که زوال عین در آن
کافی [illegible] بمقدار کفایت تطهیر و احتمال
تطهیر [illegible] نجم در آب مغصوب است یعنی که
غیر [illegible] ن خودش یا ولی شرعی او اگر ولی داشته
باشد تو [illegible] طهارت یا آشامیدن یا فروختن
یا غیر اینها این تصرف تو غصب است و در حق دیگری که ماذون باشد
غصب نیست چنانکه تصرف تو هم بر وجه دیگر که ماذون باشی
غصب نیست و اذن یا صریحست بخصوص مثل آنکه بگوید وضو بساز
یا بعموم مثل آنکه هر تصرفی خواهی بکن یا هر کار خواهید و وضو بساز
یا تصرف کند یا فحوی است یعنی از اذن او در تصرفی مخصوص بفهمی
رضای او را بتصرفی که ضررش کمتر یا نفعش بیشتر باشد مثل آنکه
اذن داده است که آب بزراعت خود بده از این بفهمی که با آشامیدن و وضو
راضیست یا شاهد حال و آن حالتی است میان او و تو که بجهت اطمینان

در بیان احکام مغصوب

بعضها

برضای او داشته باشد مثل صداقت و دوستی و خویشی بدون عداوت
پس هر یک از این سه قسم در هر تصرفی در حق هر کس محقق شد آن تصرف
در حق او جایز است و غصب نیست هر چند دیگری بظلم و عدوان
از مالک گرفته باشد و همچنین اگر حق کسی نباشد نه ملکیت و نه بوقف
و نه غیر آنها مثل آب باران پیش از آنکه کسی تصرف مالکانه در آن کند
و چشمها که در کوه و بیابانست و رود و شط پیش از آنکه داخل نهری شود
که بقصد مالکیت بریده باشند هر که تصرف هر تصرفی خواهد نماید
جایز است و همچنین نهری که در صحرا جاری باشد جایز است وضو و غسل
و آشامیدن و طبخ کردن و نحو آنها از [illegible] از مالک یا ولی
او ثابت نباشد نه فروختن و حمل کردن [illegible] و نحو آنها [illegible] بعد
از آنکه معنی غصب را دانستی [illegible] هر تصرفی [illegible]
باشد و وضو و غسل باطلست [illegible] اگر
کسی بعد دیگری تصرف کرد که قیمتی دارد [illegible]
بان نشود [illegible] غصب
بدون تقصیر مثل آنکه اعتقادش [illegible] احتیاج باذن
نیست یا باصل غصب مثل آنکه اعتقاد داشت [illegible] مال خودش
یا مال کسی است که راضی است یا از آنهای مباحست و بعد از وضو ساختن
یا غسل معلوم شد که مال کسی است که ناراضی بوده عمل او صحیح و گناهی
نکرده لکن اگر قیمتی دارد باید بدهد یا او را راضی کند و همچنین فراموشی
حکم بدون تقصیر یا سبب [illegible] ششم در باب مشتبه و مراد با مطلق آنست
خالی از نقص شرعی که مشتبه شود با آنچه یکی از نقصهای سابقه را داشته
باشد و این بر دو نوعست یکی آنکه افراد شبهه در کثرت بحدّی باشد
که حصر و احاطه با آنها بحسب عادت غالب ناس کمال مشقت داشته
باشد و این نوع را شبهه غیر محصوره میگویند و اجتناب از آن واجب

نیست مثل انکه بدانی که ابهائی که در این شهر هست بعضی از انها نجس
یا مغصوب است و تمیز نمی دهی دویم انست که چنین کثرتی نباشد خواه
اشتباه میان دو تا باشد یا زیاده هرچند بپانصد برسد و این را شبهه
محصوره مینامند و حکم ان بملاحظه اقسام منقصت شرعیه که در بعض
افراد شبهه هست مختلف میشود قسم اول اب پاک مشتبه بنجس خواه
اشتباه عارض شده باشد بعد از تمیز یا از اول امر باشد و در حکم
ان خلافیست عظیم و اشهر و اظهر وجوب اجتناب از همه است در عملی
که اجتناب از ان در نجس غیر مشتبه لازمست مثل اشامیدن و تطهیر
با ان نمودن و [illegible] پاشیدن در حال نماز و در مسجد
ریختن [illegible] نیست مثل اب دادن بحیوان و دفع
و غرق [illegible] میان انکه عدد [illegible] بیشتر باشد از دو تا هر یا کمتر
خواه در ظروف [illegible] بجنس یا سبکی از انها بشوند
[illegible] که در شستن انها
معتبر است [illegible] اگر شئی طاهری بیک ملاقات
کرد نجس [illegible] نجس نمیشود بنا بر اظهر و
اشهر [illegible] نیست هرچند ان بلی که با این شئی
طاهر ملاقات نموده است بر بر دلیل اجتناب مخصوص است بباقی
مانده از شبهه مگر انکه بعد از تلف شدن ان علم بهم رسد که یکی از انها
نجس بوده نه پیش از ان که در اینصورت شبهه میان ان باقی مانده
و میان این شئی است که ملاقات نموده و اجتناب از هر دو لازمست
و اگر هر دو طرف شبهه تلف شود و بعد این علم بهم رسد اجتناب از این
ملاقی لازم نیست همچنانکه اگر علم پیش از تلف شدن هر دو بود و اما
اگر بعد از تلف یکی که ملاقات با ان نموده و قبل از تلف دیگری باشد
اجتناب از این ملاقی لازمست و اگر یکی از انها بدون ملاقات با شئی

ملاقی

تلف شد پس اگر یقین بنجاست یکی از آنها قبل از تلف شدن بود اجتناب
از دیگری لازمست و اگر بعد از آن شمرسید اجتناب از باقی مانده لازم
نیست و اگر آب پاک بیکی از آنها بپرد و مشتبه شود آنهم حکم شبهه را
هم میرساند و مثل یکی از آنها میشود و وضو و غسل هیچیک صحیح
نیست و هر یک جدا جدا هم فایده ندارد و اگر غیر آنها آب نباشد
تکلیف تیمم است و اگر مضطر شود بآشامیدن بعض آنها اکتفا
کند بقدر ضرورت و اگر در اینصورت بعض آنها مخصوصه مظنون
الطهاره باشد یا نائب عادل خبر دهد [illegible] آنها ان
اقوی وجوب اختیار کردن همان است [illegible] و اگر عادل
خبر دهد هذا اظهر است که از حکم شبهه بیرون میرود [illegible]
در آن جایز میشود و احتیاط در اجتناب [illegible] غیر از [illegible]
احتیاط در علاوه کردن تیمم [illegible]
آب مشتبه است هر چند مخصوص [illegible]
هم نیست و حکم اشتباه بعض نجاسات [illegible]
و همچنین اشتباه طاهر بنجس در غیر [illegible]
که ذکر آنها در رساله مناسب نیست و در حاشیه اشاره ببعض آنها
میکنیم که هر که طالب باشد نظر کند قسم دوم مباح مشتبه بمغصوب
مثل آنکه آب خودش مشتبه باب کسی شود که رضای او در تصرف
ثابت نیست اینجا اجتناب از هر دو لازمست در هر تصرفی و لکن
باستعمال یکی از آنها ضمانی نیست و در استعمال همه ضمان همان قدر
حرام از آن دارد اگر قیمتی داشته باشد و اگر غسل یا وضو بعمل آورد [illegible]
با هر یک جدا باشد نیز شبهه باطلست اگرچه مباح یقینی متیسر
نشود علی الاظهر بلی اگر متنجس را بیکی از آنها بشوید پاک میشود
اگرچه معصیت کرده و حکم جاهل و ناسی چنانست که در معلوم

الغصبه کذشت قسم سیم مشتبه بمضاف وحکم آن اینست که اکر
آب مطلق معلومی میسر نشود در وقت وجوب وضو یا غسل باید
بهر یک از این دو آب بعمل آورد واکر با مخلوط کردن آنها با هم صدق آب
مطلق شود احتیاط آنست که مخلوط کند وبیک وضو بسازد نه بخصوصها
اکر مطلق دیکر پیدا شود وضو را بآن قرار دهد نه بهر یک از اینها اکر
چه دور نیست که این هم جایز باشد واکر یکی از اینها تلف شود وآب
دیکر نباشد طهارت اقوی بباقی مانده بعمل آورد وبعد تیمم کند واکر
متنجس [illegible] پاک نمیشود واکر بهر یک جدا جدا
بشوید [illegible] مشتبه بمستعمل در تطهیر حدث اکبر
یا خبث [illegible] اخیر بنابر نجاست [illegible] الله حکم قسم اولست وبنابر
طهارت جایز [illegible] در هر دو صنف از این قسم لکن
در [illegible] طهارت از حدث اکر آب دیکر میسر شود
ودر [illegible] است چنانکه در غساله معلومه
معلومه [illegible] ت کرد خلاف احتیاط کرده میشود
پس اکر غیر [illegible] احتیاط کند بترک این دو والا احتیاط
تیمم هم نماید رکن ثانی در بیان نجاسات وجمله از احکام آنها
ومطهرات وکیفیت تطهیر بآنها وحکم اوانی وجلود وبدان پنج فصل است

فصل اول در تفصیل عدد نجاسات وآن دوازده چیز است

اول ودوم بول وغایط از هر حیوان حرام کوشتی که خون جهنده داشته
باشد یعنی در وقت ذبح آن خون با قوت وسیلان از رکهای آن
بیاید هر چند حرمت کوشت آن بالعرض باشد مثل جلال وموطوء
انسان واظهر عموم حکمست در طیور چنانکه طهارت شامل فضله
الاغ واسب وقاطر نیز هست بلی مکروه هست خصوصا بول آنها واکر
از مخرج غایط چیزی بیرون آید که مستحیل نشده باشد چون تخم خرزم

پاکست واگر آلوده بغایط باشد بشستن پاک نمیشود و آب انار هم
اگر بعینه برگردد و چیزی از غایط در آن نباشد پاکست و همچنین
رطوبت دبر بدون آلودگی سیم منی هر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد حتی حلال گوشت واما مذی که آب چسپنده ایست برنگ بول
وغالبا بعد از شهوت میاید وودی بدال بی نقطه وان آبیست سفید
وغلیظ شبیه بمنی که بعد از انقطاع بول میاید وغالبا موجب الم میشود
ودر اکثر بعد از طول مدت ترک جماع بیرون میاید و وذی بذال با
نقطه وان بعد از منی بیرون میاید هیچیک نجس نیستند ودر ازاله قول
نادری هست وحکم رطوبت مشتبه [illegible] بعد از غسل
جنابت انشاء الله خواهد آمد چهارم [illegible] هر حیوانی که خون
جهنده داشته واجزائیکه از آن جدا شود [illegible] کانی باشد [illegible]
روح در آنها واظهر آنست که [illegible]
نکردن ملاقی خود را بدون رطوبت [illegible]
نجاست انسانست بمحض تحقق موت [illegible]
عدم فرقست در نجاست میان حیوان [illegible] واظهر
وزغ وعقرب وغیر آنها واجزاء صغار [illegible] جدا
میشود ظاهر طهارت آنهاست وهمچنین پوست نازک که از مثل
لب وعقب ناخن ونحو آنها جدا میشود هرچند انفصالش موجب
الم باشد واحتیاط در اینصورت در اجتناب است از خودش نه از
محلش وهمچنین پاکست اجزاء میته حیوان ظاهر العین که حیوة در
آنها حلول نمیکند مثل مو وپشم وکرک وپر واستخوان وشاخ ودندان
وناخن وسم وتخم مرغ که پوست اعلای آن روئیده باشد ومایه
بزغاله شیرخواره که علف خور نشده باشد واظهر آنست که همان مایع
است که در جوف جلد است ومایه بستن شیر است نه خود آن پوست

که روح دران حلول میکند و همچنین شیر در پستان میته و در غیر اینها
باید موضع اتصال اینها را شسته شود اگر ملاقات کرده باشد هفتم خون
هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است مگر انقدر که در باطن ذبیحه حلال
گوشت باقی میماند بعد از امدن قدر متعارف خون از محل ذبح بشرط
انکه مخلوط نشود بچیزی از این خون بجهة برگشتن بباطن و خونیکه
شک شود که از صاحب خون جهنده است یا غیر ان ظاهر و دران حکم
بطهارت است و اقوی نجاست علقه و طهارت ان خون در بیضه است و
احتیاط اولیست و ماده که از دمل و زخم بیرون میاید نجس نیست اگر
چه مایل بسرخی [illegible] شود که مخلوط است بخون هشتم
و هفتم [illegible] حالی جمیع اجزای ان حتی انچه روح ندارد نیز بنا
بنابر اظهر [illegible] و اگر حیوانی متولد [illegible] از انها و حیوان پاکی شود اگر
اسم یکی از [illegible] والا ظاهر است
هشتم کافر [illegible] اطفال انها و نواصب و خوارج
و غلاة از [illegible] تفصیل از ادله
جای دیگر [illegible] است در سایر عرق [illegible]
و شیعیانی که [illegible] امام نیستند و ولد زنا مادام
که ارتدادی از او ظاهر نشده باشد نهم هر شرابیکه بالاصالة روان باشد و
طبیعت ان اقتضای مستی کند هر چند بعضی بجهة مداومت مست
نشوند خواه از انگور باشد یا غیر ان و اما اب انگور بعد از جوش امدن و
اشتداد و پیش از کم شدن دو ثلث ان پس نجس است نزد جماعتی و
ادعای شهرت هم بران شده و ان احوط است اگرچه طهارت ان اقرب است
و اقرب از ان طهارت اب کشمش و خرما و رطب است و احتیاط در
انها خصوصا اول بهتر است دهم فقاع و ان شرابیست که از جو
ان مستی نیست و موجب تغیر حالات میشود و غالبا از جو است و

بصرف

بصدق اسم انست نزد اهل خبره یازدهم عرق جنب از حرام بنا بر اقوی
چه در حین جنب شدن هم برسد یا بعد از ان وچه حرام ذاتی باشد
مثل زنا ولواط ومساحقه ووطی بهایم واستمنا یا عرضی چون
وطی بنحو جبر یا مملوکه ودر حال حیض واحرام وصوم واجب معین و
مظاهره بنا بر اصح بل حکم در بعض اقسام مشکل است مثل انکه نذر
کرده باشد که تا فلان مدت با زوجه اش جماع نکند بجهة امر راجحی
چون اصلاح مزاج یا انکه وطی موجب ضرر بدنی باشد واظهر در
اینها طهارتست ودر عرق صغیر ومجنون که جنب شوند بجهة انکه بر
مکلفین حرامست دوازدهم عرق شتر جلال بنا بر احوط قولین بلکه
قوی واحتیاط در اجتنابست از سایر [illegible] وخروش
وزغ وموش اگرچه اظهر طهارت [illegible] است با کراهت [illegible]
مرغ خانگی واب دهن مسوخ [illegible] قسمت [illegible] اجتناب [illegible]
دوم در بعض احکام نجاسات [illegible] از لبث [illegible]
از مساجد وضرایح مقدسه [illegible] و
مشروبی که واجب شده باشد اکل [illegible] رمق
والا محض حرمت اکل وشربست بدون [illegible] بر واز
محل سجده پیشانی بقدر حصول مسمی [illegible] زدن
ولباسی که ضرورت پوشیدن ان باشد در نماز واجب وشرط در
صحت نماز نیز هست اگرچه نماز مستحب باشد وهمچنین شرطست در
لباسیکه ضرورت پوشیدن ان نباشد اصلا یا بدل پاکی داشته
باشد ولکن مخصوص است با بحث نماز که از حامل ان باشد پس اگر
طرف شال که بکمر بسته است پاک باشد وطرف دیگر که بر زمین
افتاده نجس باشد ظاهر صحت نماز است واز این شرطیت خارج
شده است پنج مورد که بیان انها با بعض مسائل متعلقه بمقام شده

نجاسات

[illegible] اول [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اظهر [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] اظهر [illegible] اگر [illegible] باشد
اگرچه [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
باشد [illegible]
جامه [illegible]
باید [illegible]
نکند [illegible]
اجتناب [illegible] باشد
استحاضه [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] خون [illegible] خون [illegible]
وخوك وكافر [illegible] احتیاط نیست اگر از [illegible] حجام گوشت
اگرچه اظهر عفو است از هر و عدم فرق میان خون خود و خون
غیر [illegible] عفو اگر [illegible] پاک [illegible] مگر آنکه مخلوط شود
[illegible] باز باده شود و اگر [illegible] رطوبت [illegible]
ملاقات [illegible] عفو زایل میشود [illegible] باشد و خونی
که [illegible] است اگر [illegible] عفو است از آن و احتیاط
[illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگرچه عفو از آن محتمل است [illegible]

فرج

قروح مثل دمّل و خراج و خون مجروح چون زخم شمشیر و خنجر و غیره در
بدن باشد یا جامه مادامیکه باقی باشند بنحوی که ایمن از آمدن خون
از آنها نشده باشد هر چند مستمر نباشد بنا بر اظهر بلی بعد از آنکه
بحالتی رسند که بظاهر خونی از آن بیرون نیاید هر چند هنوز اثر آنها
در بدن باقی باشد باید تطهیر نمود آن موضع و سایر مواضعی که آلوده
شده اند از بدن و جامه و فرقی نیست قبل از انقطاع میان کمی
خون و بسیاری آن هر چند تمام لباس یا بدن بآن آلوده باشد
و مشقتی هم در ازاله یا بدل کردن [illegible] و بستن زخم
و حفظ از تعدی لازم نیست [illegible] احتیاط در آن
که عمداً جای دیگر را آلوده نکند [illegible] و ظاهر عفو است از [illegible] های
پاکی که بآن میرسد از مرهم و غیر از [illegible] بر
مکرر در صورتیکه اجتناب [illegible] در هر
نجاستی رعایت اینمعنی باید [illegible] بصاحب
قروح یا جروح و مستحب است [illegible] جامه را
بشوید دویم مطلق نجاست در [illegible] مرد را
بآن بتنهائی نمود هر چند توان بندی بآن متصل نمود که ستر
بآن میسر شود مثل کلاه و عرقچین و بند زیر جامه و کمربند و جوراب
و دستمال کوچک خواه در جای خود باشند یا جای دیگر مثل
کلاه در جیب و خواه اثر نجاست در آنها باشد یا عین علی الاظهر
و احتیاط در اجتناب از عین است و این حکم مخصوص بپوشیدنی
نیست بلکه شامل است هر چه را که با نماز گذار باشد مثل کارد
در کمر و پول در بغل بلکه اگر حیوان زنده را بردارد اگر چه حرام
گوشت باشد مثل طفل مسلم و گربه ضرر ندارد هر چند مشتمل است
بر عین نجاست در دهنشان و همچنین شیشه که در آن شیء نجسی باشد

اگر چه عرقش خشک شده باشد بشرط این بودن از تعدی به بدن یا
جامه مشامش [illegible] اگر جزئی از آن است که از او ساتر نباشد و اگر
بتنهائی [illegible] کافی در ستر باشد مثل عبا و دستمال تا کرده
عفو از نجاست آن نیست و ظاهر در مثل شال و عمامه هم همین است
و در [illegible] لیکن جزء لباس نباشد و کافی در ستر عورت باشد مثل [illegible]
که بردوش انداخته باشد [illegible] اشکال است احوط بلکه اقوی بعد
از [illegible] عفو است چهارم نجاست بول طفل در جامه مربیه در [illegible]
که [illegible] و جامه دیگر نداشته باشد و اگر [illegible]
کنند [illegible] خواه پسر باشد یا دختر علی الاظهر
و [illegible] در شبانه روز
است [illegible] و اولی [illegible] بنابر اظهر [illegible]
[illegible] است که آخر روز باشد که
[illegible] اگر [illegible] بول کند [illegible]
کثیر باشد [illegible] لانه [illegible] و ظاهر [illegible]
که [illegible] نکند و در مربیه در طفل هم [illegible]
نه در [illegible] و در وجوب مبادرت نماز بعد از شستن اشکال
است و اولی عدم است لکن ترک احتیاط نکند و ریختن آب
بر ظاهر آن کافی نیست بعوض شستن و در بدن و نجاست غایط
[illegible] معفو نیست و احتیاط در بول دختر اولیست پنجم نجاست
جامه که مضطر باشد به پوشیدن آن خواه بسرما یا گرمای شدید
باشد که متحمل پوشیدن آن حرج باشد یا بترسد از هلاکت یا حصول
از مرض و متمکن از شستن و بدل کردن آن نباشد و ظاهر عدم
وجوب اعاده آن نماز است خواه با وضو یا غسل کرده باشد
یا تیمم صحیح و احوط اعاده است هرچند در خارج وقت زوال

[illegible] کرد نجاست بدن هم جاریست واگر تواند بدن و جامه [illegible] نماز کند باید عاری نماز کند واحتیاط در علاوه کردن یک نماز است با این نجاست وکیفیت نماز عاری خواهد آمد انشاء الله مبحث [illegible] در تفصیل حکم نماز با جامه نجس که معفو عنه نباشد وان بر چهار قسم است اول انکه در حال شروع در نماز عالم بنجاست باشد اگر چه علم شرعی باشد مثل انکه مالك یا ذو الید یا دو عادل اخبار از نجاست ان کرده باشند یا سابقا عالم بوده در این حال لکن نه یقین کرده است بطهارت و [illegible] از ان [illegible] بار شمرده اند بان شبهه در بطلان این نماز [illegible] [illegible] این نماز و بطلان ان را یا ندانند یا فراموش کرده باشد یا تقصیر [illegible] دوم انکه [illegible] است که نجس است [illegible] نماز [illegible] تذکر [illegible] شد اظهر بلکه اشهر در ان مثل اول است سیم انکه [illegible] نماز است نجس است [illegible] از وجوه سابقه [illegible] از نماز [illegible] در این صحت نماز است هر چند وقت [illegible] از نماز احتمال نجاست نمیداد یا میداد و تفحص کرده [illegible] بعد از ان کرد یا بر شك باقی ماند یا تفحص نکرد و در دو صورت اخر احتیاط در اعاده است چهارم انکه میدانست و در بین نماز مطلع شد و ان دو صورت دارد اولی انکه ممکن است بدل کردن بطاهری یا انداختن یا شستن بدون فعل منافی نماز در این صورت واجبست که مشغول فعلی از نماز نشود تا یکی از این طورها را بعمل آورد و از نماز که قطع نموده مشغول شود و تمام کند و اگر موالات در عمل زایل شده از نماز اعاده کند که موالات حاصل شود و اگر ابی نزدیك باشد محتاج بحرکت قلیله که بیرون نبرد از هیئت نماز کذا در ظاهر وجوب [illegible] و بنا است بطوریکه ذکر شد و احتیاط در اعاده است بعد از

[illegible]

تمام و همچنین است هرگاه نجاست بدن را گرفته [illegible] یکی از این ها
باعث قضا شدن نماز شود همان حالت تمام کند صورت ثانیه
آنکه همیات از مذکورات معتبر نباشد پس اگر وقت وسعت دارد
که قطع نماز نموده و با طهارت جامه و بدن نماز را از سر گیرد واجب
که چنین کند والا نماز را تمام کند و در همه آنچه ذکر شد و صورت ذکر
شد فرق نیست میان آنکه بداند که نجاست پیش از نماز بوده یا احتمال
بدهد که تازه هم رسیده باشد و از این ظاهر میشود حکم آنکه در
عمان حال نجاست [illegible] یا بدنش برسد بحث ششم در حکم صورت
اشتباه [illegible] بجنسی مشتبه شود پس اگر متمکن باشد
از نماز در جامه پاک [illegible] نشستن یکی از این دو احوط بلکه
اقوی [illegible] باشد و الا [illegible] ظهر وجوب دو نماز است در
این [illegible] و طریق است اول آنکه در نماز
اول [illegible] که این نماز [illegible] انکه نمازی که خدا در واقع
امر فرموده [illegible] یکی که خواهم کرد و در نماز دوم
نیز همین [illegible] یکی که خواهم کرد این باشد که یا انکه
کرده ام [illegible] آنکه در [illegible] کند بجا بیاورم بجهة امر ظاهری
بخودش بطور جزم و متعرض امر واقعی نشود و اگر قصد وجوب نخواهد
بکند بهمین دو طریق جایز است و مناقشه در صحت طریق دوم
ضعیف است بلکه ظاهر آنچه علما فرموده اند این طریق است و
اگر محل اشتباه زاید بر دو باشد واجب است تکرار نماز بعدد نجس
مشتبه و یکی بیشتر پس اگر یک نجس بجهار پاک مشتبه باشد دو
نماز بدو جامه از آنها کافیست و اگر دو نجس بدانها باشد سه نماز
کند و هکذا و اقرب وجوب تمام کردن فریضه اولست بعد معتبر
دانستن پیش از شروع بفریضه دوم پس اگر ظهر را در جامه کرده و خواهد عصر را

[illegible] جامه بکند باز برگردد بظهر در جامه دیگر و همکذا ظهر
و عصر را [illegible] بنا بر اقوی و اگر یکی از دو جامه اتفاقا پاک
شد یک نماز در هر یک میکند و اگر بعد از نماز در یکی اشتباه زایل و معلوم
شد که این جامه طاهر است ظاهر صحت و کفایت این نماز است و اگر
وقت تنگ باشد از تمام عدد یا مانعی از نماز در یکی هم رسید واجبست
نماز با بقیه و احتیاط در صورت دوم بلکه در صورت نماز با همه
هم اینست که یک نماز عاریا هم بکند بلکه دور نیست وجوب
آن در صورت حصول مانع از بعضی و اگر در این صورت تعذر در
بعضی بخصوص نباشد بلکه در [illegible] باشد مثل صورت
ضیق وقت ظاهر وجوب اختیار مظنون الطهارة است اگر
مظنونی در میان آنها باشد [illegible] مظنه [illegible] عدد
نجس مشتبه را نداند باید [illegible] که یقین [illegible]
نماز در جامه طاهر بعمل آمده است اگر [illegible] داشته
باشد بجهة کثرت مشتبه [illegible] مقدار
که زیاده بر آن حرج باشد و ظاهر [illegible] آخر وقت
هرچند احتمال دهد که اشتباه زایل [illegible] در این صورت
بلکه مطلقا در صحرا است فصل در بیان عدد مطهرات
و کیفیت تطهیر با آنها است اول آبست و آن پاک میکند هر متنجسی را
که با بقاء اسم خود قابل طهارت باشد خواه آب نجس و خواه غیر آن
اما اگر چنین نباشد مثل مایعات متنجسه پس حکم آنها خواهد آمد
چنانکه حکم تطهیر آب نجس گذشت و اما جامدات مثل جامه و بدن
و سنگ و چوب و مانند آنها پس معتبر در آن جریان آبست بر محل
نجس بعد از زوال عین نجاست اگر عینی داشته باشد و کیفیت تطهیر
آنها باختلاف نجاست و اختلاف آب و اختلاف خود آن جامد مختلف

در تعداد مطهرات

بیشتر شود و حکم بتطهیر او آن [illegible] در [illegible]
تفصیل در غیر اینها اینست که شرطست در [illegible]
بدان وجه غیر اینها بنا بر اقوی از نجاست [illegible]
و غیر محل استنجا و اینکه اگر آب قلیل باشد [illegible]
اظهر در کر و جاری کفایت یکبار شستن است و [illegible]
و اما از بول غیر ادمی و غیر بول شیر اقوی کفایت یکبار است [illegible]
و احتیاط در تعدد داشتن است خصوصاً در نجاستی که [illegible]
باشد مثل منی و خون و تنقیح مقام بذکر [illegible] مسئله است [illegible]
اولی لازم نیست [illegible] باشد غیر [illegible] تطهیر پس اگر
مستمر آب بریزد [illegible] نجاست دست [illegible]
و بعد از [illegible] مسمّای جریان [illegible] کرفتن [illegible] کفایت [illegible]
یکدفعه [illegible] حاجت [illegible] باینکه [illegible] و الا ان قطع آب [illegible]
بریزد و [illegible] قطع [illegible] آب [illegible]
بفشرد و [illegible] بریزد [illegible] بفشارد و دفعه کافی نیست
بلی دو [illegible] غسل کردن [illegible]
بر محل [illegible] بعمل آید کفایت کند و احتیاط در
عدم اکتفا است مسئله دوم اقرب انست که فشردن [illegible]
ان از چیزها بیکه قابل فشردن باشد شرط نیست نه در [illegible]
شستن و نه در حصول طهارت و نه در آب قلیل نه در غیر آن بلی
اگر صدق تعدد یا زوال عین توقف بران داشته باشد [illegible]
لازمست و غالب توقف است پس اگر نکند باید [illegible] تا بعد
از شستن اول بقدر یکه قطرات متعارف از ان [illegible] و احتیاط
شدید در عدم ترکست در آب قلیل و عمل بر انست [illegible]
ان بعد از هر یک از دو شستن در مثل بول و اظهر [illegible]

شیشه یا الست در مثل کلیم و غالی از کوبیدن یا فشردن بپا یا گذاردن
جسم سنکین بران و همچنین لازم نیست دلک یعنی دست مالیدن
و غیران در جسم صلب مثل بدن و سنک و ظروف مکر با توقف علم بزوال
زان مسئله سیم شرط نیست در تطهیر بقلیل عدم ورود متنجس
بران پس اکر آنرا داخل در آب کنند پاک نمیشود و آب را نجس میکند
خواه چیزی از عین بران باشد یا نه بلی لازم نیست که آب را بهیچ
وجه بکه بسرعت جدا شود پس اکر جامهٔ نجس را در ظرفی بکذارند
و آب بران بریزند تا همه اجزا فرو کیرد و خالی کنند یک مرتبه شرعی
غسل داده اکر عین زایل شده باشد و اکر اجزاء در آب بماند که عینش
زایل شود حکم بطهارت مشکل بلکه اظهر نجاست است مسئله
چهارم اعیان نجسه قابل طهارت [illegible] مستهلک
شدند که عرفا چیزی باقی نماند [illegible] مثل بول که در آب [illegible]
در آب احکم بنجاست زایل میشود [illegible] عین و [illegible]
مثل شیر و شیره پس تطهیر آنها [illegible] و آب [illegible]
و کر ممکن لکن بعد از زوال اسم آنها [illegible] قا [illegible]
و در روغن بعضی قائل بقبول طهارت [illegible] ف [illegible]
زیرا که جزئی آن مانع از جریان آب [illegible] زخرفش
کرمی بریزند که کداخته و مخلوط با آب شود و بعد [illegible] شدن
بر روی آب جمع شود با علم بجریان آب مطلق بر هر جزئی از آن
[illegible] ممکن نمیشود و ملاقات روغن نسبت با نجاست اثری در باطن
[illegible] نمیکند پس جزء ملاقی و اجزاء آب ثمری ندارد و جسمی که بروغن
چرب شده باشد و ملاقات با نجاست کند پس اکر چربی لطیف باشد
که مانع از جریان آب بان نباشد بطهارت پاک میشود و اکر غلیظ
باشد و زیران نجس باشد باید زایل کنند بحدی که علم بجریان آب

[illegible] ١٢ منه

بزیران حاصل بشود و اگر زیران پاک باشد پاک شدن ظاهر آن بود و
بانکه انجماد و بستگی آن چربی بنحوی باشد که قبول آب نماید مثل چربی
صابون و بعض اقسام پیه و الا علاجی بجز ازاله آن نیست باقی ماند
بعض چیزها که آب در آن نفوذ میکند و قابل فشردن نیست مثل
حبوب چون گندم و جو و برنج پس اگر نجاست مخصوص بظاهر آنها
باشد بجاری کردن هر آبی پاک میشود و اگر در آب نجس خیسنده
باشد قوی امکان تطهیر آنهاست مطلقا لکن باب کر و جاری
اسهل است باینکه در ظرفی بریزند و در آب بگذارند تا یقین کنند
باتصال آب بباطن آنها و احوط آنست که اول بخشکانند تا حصول
یقین بنفوذ [illegible] تر شود و تطهیر آنها باب قلیل باین
نحو است که اول آنها را [illegible] و در ظرفی خشک بگذارند و
آب [illegible] بریزند و صبر کنند تا یقین [illegible] بنفوذ آب در اعماق آنها و اما فواکه
پس [illegible] نیست حصول علم بنفوذ آب پاک مطلق در باطن
آنها [illegible] نیست و الا مشکل است مثل
خربوزه [illegible] شیرین و رنگین است و بعد از علم
بنفوذ [illegible] و اما مثل صابون و پنیر و کشک
و نحو آنها [illegible] طهارت نیست مثل حبوب اگر نجاست
آنها بخیسیدن در آب نجس باشد و اگر در حال میعان نجس شدند
و بسته شدند حکم بطهارت آنها مشکل است و همچنین خمیری
که با آب نجس کرده باشند پس مصرف آن یا دادن بحیوانات است یا بکسانی
از کفار که خوردن آنرا جایز میدانند و احتیاط در ترک خورانیدن
بمکلفین از آنهاست و اگر بعد از خمیر کردن نجس شوند پس تطهیر
ظاهر آنها باجراء آبست و اما باطن آنها پس گذشت مثل حبوب
لکن حصول علم در اینجا مشکل است مگر بعد از خشکانیدن نان

کردن

کردن و امّا گوشت پس اگر ظاهر آن نجس شود و چربی و یا دی نداشته
باشد که مانع [illegible] باشد اشکالی نیست و احتیاط در آنست که قدری
دست بمالند تا چربی آن کم شود و اگر چربی منجمد داشته باشد و
اتصال بنجس شود باز پاک میشود و الّا موقوف بازاله چربیست
اگر دارد بجوشند یا پخته شود آب را بریزند و چربی آن را زائل
نموده و بمثل حبوب تطهیر کنند و در سبیل منجمد نیز ظاهر قبول تطهیر
مثل حبوب و امّا خانه که سبیل نجس در آن شده یا بعدا زریختن نجس
شده باشد پس اگر نجوشیت که در حال شستن آب را در تمام [illegible]
بهر جا پاک میشود و الّا ذکر یا جاری [illegible] مطلق [illegible]
آن جاری شود محتاج بفشردن [illegible]
بیرون [illegible] اشکالی شود و [illegible]
از این شبهه [illegible] خالیست بلی [illegible]
خود کا نمد [illegible] مسئله [illegible]
[illegible] آب جاری و باران [illegible]
و اقوی کفایت [illegible] تدریجی است [illegible]
باینکه بریزند [illegible] است
معتبر است و اگر [illegible] نفوذ بباطن کرده طهارت باطن موقوفست
بر ریختن قدری که جاری شود در اجزاء باطن و علم این بدون زوال
[illegible] باطن مشکل است و در محتاج بتعدد باید باوّل را دو رکنند
باینکه گودالی در زیر آن [illegible] بکنند تا در آن جمع شود یا برچینند با آلتی
تا آب دوم بر روی آب ریخته نشود و لازم نیست که آن آلت را
در هر دفعه بشویند بلی آب شستن دفعه دوم را اگر خواهند
بآن آلت بردارند احتیاطا اوّل بشویند بجهة احتیاط از غساله
و احوط ترک تطهیر بقلیل است خصوصا در صورت نفوذ نجاست

مسئلهٔ ششم بول پسر شیرخواره که بمیل و اراده غذاخور نشده باشد [illegible]
نیست بغسل بلکه کفایت میکند صب یعنی ریختن بقدر احاطهٔ
محل خواه در جامه باشد یا غیر آن یا نفوذ آب در یا ظرف اگر نفوذ
کرده باشد بدون آن یا غسل یعنی شستن لازم نیست و جدا شدن
آب از محل در این شرط نیست و در آن شرطست یعنی شرط
هرچند در آن شرط بدانیم و اگر غذاخور شده مثل سایر بولهاست
هرچند کمتر از شیر بخورد مسئلهٔ هفتم زوال عین نجاست کافیست
در تطهیر هرچند اثر باقی باشد مثل رنگ یا بو و همچنین آنها باقی
باشد اگرچه شستن در ازالهٔ آنها باشد بنا بر اقوی و احوط ازاله است
مثل [illegible] و اشنان مسئلهٔ هشتم اگر نجاست مشتبه باشد
میان دو موضع [illegible] هر دو را باید شست هرچند میان همهٔ اجزاء
یک جامه [illegible] بدن باشد مگر اینکه بعض آن
[illegible] کفایت میکند بشستن بعض
دیگر لکن [illegible] باقی میماند بلی چیزیکه ملاقات
با یکی از [illegible] نجس نمیشود چنانکه در [illegible]
گذشت مسئلهٔ نهم اگر سگ یا خوک برطوبت ملاقات با چیزی
کنند شبهه در نجس شدن نیست و قول بکفایت پاشیدن آب
بآن موضع در سگ شکاری ضعیف است و اگر بجامه ملاقات
کنند و هر دو خشک باشند مستحب است پاشیدن آب بموضع ملاقات
و همچنین در ملاقات کافر بنا بر اظهر و در غیر جامه استحباب
بالخصوص ثابت نیست بلی ظاهر استحبابست در مطلق اشیا
بمطلق نجاسات در صورت ظن بتاثیر بلکه با شک هم بعید
نیست اگر منجر بوسواس نشود و چند موضع دیگر هم در اخبار
رسیده و جمعی هم فتوی داده اند که ذکر آنها موجب طول است

بقاء

دویم از مطهرات تابیدن قرص آفتابست بشرط تری خود نجاست را
یا تری که بعد [illegible] شدن بخشکاند بنا بر اظهر و اشهر و قول بعفو
با نجاست ضعیف است مثل قول باختصاص ببول و تسمیه مقابل دو
چهار امر است اول آنکه این حکم در چیزیست که غیر منقول باشد مثل زمین
و دیوار و در و پنجره و آدمی و ستون در حالتیکه منصوب باشند
و تخت بزرگ و درخت و سنگها و آجرهای منصوب بجهتی مثل سنگ
آسیا و خمهای منصوبه بنا بر اقوی نه در منقولات مثل جامه و حیوان
و فرش مگر بوریا و حصیر و اما [illegible] از چیدن
و افتادن آن نشده است پاک [illegible] لا احتیاط [illegible] به
ابست اگرچه حکم بطهارت [illegible] و در [illegible] بودن
مراعات حال تابش آفتاب [illegible] پس اگر آجر
بجهت انصب کنند با فتاب [illegible] و [illegible] آنها
انرا پاک نمیکند و معتبر در بودن [illegible] بطور
متعارف پس اگر ظرفی یا کرسی [illegible] از چوب درخت
یا علف بیافند پاک نمیشوند و ظاهر پاک شدن بوریا نیست که
در حصیر بقدر متعارف باشد و احتیاط در اجتناب از آنست
دویم شرطست زوال جرم نجاست پیش از آفتاب یا با آفتاب و اما جرم
متنجس مثل گل پس اگر بنحوی چسبیده باشد که غیر منقول صدق
کند ظاهر حصول طهارتست بزوال تری آن بخورشید و احتیاط
در اجتنابست سیم معتبر خشکی بتابش عین خورشید است پس خشک
شدن بنزدیکی آفتاب یا حرارت آن از پشت ابر اثر ندارد ولکن عدم
نسبت خشک شدن بقرص کافیست پس اگر قدری رطوبت آن
بباد یا حرارت کم شده باشد و عمده با فتاب باشد ضرر ندارد چهارم
اگر نجاست نفوذ بباطن کرده باشد و متصل باشد برطوبت ظاهر

حرارت آفتاب یا غیر آن خشک [illegible] باطن شود باطن هم پاک میشود
بشرط [illegible] اتصال عرفی [illegible] بعض با بعض [illegible]
طهارت مخصوص بما لا ینقل است از چیزهای ثابت سیم از مطهرات
زمین است خواه خاک باشد یا سنگ یا آجر یا گچ مفروش هم
بنابر اقوی و در [illegible] احتیاط است خلاف
احتیاط و آن پاک میکند کف پا و ته نعل و موزه را بلکه هر چیز
که متعارف باشد پوشانیدن پا را با آن برای راه رفتن بنابر اظهر از
هر نجاستی خواه [illegible] از زمین نجس حاصل شده باشد یا از
عین نجاست بر روی زمین یا از خارج و احتیاط در اختصاص است
و شرط است [illegible] پاک شدن آنها [illegible] راه برود یا مالیدن
معتبر [illegible] باشد [illegible]
پا [illegible] کند پس دلیل و تحقیق کافی
نیست [illegible] پس رطوبت کم که ترشح
نباشد [illegible] از آن گذشته و جوانب نیز
خشکانیدن [illegible] میشود و اظهر عدم شرطیت طهارت
زمین است و احوط عدم اکتفاء بمعلوم النجاسه است و ظاهر طهارت
پای حیوانات و نعل آنهاست و در پای چوبین که بجای پا میبندند
نیز بعید نیست و احتیاط در عدم است و در عصا عمل بر احتیاط
و نیز عراده و نیزه و کاردی و نحو آنها بی اشکال پاک نمیشود مثل
روی کفش و قدم و پهلوی آنها مگر مقداری که بحسب عادت ملاقات
با زمین میکند و اگر رطوبت نجسه تعدی بباطن ته کفش کند پس
با بقاء آن بی اشکال پاک نمیشود و اگر بتبع ظاهر زایل شود طهارت
آن دور نیست و خلاف احتیاط است چهارم استحاله و آن مبدل
شدن حقیقت چیزی است بحقیقت دیگر خواه جنس تغیر کند

مثل

مثل نبات شدن [illegible] شدن اب یا [illegible] یا اکر شدن اب
نوع مثل فنا [illegible] اجزاء مزف یا [illegible] که بعض [illegible]
شر [illegible] بعضی است و بعضی مشکل است بدون انکه [illegible]
حقیقت دیکر شود مثل ارد شدن کندم و خمیر نان شدن ان
طعام باشد [illegible] التی [illegible]
در خاکستر [illegible] شدن نجاست [illegible] اشکال است و اظهر [illegible]
هم [illegible] است چنانکه ظاهر [illegible] شد
و هر [illegible] و [illegible] شدن [illegible] و احتمال [illegible]
و احتیاط [illegible] و [illegible] شدن او [illegible] الشوق
[illegible] مثل انکه [illegible] در [illegible]
شهر [illegible] و [illegible]
نها و [illegible] ممکن که در ان [illegible]
اکر انها تر باشند نمک [illegible]
ن بنمک شدن انها اشکال است [illegible]
[illegible] پس اکر جا [illegible] یا اکر [illegible] الا اشد
پس اکر همه ان [illegible] نمک شود طاهر [illegible] احتیا
ط اجتناب از جمیع انها است و اکر کل ان اب نمک شود هر قدر
که نشده است یا جزئی از نمک که متصل بانست نجس است ثم استحاله
بغیر این دو وجه مثل متبدل شدن نطفه و علقه بحیوان طاهر
العین و خون نجس بمثل قیح و صدید و غذاء نجس بجزء حیوان پاک
خواه کوشت و استخوان شود یا فضله ماکول اللحم و اب نجس بول
ان یا بکیاه و درخت و میوه و همچنین تبدل عذره بکی از انها
یا بخاک یا کرم و مانند انها بلی اکر عذره در حال رطوبت سرایت نجاست
[illegible] شود طهارت ان جزء از خاک بعد از خاک یا کرم شدن عذره

مشکل است چنانکه در نمک و سنگ گذشت و احتیاط لازم غوی است
و در بصورت اشتباه در خاک هیچ سجده نکند و غبار نجس و
متنجس پاک است و اگر عرق صلبی بنشیند مثل بدن انسان و عرق
ظاهر شود آن نیز پاک است مگر با علم باینکه این رطوبت که از آن نجاست
با بخار بالا آمده که ظاهر شده آن نجاست است و همچنین رطوبتی که
از آن بر جسم صیقلی مثل شیشه ظاهر میشود که با عدم علم باینکه
عین رطوبت نجسه است پاک است پنجم انقلاب و این نزد محقق
نوعیست از استحاله که از مسمی بانقلاب کرده اند و آن مبدل شدن
خمر است بسرکه خواه بخودی خود باشد یا بمعالجه لکن اگر آن علاج
بنجس [illegible] باشد [illegible] نیز بدانکه شراب منتهی الیه میشود
الا همین است و پاک نمیشود ظاهر مخلوف سایر مسکرات است
[illegible] همچنین [illegible] بر قول بنجاست آن و شرط است
[illegible] بنجس مثلا قاید دندارد و نجس
شود [illegible] نجس شدن خمر و اما خمر
[illegible] و احتیاط خوب است و اگر قدری
از سرکه [illegible] کرده باشند پس اگر سرکه تازه را
از خم یا بعلل آن برده و برند اشکالی نیست و از سرکه خم مشکل است
لکن اگر خود کم شده باشد ظاهر است که بعد حرکت کردن آن
سرکه معفو عنه باشد باینکه بظرف کوچکی از خمره برده اند
و محتمل است که بلکه کردن خمره هم سرکه نجس نشود بلکه ممکن است
لذا اینقدر از سرکه خم بالتبع پاک شود لکن عمل در اینها بر احتیاط
باید باشد ششم انتقال و آن منتقل شدن خون نجس است باندرون
حیوانیکه صاحب خون جهنده نباشد چون کیک و شپش و زالو
بنحویکه صدق کند که خون آنهاست پس خونیکه زالو مکیده و از ظرف

دیگر

دیگر بیرون نیاید پاک نمیشود و همچنین اگر در رکبت و شبهش اتفاق
افتد که در همان آن بیرون اید یا حیوان حلال گوشتی بول حرام گوشت را
بیاشامد و بیفاصله بیرون اید هفتم اسلام و آن پاک میکند بدن
کافر را از نجاست کفر خواه حربی باشد یا ذمی یا مرتد ملی مطلقا
یا مرتد فطری بجمیع اجزاء ظاهریه و باطنیه او و فضلاتی را که از مسلم
پاکست و در عرقی که در حال کفر کرده است نیز احتمال پست قوی
و اما نجاسات خارجیه پس اگر عین آنها باقیست باید تطهیر کند و اگر قبل
از اسلام زایل شده دور نیست عدم لزوم و احتیاط در تطهیر است
و همچنین در لباسی که پوشیده و نجاست [illegible] هشتم زوال
عین نجاست از بواطن چون داخل [illegible] و گوش و فرج و از حیوانات
مطلقا هرچند از ظاهر آنها باشد نهم نقص و آن در دو موضع است
یکی اب چاه از نجاست ملاقات [illegible] مخصوص
پاک میشود دوم عصیر عنبی [illegible] آنها که
بکم شدن دو ثلثان با تش [illegible] پاک
میشود دهم غیبت از نظر که موجب [illegible] اگر [illegible]
زمانی که وفای بتطهیر کند و احتمال [illegible] بنجا
یازدهم غسل که پاک میکند مسلم را از نجاست موت دوازدهم تذکیه
حیوانی که شرعا قابل تذکیه باشد که پاک میکند خونی که در جوف
آن باقی میماند بعد از آمدن خون متعارف از محل ذبح یا نحر لکن
قدر متیقن آن از حلال گوشت است چنانکه گذشت سیزدهم استبراء
که موجب طهارت رطوبت مشتبهه است چهاردهم تبعیت در موارد
چند چون آلات نزح و آلات طبخ در عصیر بنابر قول بنجاست و فضلات
کافر بنحوی که گذشت و نحو آنها پانزدهم [illegible] آن در [illegible]
خلوت خواهد شد انشاء الله و اطلاق مطهریت در بعض اینها

فصل در مسائل متفرقه [illegible] احکام اوانی [illegible]
آن سه مبحث است مبحث اول در اوانی طلا و نقره و توابع آنها و در
آن سه مسئله است مسئله اول حرام است خوردن و آشامیدن [illegible]
ظرف طلا و نقره بلکه مطلق استعمالات متعارفه در آنها بنا بر اظهر
و اشهر مثل تطهیر از حدث و خبث [illegible] و غیر آن [illegible] و قضا
کردن [illegible] و گذاردن ظرف [illegible] در آن چون [illegible] فنجان و [illegible]
مرکب [illegible] و مانند اینها و اما [illegible] نگاه داشتن [illegible]
بگذاردن آنها [illegible] احتیاط خصوصاً با [illegible]
شهوت [illegible] و اینکه حرام است [illegible]
با تغییر [illegible] کسی که [illegible]
بشکند [illegible] و اگر [illegible] مشتری نشده [illegible]
نیست [illegible] اجرت
و لزوم [illegible] اگر کسی به اذن مالک بشکند
ضامن [illegible] به قصد استعمال مشتری [illegible]
و بدون [illegible] استعمال [illegible] احتیاط در ترک
و بدون آنها بلکه نیست مسئله دوم معتبر در حرمت استعمال
آنها صدق ظرف و آنیه عرفیست نه لغوی بنا بر فرض تسلیم مغایرت
پس آنکه نیست علی الظاهر در مثل قلف سرقلیان و بادگیر قلیان
و غلاف [illegible] عصا و خود عصا اگر چه مجوف باشد و اینطور و قاب
ساعت بر وجه متعارف که متصل است بالات بلکه سرقلیان و لوله
دقا و نحو اینها و احتیاط در اینها بهتر است و اگر شک در صدق آنیه شود
اقرب جواز است و احتیاط در اجتناب است خصوصاً اگر بدون فضه
باشد مسئله سیم مکروه است استعمال ظرف مفضض خواه نقره را
نقش بر آن کرده باشند یا مموه نموده یعنی بر روی آن ماء الذهب باشد

یا ماء [illegible]

یا با هم خلط کرده باشند بنحوی که غیر نقره در ان مستهلک نباشد و
اگر ترکیب بنحو [illegible] باشد پس اگر یکی از انها مقصود بالذات باشد
حکم بحرمت وجواز انست مثلا ظرفی از نقره بسازند و چیزی از مس
بر بیرون و اندرون یا خارج ان قرار دهند بجهة تحفظ ان ظرف از کج
شدن حرامست و عکس ان که ظروف مس را پوست نازکی از نقره بر
ظاهر ان بکشند بجهة زینت بحیثیتی که اگر جدا کنند خود قابل ظرفیت
و منفعت نباشد حرام نیست و نظیر مموه خواهد بود خصوصا اگر
متشبثات باشند اگر قرابات مستقل باشند و چسبانیدن بجهة استحکام
باشد ظاهر در ان نیز حرمت استعمالست [illegible] و اگر در غیر
نقره ان نیست در حال انفصال و اگر [illegible] نقره و [illegible] اجزا
با هم وصل کنند که تمام ان بلب ظرف [illegible] مثل سر غلیان که [illegible]
نقره باشد و ته غلیان که همچنین [illegible]
حرمت انهاست بخلاف انکه تمام ان [illegible] لکن [illegible]
از مس یا غیر ان باشد که ظاهر در ان [illegible]
که ایکه از جوز یا بخوانست و همچنین نقره [illegible] گذارند
و میان انها را وصل میکنند بترکیبها [illegible] پس [illegible] بسیار
نزدیک بهم باشند چنانکه در غلیانهای بهبهانی متعارفست حکم
بحرمت ان اقربست و همچنین اگر انچه در باطنست بسیار نازک باشد
که بجهة حفظ ظاهر باشد و اگر غیر این دو طور است دور نیست
حکم بجواز لکن خلاف احتیاطست و اشکالی نیست در حلقه یا زنجیر
نقره یا وصله کردن موضع شکسته را بنقره بلکه صدق مفضض هم
بران مشکل است و انچه از مفضض که قطعه خالصه از نقره یا زده
بران نباید گذارد و ختم مسئله هشتم مشو با لکه ظاهر جواز استعمال
مذهبست مثل اقسامیکه در مفضض گذشت هر چند فضول در ان

انتظار نرسیدن نوبتم ظاهر از تامل در کلمات اصحاب حرمت ظرفیت که حرمت انطباق و نقره باشد و چون شبهه اجماع است عمل بر انست والا ممکن بود قول بجواز ستیم وفرق نیست در حرمت میان مرد و زن و خنثی وظاهر عدم وجوب منع اطفال و مجانین است بر ولی انها و احتیاط در عدم تمکین است اگر منجر باستعمال و بی نشود والا حرامست چنانکه اقوی عدم حرمت ماکول و مشروب است پس اگر بعد از رسیدن بدهن توبه کند باکی در بلعیدن ان نیست و بی توبه هم تا جدا شدن از ظرف فقط حرامست [illegible] ن واگر کسی برداشت برای خوردن دیگری از و کرفت [illegible] تمکین [illegible] مکر انکه خود وا داشته باشد که این عاشر بر [illegible] اگر بان تطهیر [illegible] کند اثم است و محل پاک میشود و اما [illegible] اقوی صحت است اگر اب منحصر در ان نباشد و [illegible] را بقدر کفایت طهارت از ان خارج [illegible] میشود هر چند در استعمال اول کار کرده و [illegible] ظرف یا بحرمت استعمال باشد لکن بدون [illegible] موش کرده اظهر صحت است و احتیاط در جهل و فراموشی حکم در اعاده ان طهارت اینها در صورتی بود که اب را از ظرف بردارد و بر عضو بزند و اما اگر عضو را در ان فرو کند یا از خود ظرف بر عضو بریزد باز دور نیست حکم بصحت با عدم انحصار لکن احتیاط در ان اهم است و اگر قصد وضو را در وقت بیرون اوردن عضو یا بعد از ریختن بر ان کند مثل صورت اولی است یعنی برداشتن از ظرف و اگر اعتقادش عدم انحصار اب بود و خطا نش ظاهر شد ممکن است که بگوییم با بقاء وقت اعاده کند و اگر بعد از وقت بفهمد قضا لازم نباشد و احتیاط در قضاست و ظاهر انست که معصیت قرار دادن انها برای وضو یا غسل که اب بعد از خیر

اشد ... بلکه ... باعث فنا و زینت دیگر با وجود یحتمل اولی
است ... اگر ... شود که ... واجب است ... مخصوص ... هرچه حرمت
نیست لکن این احتیاط است ... در آن شک سابق است و اگر مشتبه
شود ظرف طلا یا نقره بغیر آنها اجتناب از هر دو لازم است هفتم
اگر نداند که از اینها است یا از غیر است باید و ظیفه غیر مجتهد احتیاط یا
سؤال از مجتهد است و اما مجتهد پس بعد از تفحص و تامّل و قبل
حرمت حکم بجواز میکند و معنی نیست از عمل و نقل ... کردن اگر
شستن هر چند ... تا یقین باشد ... آن از عاکول
و نخوان ... ازو استعمال حرام ... باشد
در ظرف ع و استعمال اگر غیر متعارف باشد ... گذاشتن ... [illegible]
همه مباح است ... ظرف ... [illegible]
باشد مثل غذا خوردن ... [illegible]
پس ظاهر ... حرمت است ... [illegible]
در ظرف طلا یا نقره گذاردن شمع ... [illegible]
شدن دیگری از آنها باشد و همچنین ... [illegible]
انتفاع خودش لکن نشستن نزد ظرف عودی که دیگری ... باشد
و در روشنی چراغی که دیگری بجهة خودش افروخته اقوی جواز
است و احتیاط اولیست و عبور از آن روشنی بی شبهه جایز است
هشتم باکی نیست باویختن قندیل در روضات مقدسه هرچند
قابل گذاردن چیزی در آن باشد مگر آنکه بجهة گذاردن شمع باشد
و نه بقرار دادن قبه بر گنبد و گلدسته و علم و محلی کردن شمشیر
نگاردو بیت تفنگ و یا به تخت و مانند اینها و نه باستعمال مرد
در لباس و زینت خود و اطفال و خانه و سقف و قران و کتاب ...
تزیین مرد بطلا ... لباس و انگشتر حرام است و نه لباس ...

و[illegible] ندان از نقره و نه استعمال غیر این دو ازجواهر نفیسه اگرچه ظروف باشد مبحث دویم ظروف کفار با علم بنجاست آنها بجس ولا اجتناب از آنها لازم نیست بنا بر اشهر و اظهر بلکه ولیست و شهادت عدل در حکم علمست در اینموضع و غیر آن بنا بر اقوی و مکروهست استعمال ظرف خمر بعد از تطهیر اگر از چوب یا کدو یا خزف بی لعاب باشد بنا بر اظهر و اشهر و ظاهر بتعدّی هر ظرفیست که شبیه بآنها باشد مبحث سیم در تطهیر ظروفست و آن بر سه قسم است اوّل تطهیر از [illegible] [illegible] ثا امیدن آن بظرف زبان خواه از آب باشد یا سایر [illegible] آن بنا بر اقوی در [illegible] حکم و لو غست لیسیدن بظرف [illegible] آب دهن [illegible] دو وجه بنا بر اظهر و تطهیر آن باینست [illegible] خاک [illegible] و از ازاله نموده دو دفعه باب [illegible] و [illegible] خاکست باب بلکه اقرب عدم جواز [illegible] شد و خاک بیرون نبرد و احتیاط در اینست [illegible] خاکی ممزوج باب بمالند و اظهر کفا[illegible] و احتیاط در طهارتست و غیر خاک مثل اشنان و صابون کافی نیست هرچند خاک بدست نیاید علی الاقوی چنانکه آبهم بعوض آن فایده ندارد مطلقا یعنی هرچند خاک نباشد و تطهیر از ریختن آب دهن بغیر و نوغ و لیسیدن باینست مثل نجاسات دیگر و احتیاط در خاک مالی و سه شستن باینست و سایر نجاسات نیز اگر خواهد احتیاط کند بهمین طور است و همچنین اگر آبی که ولوغ در آن شده بجامه یا چیز دیگر بلکه بظرف دیگر برسد تطهیر باینست مگر باحتیاط مزبور لکن در ظرف بتنهائی و غسالهٔ ولوغ اگرچه بگمان حقیر نجس نیست لکن احتیاط از آن اهم از سایر غسالاتست و بر فرض نجاست تطهیر از آن باینست و اتمام این بحث بشش فایده است

ظروف کفار

در تطهیر ظروف

اولی اگر تعفیر یعنی خاک مالی میسر نباشد بجهة تنگی دهن ظرف
ظاهر عدم کفایت خاک ریختن و حرکت دادنست ولکن احتیاط
درانست بعلاوه سه دفعه شستن و احوط تفصیل ان ظرفست
مگر برای اشیاء جامده دوم اظهر و اشهر کفایت یک غسله با
جاری و اب بارانست بلکه بر اکثر هم علی الظاهر لکن اقوی عدم
سقوط تعفیر است در انها و احتیاط در تعدد انست خصوصا
در راکد سیم اگر قبل از شروع در تطهیر ظرف همان سگ یا دیگری
ولوغ دران کند یک تطهیر کافیست و اگر در اثنا باشد تمام کردن
لازم نیست بلی اعاده لازمست و اگر [illegible] تداخل
میشود پس اگر خوکی از ان بیاشامد [illegible] از سگ [illegible] باید از بنرم
اول تعفیر کند و بعد هفت دفعه بشوید و [illegible] دفعه [illegible]
و در نجاست دیگر که بان برسد [illegible] کفایت [illegible]
بعد از تعفیر چهارم ظروف [illegible] انها [illegible] سگ
تعفیر ظاهر انها با دو شستن [illegible]
کافیست واحتیاط در سر شستن [illegible] باز
باطن انهاست پنجم ظروفیکه تعفیر [illegible] مثل
خیک و دلو ظاهر عدم احتیاج انهاست بتعفیر ولکن احتیاط در
انست هر چند بریختن خاک و حرکت دادن باشد و در حوض کوچک
هم این احتیاط بد نیست ششم اگر جامدی در ظرف باشد حتی
مثل شیره بسته و سگ از ان بخورد موضع ملاقات با دهن را
بیندازند و باکی بتتمه نیست و همچنین اگر بدهن ان ملاقات نکرده
باشد والا شستن با اب بخواهد نه تعفیر و احتیاط در علاوه
کردن انست قسم دویم تطهیر از شرب خنزیر است و اظهر در ان
هفت شستن با اب است و تعفیری نیست و در کفایت یک دفعه

در جاری و کر احتمالیست قوی و اظهر در هر دو آن جز بول موش
و فضلات صحرائی که خاکستری و دم آن سیاه نیست نیز هفت است
و بعضی در مطلق موش فرموده اند و چنانکه در خمر هم جماعتی
گفته اند بلکه مطلق مسکر هم الحاق شده و در خصوص نبیذ هم
خبری رسیده و اقرب در همه کفایت سه و احوط هفت است و کذا
نبیذ استحباب هم دارد و تثنیه هم تطهیر از سایر نجاسات و دو کفایت
[illegible] نشستن و وجوب سه در آنها خلاف است احوط بلکه اقوی ثانی
در قلیل و اقوی اوّلست در همه اگر بجاری یا کر باشد و احتیاط
[illegible] و طریق تطهیر بقلیل آنست که قدری
آب [illegible] و حرکت [illegible] اطراف نجاست شود یا پر کند
و [illegible] نکون کند [illegible] اگر ممکن باشد یا ظرف کوچک
[illegible] تطهیر این ظرف کوچک
مگر [illegible] غساله بنا بر نجاست غساله
و [illegible] احوط مستر است در هر دفعه که
[illegible] در احکام جلود است جایز نیست
استعمال [illegible] صورت تذکیه در آن بعمل آمده حیوان
باشد و نه پوست میته طاهر العین اگر چه حلال گوشت باشد نه در
نماز و طواف و نه غیر آنها حتی در مثل آب کشیدن بجهة زرع یا
حیوان بلی ظاهر عدم منعست از محض دست کذا زدن یا عبور کردن
از روی آن و از پوست حیوانیکه خون جهنده نداشته باشد در
غیر نماز بال آن و غیر خوردن خودان و در اینجا دو مسئله است
اولی اگر معلوم باشد تذکیه حیوان اشکالی در طهارت و تصرفات
متوقفه بر طهارت در آن نیست و نه در نجاست و حرمت اگر
معلوم باشد عدم تذکیه صحیحه و اگر هیچیک معلوم نباشد پس

اگر

اگر معلوم باشد که مسلم از او ذبح کرده محکوم بتذکیه است هرچند
ان دست غیر مسلم یا بازار غیر مسلم گرفته شود چنانکه اگر معلوم
باشد که غیر از محکوم است بموت هرچند ان دست یا بازار مسلم گرفته
شود و اگر حال ذابح مجهول باشد پس اگر از اهل بلد یست که غالب شود
دران مسلم هستند و رسیست که حکم بتذکیه شود و احتیاط در عدم
قناعت است بان مثل صورت عدم علم یا جهالت حال ان بالمره نیز
اگر بداند که مسلم دران تصرف کرده بمثل فروختن کفش و کلاه ظاهر
کفایت در حکم بتذکیه است اگرچه از دست یا بازار مسلم نگیرد
و اگر نداند و از دست مجهول الاسلام [illegible] بقیه الحالی که از
اهل بلد اسلام باشد [illegible] مسلمین
باشد اگرچه کافر هم در ان [illegible] یا از بازار مسلم [illegible]
باز ظاهر حکم بتذکیه است و [illegible] باشد [illegible]
دران مسلم نباشد ظاهر [illegible] از [illegible]
میته است مثل هر صورتیکه [illegible]
اشهر و احتیاط در بعض صور [illegible]
در مسلم میان شیعه و سنی حتی [illegible] یا بداند
اگر خبر از تذکیه دهد بلکه مطلقا بنابر اقوی مگر با ظهور انکه
تصرفش از باب دباغت است و احتیاط باجتناب از گرفتن از
صاحبان اعتقاد و از انچه گفتیم ظاهر میشود که اگر گوشتی یا پوستی
در جائی افتاده باشد و علم بتذکیه ان نباشد یا بناء اجتناب نمود
مگر انکه در بازار یا ارض اسلام باشد که احتمال حلیت ان خالی از قوت
نیست و البته احتیاط شود مسئله دویم ظاهر پاک شدن هر حیوان
بتذکیه غیر انسان و نجس العین و حشرات الارض و حکم استعمال
انها در نماز در کتاب صلوة انشاء الله میاید و اما در غیر ان خوا

پوشیدن باشد یا سوار شدن بر روی آن یا غیر اینها ظاهر چون آن
لکن با گرفتن پیش آن باعث واحتیاط در باعث بطاهر است که
چیزی ور نیست که اگر بیند از باعث بشی نجس آنرا بشوئید کنا بکنند
دکن [illegible] در طهارت مائیه از حدث و آن وضو و غسل
و در [illegible] مقصد است مقصد اوّل در وضو و در آن چهار فصل
فصل اوّل در موجبات آن یعنی چیزها ئیکه باعث میشوند
[illegible] خطاب شارع را بطهارت بطور وجوب یا استحباب یا اذن
خواه بجهة عملی باشد که طهارت شرط صحت آن باشد مثل نماز و
طواف یا شرط [illegible] قران یا بجهة عملی نباشد مثل وضوی
که بجهة بودن [illegible] چیز اوّل و دویم و سیّم
بول و غائط [illegible] که بیرون آید [illegible] که عادت عامه مردم قرار
گرفته [illegible] از [illegible] قبل و دبر است یا از
موضعی [illegible] باشد یا اینها سد شده
و موضع [illegible] وجود اینها عادت بر موضع دیگر
هم رسید [illegible] که صدق ضرطه یا فسوه یا
اینها بلغت [illegible] آلوده بغایط بیرون آید
و بجای خود برگردد ظاهر است که ناقض نیست واحتیاط در وضو است
و برگشتن آب اماله قبل از تحلیل یا تجم کردن مثلاً ضرر ندارد مگر
با لود کی بغایط چهارم خوابیکه غالب شود بر عقل بطوریکه چیزی
ادراک نکند و علامتش آنست که چیزی نشنود و لازم آن ندیدن چشم
نیز هست و معیار یقین بتحقق اینمعنی است و ظن کافی نیست اگرچه نزدیک
بیقین باشد پنجم و ششم و هفتم جنون و بیهوشی و هر چه عقل را
زایل کند یعنی ادراک بر وجه متعارف نکند خواه مست کند یا نشد
یا غیر آن هشتم استحاضه قلیله مطلقا و متوسطه در غیر صبح کثیره

در عصر و عشاء در صورت جمع میان آنها با ظهر و مغرب بلکه
غسل بتفصیلی که در غسل استحاضه میاید و مستحب است وضو بخروج
مذی از شهوت و ببوسیدن بشهوت خصوصاً غیر حلال زاد و بمس
باطن دبر و احلیل و دو دبیست استحبابان بکذب بر خدا و رسول
و ائمه و بشعر بسیار خواندن و بخروج ودی بی لفظه قضیه دوم
در آداب خلوت وان برد و قسمت حتمی و غیر حتمی و اول سه امر است
امر اول آنکه واجبست پوشانیدن قبل و دبر چه در حال تخلی یا غیر
آن از نظر کننده محترم نه غیر آن چون طفل [illegible] و غیر ممیز و زوج
و زوجه و مملوکه مکر با آنکه با شوهر [illegible] و محقق
میشود بهر چه قابل ساتریت [illegible] اگرچه دست خود [illegible] مذکور
باشد یا بنشستن بر وجهی [illegible] باشد [illegible] بعد
ناظر محترم بلکه با مظنه هم [illegible] یا ظن بوجود
یا بآمدن او احتیاط خوبست [illegible] در
حکم عامست و احتیاط در [illegible] بلکه تا
نصف ساق دوم آنکه در حال [illegible] بعنی
اجزاء پیشی بدن را بجانب قبله نکند بنحوی که در حال نماز میکند و همچنین
است دبار یعنی اجزاء پشت سر را بجانب قبله نکند و در عورت
تنها اقوی عدم منع است بلی احوط است و مستحب است که بجانبه
مشرق باشد یا مغرب بطوری که برابر قرص خورشید نشود و
اگر بجائی بنشیند که بنای آن رو یا پشت بقبله باشد باید منحرف
بنشیند مگر با اضطرار و اگر قبله مشتبه باشد ظاهر وجوب
اجتهاد است در تعیین آن و اگر ستر موقوف بر استقبال یا استدبار
باشد ظاهر رعایت ستر است و اگر چاره از یکی از اینها نباشد ظاهر
تقدیم استدبار است سیم استنجا و آن واجبست بوجوب شرطی

[illegible] در حال [illegible] بطلان است چون نماز واجبات [illegible] معتبر است
آب در غیر آن پاک نمیشود اگرچه آب معتبر باشد [illegible] ظاهر [illegible]
وجوب [illegible] مرحنیفه است [illegible] و تعقیب [illegible]
برای نماز و بعد از وجوب بشوید اعاده نماز سابق لازم نیست
و [illegible] واجب شستن ظاهر مخرج است بیکدفعه که لب ظاهری [illegible]
شود. [illegible] و برتری که آن [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] و [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] اجزاء کوهی که [illegible]
استنجا [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ندارد [illegible]
[illegible] میان [illegible] آب و پاک کردن
[illegible] که قابل ازاله [illegible]
[illegible] انسه نباشد اگر [illegible]
[illegible] شود [illegible] کند و احوط [illegible] اقوی
وجوب نمائید [illegible] از نسیه است بتمام محل و مستحبه است
که اگر زوال نسبه نشد ختم بو ترکند اگر زوال قبل از آن شود که
اگر [illegible] شد [illegible] شرطست در جواز استنجا بغیر آب شش
امر اول پاک بودن آلت استنجا قبل از کار بردن [illegible] نیست
یعنی نجاست [illegible] خواه بغیر غایط باشد یا آن اگر [illegible]
آن موضع باشد پس اگر برداشت آن را اعاده نکند و اگر کرد استنجا
با آن لازم میشود بنا بر اقوی و جایز است استعمال ظرف که محل
نکرده [illegible] بهمان طرف بعد از شستن آن دوم آنکه بسیار تر
نباشد که صدق آب بر آن تری شود اگر صدق آب نشود باکی

[illegible]

نیست

نیست علی الظاهر و احوط خشک بود نشست سیم انکه بزلق یعنی لغزنده
نباشد مثل شیشه و بلور و جسم صیقلی و پوست خربزه و چغندر
شرط کرده اند که سست نباشد مثل ذغال و بمالیدن از هم
نپاشد چون خاک و بعضی گفته اند بسیار زبر نباشد و اقوی
کفایت این سه است اگر عین را زایل کنند چهارم انکه استخوان
و سرگین نباشد و ظاهر حرمت استنجا با انها است پنجم انکه طعام نباشد
چون گندم و جو بنا بر احوط بلکه خالی از قوت نیست بلکه حرمت ان
نیز بعید نیست ششم انکه از چیزهائی نباشد که احترام انها از شرع
ثابت شده چون ورق مصحف یا چیزی که اسم خدا یا یکی از پیغمبران
یا ائمه علیهم السلام بران نوشته باشند [illegible]
که بقصد اهانت نباشد و الا موجب کفر است [illegible] تربت
سید الشهداء علیه السلام [illegible]
اخر عدم حصول طهارت [illegible]
اول انکه ظاهر جواز است [illegible] و کلوخ
واجر و خزف و گچ و اهک و قماش [illegible]
و ناخن و سم و خود حیوان [illegible]
ان حرام نباشد دویم انکه قدر واجب زوال عین و رطوبت است
نه رنگ و بو و نه اجزاء لطیفه که بدون اب زایل نمیشوند و علامت
طهارت انست که الت را بقوت بمالد پاک و خشک بر داشته
شود سیم در کفایت استجمار یعنی تطهیر بغیر اب در غیر محل
طبیعی که معتاد نباشد یا محل طبیعی سد شده باشد اگر چه بعید نیست
لکن احتیاط در ترک است قسم دویم غیر حتمی و ان بر دو صنف است
صنف اول مستحبات تخلی و ان دوازده چیز است اول ستر تمام
بدن خصوصا در تغوط خواه بدور شدن از مردم باشد یا دخول

در بیابانی یا خیمه یا فرو رفتن در گودالی یا پنهان شدن در پشت دیوار
یا درختی که از آن طرفش مطمئن باشد از نظر کنندگان و دور نشستن
کفایت رفتن در ظلمت شدیده و اظهر آن رفتن در عقب
انسانی که کور یا یقین داشته باشد که التفات بعقب نمیکند و [illegible]
که حرکت نمیکند دویم اختیار موضعی مناسب برای بول که ترشح نکند
مثل نشستن بر جای بلندی بر وجهیکه [illegible] که خواهد آمد نشود
یا در جائیکه خاک آن سست باشد سیم پوشانیدن سر اگر
برهنه باشد چهارم تقنع بجامه یا اینکه بر روی سر اندازد هرچند
سر پوشیده باشد [illegible] بسم الله در وقت دخول در بیت الخلا
وظاهر کفایت [illegible] بسم الله است لکن مستحب است که بگوید بسم الله
اللهم انی اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم
و زیاد کردن [illegible] الله [illegible] و همچنین اگر بگوید بعد
از آنها اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث تا آخر و اولی الحاق
باین ذکر است ششم [illegible] در وقت کشف عورت برای بول
یا غیر آن هفتم [illegible] در دخول و در صحرا نزد اراده نشستن
یعنی [illegible] هشتم استبراء مرد از بول بر وجهیکه
انشاء الله در غسل جنابت بیان خواهد شد و احتیاط در عدم ترک
الست نهم دعای ماثور در احوال تخلی و مراد بان اعم از ذکر است
در وقت دخول بگوید آنچه در تلو بسم الله گذشت یا بگوید اللهم انی اعوذ
بک من الرجس تا الرجیم و زیاد کند اللهم امط عنی الاذی واعذنی من
الشیطان الرجیم و بعد از دخول الحمد لله الحافظ المؤدی و در وقتی که در
نشست اللهم اذهب عنی القذی والاذی واجعلنی من المتطهرین و اگر
اراده وقت شروع باستنجا هم بگوید احوط و اولی است و در وقت نگاه بحدث
خود اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام و اگر منزجر شود از صعوبت دفع

بگوید

بگوید اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة
و بعد از فراغ الحمد لله الذی عافانی من البلاء و اماط عنی الاذی و
بعد از استنجاء اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمنی علی
النار و در بعضی حرمها است و بنابر این عورتی بفتح تاء و تشدید یا
و نصب [illegible] ان خواهد بود و اگر این را در وقت شروع باستنجا نیز بخواند احوط
و اگر یاد کند بر آن و وفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال و الاکرام
تکمیلست و همچنین اگر اعاده کند بعد از استنجاء الحمد لله الذی عافانی
تا آخر را و اگر بعد از برخواستن دست را بر شکم بمالد و بگوید الحمد
لله الذی اماط عنی الاذی و هنأنی [illegible] و عافانی من البلوی
چنانکه از شیخین نقل کرده اند خوبست و بعد از بیرون [illegible] بسم الله
و بالله و الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی
یا الحمد لله الذی رزقنی لذته و ابقی [illegible] و اخرج عنی
[illegible] یا لها نعمة سه دفعه و جمع میان [illegible] است [illegible]
انا در وقت نظر بآب بگوید اللهم [illegible] التوابین و اجعلنی من
المتطهرین دهم آنکه جمع کند در تطهیر غ[illegible] سنگ
و شستن باب با تقدیم اول و اگر تعدی [illegible] و نسبت و
بدون تعدی اگر نخواهد جمع کند مستحب است اختیار آب بر سنگ
یازدهم تقدیم پای راستست در وقت خروج دوازدهم تقدیم استنجاء از غایط
بر استنجاء از بول صنف دویم مکروهات حال تخلی و آن چهارده چیز
است اول نشستن در یکی از شش مکان اول مشارع یعنی لب نهرها
و سر چاهها دویم شوارع یعنی سر راهها مثل جادها و کوچهائی
که ته آنها باز باشد و الا بدون اذن صاحبان خانهای آن کوچه
حرامست سیم مواضع لعن مثل در خانها و احتمال قریبی است که مراد
اعم از آن باشد یعنی جاهائی که بحسب عادت بر متخلی در آن لعن

[illegible] مثل کنار حوضها و مواضع حاجت ناس و از اینجا است [illegible]
[illegible] خانه که حرام است و ملوث کردن آدم زیر درختان بار ده
[illegible] باشد و احتیاط در اجتناب است مطلقا اگر چه در اوقات
[illegible] نباشد و اثبات ترجیح جانب کراهت [illegible] در محل نزول [illegible] دین
[illegible] [illegible] است و قول
[illegible] ندارد ششم قبور غیر ملوث کردن اگر ملوث باشد بدون ریختن
نجاست و غیر معظم مثل قبور انبیاء و ائمه و الاحوط است و
با قصد استخفاف باعث کفر است دوم از مکروهات استقبال
[illegible] با [illegible] بنابر اقوی چه در حال بول باشد
یا غایط [illegible] اینجا و داشتن عورت بجانب
[illegible] اجزاء [illegible] در غایط و کراهی [illegible]
کردن [illegible] کردن [illegible] غایط اگر قبله را بحرین شوند
ششم [illegible] سوراخ جانوران زمین هفتم در
[illegible] [illegible] و تاکید در
[illegible] اند و آن احوط است اگر چه و جهر
خالی از [illegible] کراهت در راههائیکه برای بردن نجاست
مضر باشد و در شام متعارف نیست خالی از قوت نیست ششم استقبال
با دو استند باران بول یا غایط بنا بر اقوی هفتم بول در حال قیام هشتم
تطمیح بول یعنی بلند کردن و جاری کردن در هوا چنانکه بر لب بام
یا بخوان بنشیند یا سرازیر را بلند کند نهم خوردن و آشامیدن در
بیت الخلاء حتی در غیر حالت تخلی بنابر اظهر دهم استنجا بدست
[illegible] انگشتری باشد که اسم خدا در آن نقش باشد
[illegible] الاحترام و بقصد تخفیف کفر است بلکه مکروه است
[illegible] و اولی اجتناب است اگر نگین انگشتر زمرد باشد یا سنگ [illegible]

با همراه داشتن قرآن یا بعض آن یازدهم تکلّم در حال تخلّی حاجت
بول کردن مگر بذکر خدا و حکایت اذان حتی حیعلات و آیة الکرسی و
جواب سلام اگر دیگری جواب سلام نگفته باشد و حمد الهی اگر عطسه
کند و سخنی که ضرورت بآن باشد اگر مثل اشاره رفع ضرورت نشود
والحاق صلوات بر محمد و آل نزد ذکر اسم شریفش و نیز قول داود و بعضی
الحاق حیعلتین با عطسه کننده را نیز نموده اند و اولی ترک است دوازدهم با
خود داشتن درهمهای سفید مگر آنکه در کیسه باشد سیزدهم
طول دادن جلوس بر خلا چهاردهم آنکه از حجره مباشر استنجاء
خیره شود فصل سیم در وضو و [illegible] است
اما اوّل در واجبات آن و آن [illegible] است اول نیت [illegible] عبارتست
[illegible] و عزم و اراده که حاصل میشود [illegible] از علم و [illegible] و
باعث بر کردن آن شیء میشود [illegible] اشعر [illegible] اختیار در
افعال خود از خوردن و آشامیدن و [illegible] میکند
و اخطار بال یعنی گذرانیدن [illegible] بجهته
فلان تا آخر در نیت معتبر است [illegible] سایر افعال
معتبر نیست بلی احوطست چون جمعی از [illegible] تذکری آ
که وجودان در اوّل عمل لا محاله لازمست مگر آنکه منجر بوسواس شود که
در اینصورت ترک اخطار اولست بلی معتبر است در صحت آن در همه
عبادات آن چهار چیز دیگر اوّل که عمده آنهاست تقرّب بخداست که تعبیر
از آن باخلاص هم میشود و مراد بآن نزدیکی بحسب مکان و زمان نیست
بلکه بحسب رتبه و درجه و محبوبیت و نحو آنها که حاصل میشوند بامتثال
و اطاعت یعنی فرمانبرداری و بجای آوردن مطلوب او و اگر التفات
بقربت نکند و اکتفا بامتثال اینمعانی کند کافی نیست و امّا آنچه معروف شده
که نیّت همان داعیست نه اخطار پس این خالی از مسامحه نیست زیرا که داعی

چیزیست که وجود آن قبل از نیتست و باعث بر عزم و نیت میشود
آن ملاحظه رجحان عملست مثل آنکه آدمی که ملتفت بمعامله میشود اگر گمان
منفعتی یا دفع ضرری بجهت او در آن معامله نمود با قدام آن نمود در نظرش رجحان
هم میرساند و این رجحان باعث بر قصد و اراده آن معامله میشود و
معامله را میکند و داعی بر نیت عبادت بر وجهیکه صحیح باشد از سه جهت
بیرون نیست اوّل آنکه خدا عزّ و جلّ منتهای مقصد تحصیل است
نجانی از این بالاتر نیست پس اگر داعی بر عبادت نباشد مگر التفات
بذات اقدس و کمال [illegible] اکمل از همه اقسامست و لکن کار هر کسی نیست دوم
ملاحظه امر [illegible] بر اطاعتست و مقتضی رغبت [illegible]
میشوند [illegible] صفات غالب [illegible] عظمت و رفعت و مهابت [illegible]
و کمال [illegible] و خوار [illegible] اصغا [illegible] مثل عبودیت و نیستی و مذلت
و حاجت [illegible] علت غائیه یعنی چیزهائی
که بسبب [illegible] وجودی ندارند و لکن بسببت
اطاعت [illegible] موجود است داعی بر عزم میشوند
مثل حصول [illegible] او و رضا و خوشنودی او از بنده و
حصول محبت و بلند کردن درجه و رتبه و قابل شدن افاضه رحمت
فائز شدن و داخل کردن بهشت و دادن ثوابهای موعود و نجات از عذاب
دار آخرت و امثال اینها و خلافی در کفایت این نیت نیست مگر تحصیل ثواب
و نجات از عقاب که بعض اعاظم آنرا منافی با اخلاص دانسته اند و این
خیال ضعیف است و اکثر مردم عبادتشان بیکی از این دو سبب است و
بالاتر ندارند بلکه ظاهر صحت عبادتست اگر داعی بر اطاعت رسیدن
بعض منافع دنیا باشد مثل وسعت رزق در نماز شب یا نجات از بعض بلیات
از مثل دفع [illegible] و حفظ از تلف مال در زکوة دادن بلی اگر عمل بجهت
از جانب خدا مثل اینکه نماز شب میکند در حصول چیزی بقصد اینکه [illegible] و

[illegible]

نماز شب کن [illegible] و مدح او نماید و نزد او محترم شود یا با و انعامی
کند یا نماز واجب را در حضور عالمی میکند بجهة آنکه نزد او متهم
نشود بتارک الصلوة بودن امثال این دو قصد از شرکت با قصد
اطاعت خدا نماید عبادت او باطلست بجهة عدم اخلاص مجملا
معنا در قربت و اخلاص اینست که مقصود از عمل نباشد مگر
اطاعت خدا و داعی بر آن نباشد مگر خدا یا چیزی که از جانب خدا
باشد نه دیدن مخلوق که ریاست و نه شنیدن او که سمعه است نه
مستقلا و نه بمشارکت با قصد اطاعت [illegible] اگر این دو هیچ منظور
نباشند لکن امر دنیوی دیگر [illegible] باشد و مقصود اصلی
اطاعت خدا باشد باین نحو که اگر اطاعت نبود [illegible] و
اگر آن امر دنیوی حاصل نبشد اطاعت را میکرده مثل آنکه وضو را
بقصد قربت بعمل آورد و بالتبع قصد [illegible] اعضا
از غبار نیز نمود اثر بصحت [illegible] لا استقلالا
نیز منظور باشند صحیح باشد لکن [illegible] بلکه احتیاط
در اجتناب از قصد دیگر است [illegible] که تعیین نیت
نظر بانکه مشروعیت وضو بر وجه اطلاق ثابت نیست بلکه آنچه
رسیده است وضو بجهة امور مخصوصه است هر چند بجهة محض
بودن بر طهارت باشد پس باید معین کند که کدام قسم از وضو است
مگر آنکه خود فی نفسه معین باشد مثل آنکه وقت نماز واجب داخل
شده باشد و قائل باشیم که در چنین وقتی وضوی مستحبی جایز نیست
و وضوی دیگر هم واجب نباشد و مکلف این مسئله را بداند و ملتفت
باشد در اینصورت قصد تعیین لازم نیست چون بجز یک وضو
در حق او در این آن وضوئی نیست بخلاف آنکه چند وضو در حق
او متصور باشد خواه همه مستحب باشد مثل آنکه در غیر وقت نماز

[illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] صورت [illegible] با اشتغال [illegible]

که لا [illegible] حاجت [illegible] است هر چند [illegible]

همان [illegible] مثل آنکه [illegible] وضو [illegible]

[illegible] نماز هم [illegible] آنکه خواهد [illegible]

[illegible] مثل وضوی [illegible] واجب شد [illegible]

[illegible] و اما با قطع نظر [illegible]

[illegible] همچنانکه [illegible]

و [illegible] مستحب [illegible] و با حضور نماز [illegible]

[illegible] مقارنه نیت است [illegible]

[illegible] الا پیشانی باشد [illegible]

[illegible] همان وقت نیت کند [illegible]

شستن [illegible] احتیاجی است [illegible] وقت شستن

دو [illegible] از وضو چنانچه [illegible] مستحب [illegible]

خواهد آمد یا مقارن مضمضه یا استنشاق که [illegible] وضو [illegible]

نیت کند و باقی باشد بران تا آخر وضو و وضو بنا بر اظهر و اشهر و آنچه

ثابت است جواز این تقدیم است نه استحباب آنچنانکه بعضی [illegible]

شده اند بلی نیت شرط صحت این سه فعل مستحب هم هست [illegible]

آنست که پیش از آنها نیت کند و در وقت شستن پیشانی [illegible]

و جواز تقدیم و اکتفاء بآن مخصوص باین سه است و در غیر آنها [illegible]

[illegible] جاری نیست [illegible] حکم نیت مذکوره [illegible]

وضو و حق در معنای آن اینست که جمیع اجزاء وضو [illegible]

همان نیت کند اول [illegible] بعمل آید اگرچه غفلت از نیت کند [illegible]

[illegible] شود که بین همان وضو نیست
که نیت [illegible] همان [illegible] است پس اگر اصل نیت بالمرّه از
خاطر او [illegible] بشود [illegible] اگر ملتفت عمل خود شود نداند که برای چه
میکند [illegible] که [illegible] باطل [illegible] است یا باطل است واستدامه
فعلیه شرط است [illegible] چنانکه گذشت واولی بلکه احوط نیت
بر وجه [illegible] شک و بیان [illegible] شبهه میکنیم تا هر که خواهد
نظر کند [illegible] بسیار [illegible] میشود اول انکه اگر از
[illegible] انکه [illegible] است اگر
کند [illegible] بنا [illegible] نیت
بر غیر وجه [illegible] مثل انکه [illegible] است [illegible]
ازاله [illegible] یا قبل از [illegible] یا [illegible] کند
[illegible] وضو باطل
نمیشود [illegible] بلکه اگر [illegible] بقصد
صحیح و همه اجزاء را بان قصد [illegible]
با این قاطعیها باطل [illegible] اعاده [illegible] اگر حدث
صادر شد یا موالات زایل شد و وضو باطلست واحتیاط در صورت
دنیای بجزئی از ان نیز اعاده است واحوط انان اعاده بعد از نقض
بحدث یا بعد از اتمامست باقی مانند کلام در چهار مسئله اولی انکه
نیت جزء هیچ عبادت نیست از وضو و نه غیر ان ولکن شرط صحت
است بر وجه [illegible] پس عبادت باطلست بترک ان حتی با سهو
ونسیان چه ترک ان بالمرّه شده باشد یا یکی از شرایط که مذکور
شد از قربت و [illegible] و غیر ان مسئله دویم مذکور شد که نیت
وجوب در واجب و استحباب در مستحب بقصد احتیاط است
نه لزوم پس اگر [illegible] ان [illegible] اما اگر نیت خلاف

[illegible] صحت ان خلاف نیست و [illegible] ان حقیر انست که اگر بداند وجوب
ان وضو یا استحباب انرا و در حین شروع متذکر باشد قصد خلاف
[illegible] نیست و اگر بخاطر کذراند در واجب که بجهة استحباب ان
میکنم یا بعکس کار لغوی کرده زیرا که داله نیت عبادت از عزم
[illegible] محض اختیار و معلوم نیست که عزم بر خلاف واقع با التفات
[illegible] نمیشود و اگر جهلا یا نسیانا چنین کرد پس اقوی صحت است
[illegible] استحباب در واجب و [illegible] وجوب در مستحب است و انکه
[illegible] و [illegible] از [illegible] که جزء دیگر از معنی وجوب نیست
و اگر [illegible] باشد باز صحت محتمل است لکن احتیاط
[illegible] مسئله [illegible] مشروع برد و قسم است اول انکه
[illegible] میشود [illegible] حایض بجهة ذکر و محتلم برای
جماع [illegible] ای و طی بجاریه دیگر و مطلو
[illegible] و کسی که جماع کرده برای غسل
[illegible] میشود و ان یا غایت منظور از ان
نیست [illegible] غایت مخصوصه دارد و این بر دو
نوع است [illegible] ان در حال حدث است و این بر دو
صنف است یکی انکه بجهة عملی است که صحت ان عمل مشروط بطهارت
مثل نماز یا طواف واجب و طواف مستحب هم بنابر قولی و مس کتابت
قران اگر واجب یا مستحب شده باشد صنف دویم انکه بجهة عملی
که جوازش توقف ندارد لکن وضو تاثیر در فضل و کمال ان دارد مثل
تلاوت قران و بعض مناسک حج و دخول در مسجد و نشستن حاکم
شرع برای حکم و نماز میت و داخل کردن ان در قبر و مجامعت
با زن حامله و خوابیدن نوع دویم انکه در حال طهارت شرعیه
ظاهریه است مثل وضوی تجدیدی و بعد از بعض چیزها که قول

ناقض بودن یا احتمال آن دارد مثل خروج مذی و رعاف و قی و
خلالی که خون بیرون آورد و مانند آنها و قطع شود و زیاده بر چهار
شعر یا مثل خواندن و قهقهه از روی عمد در نماز و [illegible]
و مس فرج و تأخیر استنجا [illegible] وضو و تحقیق مطلوبیت جمیع اینها
موقوف [illegible] مقصود در این مقام بیان آنها است حصول
طهارت و خیال آن اگرچه در قسم اول ممکن است لکن بنا بر خلاف آن
[illegible] و اما قسم دوم [illegible] در بعضی افراد [illegible] مثل وضوی بجهة [illegible]
[illegible] بجهة [illegible] بلکه بجهة [illegible] است و اقرب
[illegible] آن که شرعیت اینها [illegible]
میکند حتی وضوئی که بجهة خواب باشد و وضوی [illegible] اگر
بعد از آن ظاهر شود که وضوی [illegible] باشد [illegible]
بلکه وضوی صاحب سلس و مبطون [illegible]
[illegible] هرچند حدثی دیگر بوده [illegible]
نیست چنانکه معلوم خواهد شد [illegible] وضوهائی
که حکم برافعیت آنها نمودیم اینکه [illegible] کرده
عدم رفع کند جهلا یا بقصد رفع بعض حدثها نماید و در بعضی
ظاهر ارتفاع حدث است و جایز است دخول آن در نماز و غیر آن و اما
قصد اباحه نماز مثلا نماید یا نه بلکه قصد عدم [illegible]
ولکن احتیاط در بسیاری از این صورتها مطلوب است [illegible]
چنانکه ظاهر این است که مشروعیت وضوئی که بجهة غایتی باشد
موقوف بر قصد آن عمل نیست و همچنین جواز قصد وجوب [illegible]
واجب توقفی بر آن ندارد پس جایز است وضو بجهة اباحه نماز اگر
چه قصد نماز کردن نداشته باشد و قصد وجوب با آن اگر ذمه
مشغول بقضای فریضه باشد اگرچه قصد قضا نداشته باشد

لکن احتیاط در شستن دو نیمه از واجبات وضو و غسل و جماعتست
یعنی شستن روی بعد [illegible] از ان در طول از اخر رستنگاه
موی سر است که از ان ناصیه میگویند تا ذقن که محل اجتماع لحیین است
یعنی دو استخوان [illegible] که [illegible] از انها میروید و از ذقن چانه
گویند و در عرض انچه [illegible] بگیرد از ابهام یعنی انگشت بزرگ
[illegible] و وسطی یعنی انگشت میان [illegible]
بغایت گشاده باشد [illegible] از کف [illegible]
ناصیه بگذارد [illegible] بیرون [illegible] و بوسط زنخ منتهی
شود و [illegible] پیش از رسیدن بزنخ از محاذات
صورت [illegible] خارج حد است
تا [illegible] نکند و [illegible]
بشود [illegible] معتبر همین مقدار است
در [illegible] کرده اند از صدغ
و عذار [illegible] متوسط الخلقه مستوی
الخلقه [illegible] خالی از زیاد
با خلاف [illegible] شستن هرچه بموی
بلکه برانها و نزعم یعنی کسیکه پیشانی او بموی رسته و احدث [illegible]
حد پیشانی کسیکه خلقتش بروجه متعارف اغلب ناس باشد
و در شستن دست [illegible] باید ملاحظه نسبت از مستوی الخلقه
نمود پس اگر روی او [illegible] متعارف باشد یا کوچک تر و دست او
بزرگتر یا بعکس باید ملاحظه کند که اغلب مردم خواه کوچک اندام
باشند یا بزرگ دستشان تا چه اندازه از رویشان را فرو میگیرد
و همان قدر را بشوید هرچند دست خودشان اگر گشاده تا بناگوش
فرو گیرد یا بنصف صورت نرسد و در اینجا دو مسئله است اول

قدر واجب همان شستن ظاهر وجه است نه باطن چون داخل
چشم یعنی انچه مستور میشود بگذاردن دو پلک بر یکدیگر وداخل دهن
که مستور میشود بگذاردن دو لب بر یکدیگر و سوراخ بینی ونیز ابرو
ومژه وشارب وریش هرچند خفیف وتنک باشد بلکه واجب
نیست انقدر یکه از بشره در زیر مو نمایان باشد خواه گاه گاه
بدقت پیدا شود یا همیشه لکن بروجهی باشد که رسانیدن اب
محتاج بتخلیل وحرکت دادن مو باشد ودر این قسم احتیاط در شستن
است واما اگر موها بنحوی از هم دور باشند که اب رسانیدن بشره
بمحض دست کشیدن بر روی ان [illegible] استعمال شود
شستن ان واجبست مجملا تخلیل لازم نیست بلکه مستحب هم نیست
نه برای زیر مو ونه برای میانه [illegible] بلی شستن ظاهر خود مو بقدر
که داخل در حد شرعیست لازم است [illegible] جزئی از بشره که خالی
از مو باشد وموی موضع [illegible] باشد
مثل انکه زنها قدری از موی سر [illegible] صورت
میچسبانند وبعض مردها صورت [illegible] اشند وبعضی
شارب را بلند میکنند که دو طرف صورت [illegible] رسانند وریش
زن وخنثی اگر اتفاق افتد در حکم ریش مرد است. مسئله دویم
واجبست در شستن از بالای وجه کند پس اگر بجزئی از پائین ابتداء
شروع شود از وضو محسوب نیست بلی اگر اب را بدست خود
ببالا کشد ودر رسانیدن بجزء بالا قصد اول وضو کند کافی است
وزیر ان را مجدد ابشوید وختم این مسئله ببیان پنج امر میشود
اول انکه ظاهر عدم وجوب ابتداء بتمام خط اعلی است یکدفعه
یعنی انچه متصل بناصیه است در تمام عرض پیشانی بلکه
ابتداء بجزئی از ان کافیست دویم این خط غالبا مستقیم نیست

ولازم نیست که ابتدا کند بان جزئی که از همه بالاتر است بلکه همان
قدر که فاصله میان ان و میان موی سر نیست کافیست بلی قدری
از ناصیه را داخل کند تا یقین بمطلوب حاصل شود و احتیاط
در اختیار جزء اعلی است سیم معتبر است صدق اعلی بحسب
عرف پس لازم نیست که نیت کند غسل خط اعلی را قبل از خط
زیران بلکه شستن قطعه بالای و بعد پیش از سایر اجزاء کافیست
هرچند ان قطعه مشتمل بر چند خط است چهارم انکه بعد از
ابتداء باعلی در رعایت ترتیب نیست بنابر اقوی پس جایز است
جزء زیرین را قبل از جزء بالاتر بشوید هرچند در سمت خودش باشد
و در سمت دیگر باشد یعنی بالا یا بطرف پایین بکشد لکن احتیاط بتدارک
این و در شستن هر جزء بالاتر قبل از زیر همان جزء پنجم
ابتداء باعلی رکن است پس ترک ان اگرچه بجهل یا فراموشی باشد مفسد
نیست ششم از واجبات شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان
و مرفق سر استخوان ذراع و سر استخوان بازو است که باهم جمع
اند بنابر اقوی در محل جدایی از یکدیگر و اظهر و اشهر وجوب شستن
خود مرفق است بالاصاله پس باید قدری بالای ان را نیز بشوید تا یقین
بشستن ان حاصل شود و در اینجا هشت مسئله است اول اگر دست
کسی از بالای مرفق افتاده باشد شستن بقیه بازو واجب نیست و اگر
از وسط مرفق یا زیر ان افتاده شستن هرقدر از انکه باقیست با سطح
سر استخوان واجبست دوم واجبست ابتداء باعلی که اول مرفق باشد
بنحویکه در غسل وجه گذشت و اگر خلاف نمود پس اگر موالات باقیست
تدارک کند بشستن غیر اعلی بعد از اعلی و الا وضو باطلست و احتیاط
در اعاده وضو است بعد از تمام با بقاء موالات اگر مخالفت و عمد
و باظهار مشروعیت باشد سیم واجبست شستن چیزیکه روییده باشد

دست شستن دوم در احکام

از مرفق

ز مرفق یا زیر آن جدا شده باشد یا انگشت یا قطعه گوشتی خواه
سر آن وصل شده باشد یا جای دیگر از زیر مرفق باید و اگر وصل بالای
مرفق شده یا از بالا جبیره نبوده وصل بزیر مرفق شده تمام قدر
که محاذی با مرفق یا زیر آنست باید شست یا قلیلی بالاتر بجهة
علم و واجب نیست شستن دستی که از بالای مرفق روییده باشد
مگر با اشتباه بدست اصلی که هر دو را باید شست و نیت اینها بطوریست
که در نماز در دو جامه مشتبه گذشت و اصلی و زاید را میتوان بقوت
و ضعف در حرکات که وظیفه دستست تمیز داد و بوجود و عدم
مرفق هم احتمالیست که احتیاط در عدم اکتفا باینست فی حکم قطعه
زایده در وجه هم مثل اینجاست که وجوب شستن آن منوط بدخول
در حد است و ظاهر وجوب شستن موی دست و زیر آنست اگرچه
انبوه باشد چهارم واجبست شستن ناخن اگرچه از حد تجاوز کرده
باشد و اما چرک زیر آن پس اگر آب از آن نفوذ کند به بشره نگردد زیر
آنست دور نیست اکتفا بآن لکن البته مراعات احتیاط شود و اگر
بالمره مانع باشد لازمست ازاله [illegible] ظاهر آنست والا
لازم نیست و رجوع در تمیز ظاهر از باطن بعرف است و ظاهر میزان آن
خط مدوریست که بر سر انگشتانست و بالای آن از باطنست اگر مستور
بناخن باشد پس شستن آن لازم نیست اگرچه خالی از چرک باشد و بعد
از انکشاف واجبست مطلقا و اما چرک پشت ناخن در زیر پوست
نازکی که میان پشت انگشت و اصل ناخن است پس اگر آن پوست نفع
باشد بنحویکه زیر آن نمایان باشد چرک را زایل و آب را بآن برساند
والا اظهر عدم وجوبست و احتیاط مطلوبست پنجم سوراخی که در
دست باشد اگر فراخست که جوف آن بدون دقت محسوس است
بنحویکه صدق ظاهر بر آن میشود شستن داخل آن لازمست والا لازم

ندارد و اقوی لحوق صورت شک است باول ششم انگشتر و دست بند اگر
چسبیده باشند بدست باید بیرون آورد یا حرکت دهد تا یقین شود
بوصول آب بزیر آن اگر وسیع باشد که بدون اینها علم هم رسد ظاهر استحباب
اخراج یا تحریک است هفتم اگر دو سر در یک بدن یا دو دست در یک تن
با عدم امتیاز اصلی یا دو بدن در میان داشته باشد شستن هر دو
وجه و هر دو دست لازم است و در دو بدن باید هر یک خود مباشر
شستن وجه و دست خود شوند و در مسح احتیاط در اینست که هر دو
با هم دست بگذارند و بکشند اگر چه دور نیست اکتفای بیکی هشتم
اقل واجب در غسلهای وضو و غسل مسمای عرفیست یا انکه منتقل
شود از جزء [illegible] یا باعانت آب چون دست و ظرف یا
فرو [illegible] آب و کافی نیست [illegible] زدن یا [illegible] یا غیر آن و اظهر عدم
کفایت کمتر از این حد است [illegible] مالی که رطوبت جابجا شود نهم
اگر [illegible] تکلیف در اینجا تیمم است و در تمام
وضو [illegible] بعد و بعد ذلک را قصد کند که
شستن [illegible] چهارم از واجبات مسح پیش سر است
خواه [illegible] که اگر بکشند از حد پیش سر نگذرد و
الا کافی نیست [illegible] حصول مسمی بمو و بشره با هم و کافی
نیست مسح بر قبه و سه طرف دیگر از سر و نه بر موی اینها اگرچه رسیده
باشد بپیش سر و ترومی مخصوص ناصیه نیست یعنی جزئی که واقع
است میان [illegible] یعنی دو موضع خالی از مو شبیه بدو شاخ بلکه
بر بالای یکی از اینها کافی نیست و در اینجا پنج مسئله است مسئله اولی
واجب است مسح سر و پاها بتری که از آب وضو در کف دست باشد پس جایز نیست
باب تازه و نه به بقیه تری غیر دست اگر تری دست را عمداً خشک کرده
باشد و در غیر عمد مثل آنکه فراموش نمود مسح را تا دست خشک شد

آب ع

نیز ع

[illegible]

باید

یا بشدت باد یا حرارت خشک شد جایز است گرفتن تری از موضع دیگر
از وضو بدون اختصاص بموی ابرو و مژه و ریش و نزد بعضی باید
که داخل در حد است بنا بر اقوی و شرط نیست در تری که تا بر دارد موضع
مسح نماید و در این مسئله تنبیه بر پنج امر میشود اول شرط نیست در
ارتماس که بعد از اخراج از آب قصد شستن کند بلکه صحت آن نیز
مشکل است و نه قصد در حین اخراج باین نحو که شروع کند باخراج
مرفق و قصد کند که غسل هر جزئی باخر زمان انفصال آن باب باشد
اگرچه احوط است پس جایز است که در وقت ادخال قصد کند شستن
مرفق را اولا و ثم را بعد از آن بشرط [illegible] که یقین بوصول
آب موقوف بر آنست بدر ز بر آب [illegible] و زیاده بر [illegible] الا ای مرتفع
فرو برد که مسافت عبور [illegible] لسبا د شود والا [illegible] نیست
جایز نیست و همچنین جایز است قصد [illegible] بحرکت [illegible]
بعد از دخول همان با ابتدا [illegible] جند از سوم
دویم ظاهر عدم وجوب خشک [illegible] ترنباشد
که تری دست در آن مستهلک شود [illegible] متمسک بر آن
ورسیدن این تری از سر بدست [illegible] آن دست نیست لکن
ظاهر آنست که رطوبت پیشانی هم چنین است اگر دست بآنجا بر وجه
متعارف رسید و احتیاط در مسح از موضعی است که خالی از این رطوبت
باشد سیم در باد یا حرارت بسیار باید بقدر امکان تدبیر بقاء
رطوبت نمود باختیار جائی خالی از آنها یا ریختن آب بسیار بر عضو
یا فرو کردن آن در آب یا گذاردن جزئی از دست را تا آنکه فارغ شود
آنوقت آب بر آن بزند و زود مسح کند و با تعسر اینها سعی کند در تا...
گذاردن تری در جای دیگر مثل ریش یا ازان اخذ کند و با تعذر همه
ظاهر جواز مسح باب تازه است نه تیمم چهارم اگر تری در دست

یا وجوب

آب تازه [illegible] دست برساند وضو باطل میشود هرچند ممکن
باشد خشکانیدن آن و کرفتن تری از سایر مواضع و اکر بعد از تبعیض
خشک شده بود پس اکر رسیدن آب تازه هم یا و سهوا یا بی اختیار
باشد [illegible] عدم بطلان است اکر خشکانیدن و کرفتن آب از جای
دیکر ممکن باشد و با عدمه هم محتمل است اکرچه معصیت کرده و احتیاط
در اینجا با اعاده وضو است بعد از تمام بتری مواضع دیکر یا نقض آن و شروع
[illegible] مراد مسح در اینجا کشیدن دست است بر موضع با تاثیر تری و
[illegible] آب نیست بنا بر اقوی لکن باید جریان مقصود از مسح نباشد
هرچند [illegible] شد چنانکه مقصود از غسل سوای جریان
نیست [illegible] دست [illegible] تحصیل آن پس معنی مسح مالیدن دست
با تاثیر [illegible] و معنی غسل [illegible] آب و امتیاز اینها در صورت
اجتماع [illegible] مسئله دویم باید مسح بدست باشد بلکه
بکف [illegible] است با امکان هرچند بکرفتن
تری از [illegible] نشود ظاهر کفایت پشت
دست است [illegible] مسح بان بتری خودش یا مسح بباطن
ذراع از جای دیکر [illegible] اجمع است پس در و مسح میکشد و
احوط در وضو است هر یک یکی از این دو طور و احوط از آن فرود
تیمم است مسئله سیم اقوی کفایت مقدار اقل مسمی است در جانب
طول و عرض اکرچه بکمتر از یک انکشت باشد و احتیاط در عدم کفایة
بکمتر است و قول بوجوب مقدار سه انکشت ضعیف است بلی افضل
است و مراد مقدار عرض سه انکشت بهم چسبیده است در طول سر
یعنی میان قبه سر و پیشانی و بقدر طول انکشت در جانب عرض سر
که دو ره آن باشد خواه سه انکشت متصل را بکذارد که سر انکشتان
بجانب عرض سر باشد و بکشد هرچند بقدر عرض یک انکشت

مسح

بپائین بکشد یا کمتر از سه را بگذارد و بقدری بکشد که بعضی از انگشت
مسح شود و جائی که انگشت بر ان گذارده ظاهرا نیست جزو همین
مقدار محسوب نیست و در اینجا سه فایده است اولی انکه [illegible]
بر سه قسم است اول انکه بقدر اقل صدق مسح است در عرض و طول
مثل انکه سر انگشت را میگذارد و قلیلا میکشد دوم انکه زیاده بر انکشت
و پهنای انگشت نمیرسد سیم انکه میرسد در قسم اول شبهه در وجوب
نیست خواه بقصد وجوب کرده باشد یا بقصد مطلق [illegible] اما قسم
دوم پس اگر یکدفعه زاید بر مسمی بعنوان [illegible] انگشت را
گذارد و قلیلی کشید تا بحدی که [illegible] همه
عرض انگشت بعمل امد ولکن در طرف طول ان زیاده بر مسمی [illegible]
اینهم صحیح است و اگر دو انگشت [illegible] زیاده بر مسمی [illegible]
میشود این هردو ولکن اگر مقصود [illegible]
مسح شامل تر است از انکه قصد [illegible]
در صورت اخیره قصد وجوب در [illegible]
که تعیین موضع اقل مسمی را هم از این مساحت [illegible] تدریج
حاصل شود مثل انکه انگشت را یا جزئی از ان را بگذارد و بکشد زیاده بر قدر
واجب پس اگر ان زیاده را بقصد احتیاط بعمل اورد بملاحظه انکه شا
بعد از این خللی در قدر مسمی ظاهر شود عیبی ندارد لکن بقصد وجوب
بکشد و اگر بجهة احتیاط نباشد قصد مطلوبیت در زیاده
نکند بلکه بمجرد اباحه این عمل باشد و با وجود این احتیاط در ترک
این زیاده است و اگر شک داشته باشد در تاثیر [illegible] در قدر مسمی
در اینصورت جایز است مبالغه در همان قدر بتکرار و جایز است که
بیشتر بکشد تا یقین کند که در ضمن اینقدر از مساحت که مسح میکند
بقدر واجب تر میشود و قصد وجوب ظاهری در تمام ان میتوان

و [illegible] تر از ان اکتفا بمطلق قربتست و اما قسم سیم پس اگر بمقدار یک
انگشت بگذارد نه سه انگشت و کشیدن ان بقدر یقین بحصول این
مقدار باشد پس اگر مقصود او امتثال بفرد اکمل باشد خواه قصد قربت
مطلقه کند یا قصد وجوب در قدر واجب از ان و استحباب در زیاده
بران هر چند ممتاز نیستند اجزاء واجب و اجزاء افضل از یکدیگر پس اگر
قصد مطلق فرد مسح کند نه فرد افضل باز صحیح است لکن اجر افضل [illegible]
و اگر نه بیجا بجا آورد بجد سه انگشت بکشد مثل انکه یک انگشت بگذارد
و بکشد تا بقدر سه انگشت در اینجا بقدر یقین بمسمی [illegible] زیاده
بران را با قصد استحباب بکشد یا قربت مطلقه تا با جزء فرد اکمل برسد
و اگر قصد احتیاط یا مطلق [illegible] نماید بی عیب است لکن از ان فضل
محروم [illegible] دویم مسح [illegible] بقدر سه انگشت رجحانی ندارد
[illegible] بکند [illegible] حاصل شود و قصد
انکه فرد [illegible] انکه تمام دست خود را بگذارد
و اندکی [illegible] و کبر بعضی حرام دانسته اند و بعضی
مکروه و [illegible] ظاهرا مطلوبیت باشد و بدانکه
مطلوب [illegible] حرامست او ثابت تشریع و بدعت لکن
اظهر عدم بطلان مسح است اگر قصد قربت در قدر مشروع از ان نموده
باشد هر چند در ضمن نیت اصل وضو باشد چنانکه در همه اقسام
که قصد قربت و وجوب و استحباب گفتیم شامل قصد در ضمن نیت
وضو بود و اگر جاهل بحکم مسئله باشد و قصد مسمای مسح [illegible]
این مسافت کند در صحت ان اشکالست مگر انکه قبل از فوات موالات
عالم شود و اعاده مسح نماید فایده سیم ظاهر جواز مسح است بغیر بشت
از اجزاء باطن کف لکن احوط و اولی مسح بانگشتانست مسئله چهارم
در جواز مسح از پایین ببالا با کراهت و عدم جواز ان خلافیست اعظم

واول

یا قول خالی از قوت نیست و ثانی احوط و اولی است ... [illegible]
نیست مسح بر حایل مثل کلاه و عمامه و جز آنها مگر در حال ضرورت
مثل تنگی وقت یا حصول ضرر بازاله مانع و مانند آنها چنانکه اخبار
مسح پشت دو قدم است در هر قدر مسح بنا بر اظهر و ... [illegible]
مقدار و سه انگشت متصل چنانکه در مسح سر گذشت بلکه دور نیست
استحباب زیادتر بقدر یک کف و کمتر ... [illegible] از سر انگشتان
تا کعب واضح در معنی آن قبه پشت پاست یعنی برآمدگی وسط آن
واجب نیست داخل کردن قدری از آن بجهت ... [illegible] بلکه جمیع آن نیز
احتیاط با قدری بالاتر بلکه ... [illegible] تا مفصل میان ساق و
قدم است و اگر ... [illegible] مثل ... [illegible] است و جواز ... [illegible]
بکعب تا سر انگشتان در اینجا ... [illegible]
بشره نیست و در اینجا نیز ... [illegible]
مسح بر حایل بخو بکه ... مسح بر ... [illegible]
چون ظن ضرر یا خوف بر نفس ... [illegible]
اجحاف باشد در اخراج مثل موزه ... [illegible]
در تنها رفتن یا بجهت تقیه در چیزهای مسح بر آن مشروع ... مثل
موزه و تنقیح مسئله بشمار است اول جایز است شستن یا بجای
مسح در حال تقیه و اگر تقیه بهر یک از آن و مسح موزه حاصل شود
ظاهر تقدیم غسل است ثانی اگر تقیه حاصل شود بشستن قدری از
اجزاء پا که اگر مسح بر آن نکرد اقل واجب از مسح در آن محقق میشد
همان قدر را کفایت کند پس اگر زیاده بر آن بشوید بقصد اطاعت شرع
گناه کار است بلکه اگر بکی از غسله بشوید بقصد وظیفه وضو بنا بر
ظاهر باطل است و اگر زیاده بقصد تنظیف یا خنک شدن کند
باکی نیست سیم مسح بر بشره در حال تقیه حرام است بلکه ظاهر بطلان

[illegible]

وضو است با اکتفا و بان و اگر با بقاء موالات برگردد و شستن بداخیما
صحّت هست و احتیاط در اعاده وضو است چهارم اگر تواند بجای خلل
رسیدن بدون خوف و حرج ظاهر وجوب آنست تا تواند مسح بر بشره کند
و اگر نتواند لکن تقیّه بمسح بر ظاهر یا باطن بعمل آید احتیاط آن مقدم
علی الظاهر بر شستن و بر مسح بر حایل پنجم اگر مسح بر حایل بود بجهت ضرر
یا تقیّه و پیش از زوال موالات و تری دست یا سایر اعضا رفع عذر
شد ظاهر وجوب مسح بر بشره است و اگر پا را بجهت تقیّه شسته
رفع عذر [illegible] اگر از تماس نموده که آب تازه بدست [illegible]
ظاهر [illegible] مسح [illegible] بدست خود شست بنحوی که آب تازه جمع
بر دست شد [illegible] با امکان خشک نمودن و تری از عضو دیگر گرفتن
چنین [illegible] مسح نموده احتیاط اعاده وضو نماید
با [illegible] ششم اگر رفع عذر بعد از اتمام ونقض
وضو [illegible] صحّت وضو نیست بلی خلاف است
در اینکه [illegible] هم بر رفع عذر احتیاط در آنست
مسئله [illegible] مسح ساقط است بلکه با وجود
بتنهائی بناء مختار تا هر چیزی از زیر کعب باقیست لازمست مسح بر آن
و بر سطح [illegible] قطع بنا بر احوط بلکه اقوی و اگر باقی نیست احتیاط
در مسح موضع قطع است مسئله سیم اگر پای ناقص یا قطعه گوشتی
از زیر [illegible] بیرون آمده بنحوی که مسح بر قدر واجب از پا بدون مسح
بر آن حاصل نشود وجود آن کالعدم است و الّا باید تحصیل اتصال
از انگشتان تا کعب را نمود و در پای تمام چنانکه در دست گذشت
از اشتباه با اصلی و عدم آن مسئله چهارم ظاهر جواز مسح هر یک
از سر و دو پا است بهر یک از دو دست و افضل و احوط مسح سر و
پای راست بدست راست و چپ بچپ مسئله پنجم شرط است در مسح

هر یک

حرکات کرده باشد که داشته باشد که کشش از دست بران شود و اگر از
ان یا از بعضی شود کافی نیست بلی صدق عرفی در استقرار کافیست
پس حرکت قلیله که منافی صدق مسح بدست نباشد ضرر ندارد و کشیدن
دست با [illegible] اراده و انتهار را باشد پس اگر بر پی عضو با عشر حرکت داده
شود کافی نیست بلی اگر معین بر سرعت باشد ضرر ندارد ششم
از واجبات ترتیب میان اعضاست بمقدم داشتن غسل وجه بر دست
راست و انرا بر چپ و انرا بر مسح سر و انرا بر مسح دو پا و در ان پنج مسئله است
اولی ترتیب بر چهار قسم است اول حسی اختیاری [illegible] و ان سایر از
همه است و مراد از ان اینست که شروع [illegible] بعضی [illegible] بعد از فراغ از
سابق چنانکه متعارفست خواه [illegible] ان بحکت اب باشد یا [illegible]
یا نگاه داشتن در زیر باران [illegible] حسی اشتراکی یعنی [illegible] سر را
با هم بشوید یکدفعه بقصد [illegible] بقصد دو دست خواه
بسبب ارتماس باشد یا بسبب دفعه [illegible] دن [illegible] مثل یا از [illegible]
یا نهر و علم باین ترتیب یا قصد [illegible] نیست و احتیاط
تجدید در هر دفعه نیست سیم ترتیب [illegible] یکدفعه
همه را بشوید با ارتماس یا بخوان و قصد [illegible] را اول وضو
اب و دست راست را بحرکت دادن در زیر اب یا حرکت کردن اب
بران بعد از احاطه بر وجه و دست چپ را بحرکت بعد از ان و در این
دو قسم باید هر سه مسح بدست چپ باشد چهارم تلفیقی یا ینکه ترتیب
بعضی از اعضا بعض این سه قسم باشد و بعضی ببعض دیگر با رعایت
مسح بدستی که اب تازه نداشته باشد و در همه ملاحظه ابتدا با علی
بحسب یا بقصد و غالب بودن رطوبت ممسوح بر ماسح لازمست مسئله
دویم باطل میشود وضو بمجرد مخالفت ترتیب خواه بعمد باشد یا فراموشی
بنابر اقوی پس اگر موالات باقیست عود بترتیب کند یعنی عضو لاحق

اگر سبب آن اختلال اعاده کند بعد از عضو سابق و عضو لاحق بشست باطل
بغیر حرامست مسئله سیم اگر مخالفت بهمان باشد که شروع در شستن
عضو بر وجه صحت نموده باشد مثل انکه بعد از فراغ از شستن صورت
دست چپ را بشوید پس اگر بطور سهو باشد با عمد از الاستدامه
بنیتیکه در نیت بوده پس عود نماید بعد از شستن دست راست بهمان
نیت اولیه کافیست و اگر بعمد باشد از قبیل قصد منافی خواهد بود
در صحت نیت مذکوره پس لابد باید نیت کند و اگر قبل از شروع
بشستن وجه باشد پس اگر در حین شستن مسح دست باقی بنیه
الاستدامه [illegible] و اما اگر مخالفت ترتیب بطور سهو باشد
بعد از [illegible] شستن [illegible] همان نیت اولیه کافیست
و اگر بعمد باشد یا سابقا نیت [illegible] درست در وجوب نیت
و شروع [illegible] عضو لاحق را بشوید یا مسح کند
سهوا [illegible] عضو سابق بر آن متذکر
[illegible] موالات بشکه وظیفه
عضو سابق [illegible] اعاده عضو لاحق کند و اگر تذکر از
[illegible] و عضو باشد مثل انکه
دست راست بعد از چپ شست اکتفا میکند با عاده آن عضو
لاحق پس هرگاه بمثال همان دست چپ را میشوید و اعاده دست
راست میکند مگر انکه راست را بعد از چپ بقصد اینکه همین
وضو تا آخر از چپ است وظیفه وضو است شسته باشد که اکتفا
از آن مشکل است بلکه اگر در وقت نیت قصد چنین وضوئی کرده
باشد حقیقتا اصل وضو مشکل است مسئله پنجم اقوی وجوب
ترتیب میان دو پا است پس جایز نیست تقدیم چپ و نه جمع میان
هر دو هشتم موالاتست و اظهر و اشهر در معنی آن اینست که شرع

هر عضوی را تا آخر [illegible] مرتبه سابق با آنست خشک شده
باشد و مشکل [illegible] اگرچه عضو متصل با این عضو
باشد مثل خشک گردیده است مثل انگشت نسبت بدست بنا بر [illegible]
در صورت پس اگر همه خشک شده باشد اعاده وضو لازم است و اگر
با تمام معصیت کرده و اگر خشکی از بابت تاخیر نباشد بلکه بجهت گرمی
از عضو سابق شروع بلاحق کند پس اگر خشک شدن اعضا و سبب
از بابت اضطرار نباشد مثل طول دادن از مثل وسواس از اغراض
غیر شرعیه [illegible] باطل است و اگر بعذری باشد مثل شدت باد
یا حرارت هوا یا ملتفت شدن در اثنای [illegible]
یا مانعی دیگر از رسیدن آب و [illegible] بالاتفاق [illegible] صحت
وضو است و اگر ممکن باشد حفظ [illegible] باد
و حرارت یا آب بسیار ریختن [illegible] اگر غفلت [illegible]
نیست صحت وضو و احتیاط [illegible] است [illegible] بلاد
مخصوص است بجهت خشکی [illegible]
که هوا در کمال اعتدال باشد تا آخر [illegible] اگر
در هوای متعارف و بخشکی [illegible] شد ظاهر
صحت وضو است و از آنچه در مسح بیان شد ظاهر میشود که اگر حفظ
تری متعذر باشد مسح با آب تازه جایز است هشتم مباشرت خود
افعال وضو را خود بعمل آورد پس اگر دیگری او را غسل یا مسح نماید
او حرام و وضوی او باطل است مگر در صورت اضطرار مثل عجز از
حرکت دست و از تماس و نحو آن و اگر متمکن از معالجه مرض باشد
بمداوا [illegible] اجحاف برا و نباشد لازمست و اگر از آنهم عاجز باشد وا
واداشتن دیگری اگرچه با جرت باشد که برا و اجحاف نباشد و تیمم
جایز نیست و نیت را باید خود مباشر شود و اگر بعد از فراغ اتفاق

[illegible] بعدم تحریک [illegible] عاده است و احتیاط اولست
[illegible] شستن و مسح نمودن بود امّا اگر کسی آب بر عضو او بریزد
و [illegible] شستن بهمین ریختن بنا شد بلکه قصد شستن را بدست
مالیدن خود کند حرام نیست لکن مکروه هست چنانکه خواهد آمد و اظهر
آنست که آب بر کف او ریزند و خود بر عضو ریزد و بعد از فراغ از
[illegible] شبیه بر چند امر لازم است اوّل واجب از شستن هر عضوی
یکدفعه است و در جواز دفعه دوّم بدون ثواب یا استحباب آن خلاف است
اشهر و اظهر ثابت نیست حتی در اکتفاء بآن در بعض اعضا و اسلم ترک است
مطلقا بر غایت [illegible] سیّم بدعت و حرام و مبطل است بنا بر
اظهر مگر [illegible] ریختن آب بر عضوی قبل از تمیز
بعنوان تمام آن عضو محسوب از آب شستن است و در مسح تعدّدی
نیست حتی [illegible] بدعت و بدون آن
مکرر [illegible] وضو است امر دوّم در حکم
مکسور [illegible] و مراد بکسر شکستن استخوان است
و زخم [illegible] پوست و گوشت بظاهر آنها بروز
کند چون [illegible] زخم است که از خارج هم رسد
بسببی مثل افتادن و زدن شمشیر و کارد و نحو آنها و کسیکه بعض
اینها در بعض اعضای وضوی او باشد اگر پاک باشد و چیزی
بر روی آن نباشد و از شستن موضع غسل و مسح بر موضع مسح
خوف ضرری نداشته باشد یا نجس باشد و تطهیر آن میسّر
بی ضرر باشد واجبست بر او که وضو بر وجه متعارف بعمل آورد
و اگر چنین نباشد بر دو نوع است نوع اوّل آنکه چیزی بر روی
آن باشد چون تخته که بر شکسته میبندند که آنرا جبیره میگویند
یا دستمالی که آنرا نیز جبیره مینامند یا دوا و مرهم و این نوع بر دو قسمست

اوّل

اول آنکه در موضع شستن باشد و این دو صورت دارد اول آنکه رسانیدن
آب ببشره میسّر و بی ضرر باشد پس اگر پاک باشد واجبست شستن
آن بنحویکه اقل مسمّای غسل حاصل شود و این بر سه وجه است یکی
آنکه جبیره را بحوائر بردارد و بشره را بطور متعارف بشوید دوّم آنکه
مکرّر آب بریزد تا یقین شود که آب بهر جزئی در زیر جبیره رسیده
سیّم آنکه عضو را در زیر آب نگاه دارد تا یقین مذکور حاصل شود و دور نیست
که در صورت امکان هر سه یا دو تای آنها مخیّر باشد خصوصاً اگر
دو تای آخر باشد بلی قول باختیار اوّل ... دوّم و بعد از آن
سیّم احوطست خصوصاً در اخیر [illegible] مذکوره
در غیر آن و بالخصوص اگر در ... باشد که آن مسح میکند و اگر بشره
نجس باشد و تطهیر آن ممکن نباشد [illegible] و لکن
اگر نجاست عینی داشته باشد ... است و اگر
نداشته باشد ممکنست لکن [illegible] آب نگاه
دارد تا یقین بوصول آب بهر جزء [illegible] بقصد وضو
اعاده کند یا حرکت دهد بقصد وضو [illegible] جای خود
منتقل بجای دیگر شود و اعاده اولیست تا وضو یا غسل بنا
و شرطست در وجه سیّم که آب کر یا جاری باشد و الّا آب بمحض ملاقات
نجس میشود صورت ثانیه آنست که شستن بشره بهیچ وجه میسّر نشود
یا ضرر رساند در اینجا باید اطراف آنرا بشوید و مسح بر روی جبیره یا
دو آلت کند اگر پاک باشد یا ملاحظه ابتدا با علی و حکم صورت نجاست
ظاهر میشود انشاء الله قسم دوّم آنکه در موضع مسح باشد پس اگر ممکن
باشد مسح بر بشره بقدر اقل واجب هر چند بزایل کردن جبیره باشد
از این مقدار واجبست مسح بر آن بر فرض پاکی یا امکان تطهیر و اگر
میسّر نباشد هر چند بجهت نجاست تمام محل یتعسّر تطهیر یا تضرّر

باشد اقوی وجوب مسح است بر حایل و قول بتکرار در چون ابتابیتن
آن [illegible] بشره [illegible] است و احتیاط هم در آن نیست بلی
احتیاط در قول دیگر است و آن اینست که اگر جبیره نازک باشد
بقدری که بهم انشیه در [illegible] رطوبت ببشره برسد چنین کند و کذا این
احتیاط احتیاط آنست که اگر دو سر یا پای را شستن مسح ما بعد
انرا [illegible] دیگر کند نوع دوم انکه چیزی روی ان نباشد لکن
شستن ان [illegible] باید از خوف ضرر باشد پس با پاکی محل
[illegible] موضع مسح نیست و همچنین در شستن
اطراف ان [illegible] غسل باشد و اما موضع عذر پس اقوی در
ان [illegible] مسح [illegible] شستن و اگر نجس باید در مسح بر آن خوف
ضرر باشد [illegible] غسل باشد یا جای مسح اقوی وجوب گذاردن
[illegible] ان [illegible] روی ان هر چند موقوف باشد
[illegible] مستور شود قبل از شستن آن پس
[illegible] میشود و احتیاط در صورت در [illegible]
کردن [illegible] مسئله بر تنبیه ده امر است اول
انکه [illegible] است در صورتیکه جبیره یک عضو را
بالتمام فرو گرفته باشد بلکه اگر در همه اعضا هم باشد با
تمکن از اعمال مذکوره و احتیاط در یاد کردن تیمم است خصوصا
در [illegible] دوم [illegible] که بان مسح میکند بر بشره یا بر جبیره باید تر
باشد [illegible] لازم نیست بلکه در موضع مسح هم جایز
نیست و مسحی که بدل شستن است باید فرو گیرد تمام موضع عذر را
لکن اقوی عدم وجوب تخلیل جبیره است که رطوبت بباطن
[illegible] ان برسد بلی احوط است اگر بوسواس نرسد سیم اگر
ظاهر جبیره نجس باشد باید تطهیر نماید یا [illegible] کند یا جبیره طاهر

بآن کاغذ [illegible] مسح بران کند [illegible] لازم [illegible] وجوب [illegible] جبیره
است تا [illegible] شود و [illegible] دانست بلی اگر [illegible]
[illegible] خارج باشد که کنند تا احتیاط تیمم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است
پس اگر در موضع تیمم باشد اشکال نیست و همچنین [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] با موضع تیمم [illegible] اگر آن
باشد [illegible]
جبیره از آنجا [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible] و اطراف [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] شستن آن زیاده [illegible]
اولی آنست که تمام آنها [illegible]
بوضوی جبیره اعاده کند هفتم اگر صاحب [illegible] نداند وضع
خود را [illegible] بلکه محتاج باشد بغیری که دست [illegible]
بر روی زخم یا شکسته نگاه دارد تا مسح بران کند واجب [illegible]
کند [illegible] باشد [illegible] او باشد و اگر از [illegible]
شستن یا مسح عاجز باشد نایب بگیرد و خود نیت کند هشتم اگر
مذکوره منحصر نشوند مثل آنکه جبیره [illegible] نشود بلکه [illegible]
باشد قوی کفایت شستن اطراف است و احتیاط [illegible] کردن
تیمم است نهم [illegible] آن جمیع این احکام است در غسل [illegible]
[illegible] نهم [illegible] اینها در صورتیست که عذر [illegible]

باشد و رسانیدن اب بمواضع صحیح متعسر و بضرر باشد و اما اگر
دردی باشد مثل درد کم خوف ضرر باشد از شستن دست یا صورت و مسح
سر یا پا یا از زخم و شکستگی بقدری زیاد باشد که این اعمال میسر نشوند
مثل بلهٔ یا کر باشد و لکن از شستن اطراف ان بترسد از سرایت یا نها بجهة
شدت سرما یا گرما یا از طول کشیدن یا صعب شدن علاج انها
باشد ثالث الم یا حدوث دردی تازه اظهر در همه اینها وجوب تیمم است
چه محتاج بوضو باشد یا غسل امر ستیم مبتلای بسلس بول اگر عادت
دارد بفترة بقدر زمانیکه بقدر وضو و نماز سالم از بول باشد باید اختیار
ان وقت نماید تا نماز ببسلامت از حدث و خبث کند و اگر اتفاقا
در بین نماز بولی بیرون اید باید اعاده کند بوضوی تازه بخلاف
مبطون یعنی مبتلای بشکم روش که از حالت خود چنین داند که باینقدر
سالم نماند و اتفاقا غایط در نماز بیرون اید که ظاهر انست که وضو
میسازد با تطهیر و از همانجا نماز را تمام میکند اگر هیئت نماز باقی
باشد و اگر ترک ان نماید و یا کسی که ضبط اندیح نتواند نماید فترة
باینقدار نداشته باشد وضو میسازد و فوراً نماز میکنند و خروج
این سه حدث از ایشان مبطل وضو و این نماز نیست و تجدید وضو
بجهة نماز دیگر لازم است مگر انکه حدث واقع نشده باشد و تا
اخر نماز دوئیم هم نشود و اگر در بین دوئیم باشد باطل و اعادهٔ ان
بوضوء دیگر لازم است و صاحب سلس و مبطون برای هر نماز باید
تطهیر کنند و اول پنبه در کیسه بگذارد و الت را در ان کنند و دوئیم
چیزی بخود بندد که نجاستشان تعدی بجامه و بدن نکند و احتیاط
در تقدیم این اعمال است بر وضو بیفاصله و البته ترک نشود مقام
دوئیم در مستحبات وضو و ان ده چیز است اول انکه ظرف اب را در
جانب راست بگذارد بنابر مشهور اگرچه دلیلش بی قصور نیست

لکن عامل این ان شاء الله ماجور است و این بظاهر در ظروف سر گشاده
است که دست در آن کنند و مناسب در مثل آفتابه جانب چپ است
که بدست راست بریزد دوم برداشتن آب بدست راست حتی در شستن
خودش پس آن بر کف چپ بریزد و از آن بر مرفق راست سیم ذکر اسم
خدا در وقتیکه دست در آب میگذارد یا بر پیشانی میریزد و جمع
میان هر دو اکملست هرچند ظاهر کفایت هر یک بلکه تقدیم در وقت
مضمضه یا استنشاق نیز هست و اینکه با فراموشی در ابتداء هر جای
وضو که متذکر شد بگوید بلکه استحباب تدارک با ترک بعمد هم دور
نیست و اقوی کفایت مطلق بسم الله و تاکد استحباب باینست و افضل
رعایت عبادات ماثوره است و احسن آنها اینست که در وقت
گذاردن دست در آب بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین و در وقت ریختن بر پیشانی بگوید اشهد
ان لا اله الا الله اللهم اجعلنی [illegible] الحمد لله رب العالمین
چهارم ابتداء بشستن دو دست از زند [illegible] دست تا سر انگشتان
یکدفعه از حدث بول یا خواب یا هر دو و دو دفعه از حدث غائط
اگرچه با یکی از آنها یا هر دو باشد چه احتمال نجاست دست بدهد
یا نه با آب قلیل باشد یا کر یا جاری علی الاظهر بلکه در اول مکروه هست
که پیش از این شستن دست را داخل ظرف کند و اصح این است که عمل
پس نیت قربت میخواهد و در غیر این سه حدث استحبابی نیست پنجم
مضمضه و آن گردانیدن آبست در دهن ششم استنشاق و آن
کشیدن آبست بداخل بینی و اقوی استحباب آنها است برای وضو
نه بالاستقلال در این موضع و حصول این سنت با تقدیم ثانی ثابت
نیست و ظاهر کفایت یکدفعه است در هر یک و افضل و احوط سه
دفعه است هرچند بیک کف از آب در هر یک بلکه در هر دو باشد و

خواهد

افضل ایشان گفتن است و شرط نیت بیرون کردن آب در اول و بقوت
انداختن در ثانیه که از دهن باشد و مستحب است مبالغه در آنها برای
غیر روزه دار با آنکه در اول بهمه اطراف دهن بگرداند و به ته بینی برساند
تا حلق و کذا [illegible] بیرون انداختن بعد
از آن [illegible] و در [illegible] آب را بنفس بالا کشد تا بالای بینی برساند
[illegible] بهتر است که با انگشت [illegible] را پاک کند [illegible]
[illegible] باشد و محل ایشان در میان شستن دو کف و شستن
[illegible] شستن واجبی [illegible] آب را بر پشت
ذراع [illegible] شستن [illegible]
[illegible] بهتر است که مثل اول است
[illegible] از افعال واجبه و مستحبه بصورتها [illegible]
شد [illegible] معتبرتر از آنها دعاهای بسیار
[illegible] است که بگوید در شستن دو
کف بسم الله [illegible] جعل الماء طهوراً و لم یجعله نجسا
و در خبر [illegible] بجا آوردن بعد از شستن دست ذکر
نموده با دعای [illegible] تا آخر آنچه در خلوت گذشت و در
مضمضه اللهم لقّنی حجتی یوم ألقاک و أطلق لسانی بذکرک و در
استنشاق اللهم لا تحرّم علیّ ریح الجنة واجعلنی ممن یشمّ ریحها
و روحها وطیبها و در شستن روی اللهم بیّض وجهی یوم تسودّ
فیه الوجوه و لا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه و در شستن
دست راست اللهم أعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری
وحاسبنی حساباً یسیراً و در دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا تجعلها مغلولة الی عنقی وأعوذ بک من مقطعات النیران و
در بعضی کتب معتبره بعد از شمالی فرموده و لا من وراء ظهری و لا

تجعلها

بجعلها نا اخر ودر مسح سر اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک ودر
مسح پاها اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل
سعیی فیما یرضیک عنی ودر خبر صحیح است که بعد از فراغ از وضو بگوید
الحمد لله رب العالمین واگر بگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء و
تمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة نیز مناسب است ودر بعضی
اخبار قبل از این دعا بسم الله است وبجای والجنة وتمام مغفرتک
عمل باین نیز خوبست وثواب بسیار در آیة الکرسی ودر انا انزلناه
نیز رسیده است دهم مسواک نمودن قبل از وضو است وافضل
تقدیم بر شستن کفها است وبا فراموشی [illegible] بعد
از وضو احوط واولی در ابتضور [illegible] که بعد از آن سه [illegible]
مضمضه کند وظاهر است که [illegible] مستحبات وضو [illegible]
خود نیز مستحب است مستقل [illegible]
چون نماز وقرائت قرآن ووقت [illegible]
میشود بمالیدن دندان بچوب [illegible]
ضرورت چون خوف دخول صبح اگر [illegible]
ومستحب است بترکه درخت وافضل [illegible] مستحب است که
نرم باشد که دهن را پاک کند ومجروح ننماید وضرر نرساند و
بعرض دندان بمالد واحسن آنست که بدست راست باشد وظاهر
استحباب در حق صائم است وبعضی با تری آن مکروه دانسته اند
واین احوط است ومکروه هست در حمام ودر خلا ودور نیست سقوط
استحباب بعد از ضعف دندان از پیری مقام ستم در مکروهات
وضو وجمله از آنها در مباحث گذشت چون وضوی با آب مستعمل
در حدث اکبر وسؤر بعضی حیوانات وگرم شده با آفتاب وغساله
حمام وهمچنین غساله از نجاست بنا بر مختار که طاهر است اگر

بنابر آنکه چنانکه گذشت واجب نیست چنانکه گفتیم کراهت واداشتن دیگری را
بر ریختن آب بر اعضاء وضو و ریختن [illegible] علی الاحوط و اقوی
است مر با حضار آب نیکو کردن نیست و نه در بیرون آوردن کفش یا
بجوراب [illegible] ابتدا [illegible] احتمال [illegible] و اولی ترک اینها بخصوص است و
مکروه است خشک کردن آب وضو بدستمال و بچیز دیگر حتی بدامن
جامه و آستین بنابر اظهر و احوط ترک است مطالب تا مفصل احکام
در جمله از احکام متعلقه بوضو اینست و در آن سه مطلب است اول
آنکه [illegible] در حکم شک است و مراد از آن اعم از ظن است که از سبب معتبر
شرعی نباشد [illegible] و در آن سه مسئله است مسئله اولی اگر یقین باشد
بحدث و شک در طهارت بعد از آن چه وضو باشد و چه غسل
واجب است [illegible] مگر آنکه دو عادل شهادت بر وقوع آن دهند
[illegible] اگر یقین به هر دو باشد و شک در آنکه
کدام [illegible] وضوئی یا حدثی پیش از آنها
یقینی باشد [illegible] وضو اگر زمان این طهارت یقینیه
معلوم باشد [illegible] بر عکس اند و نیست بگوییم با
طهارت است احتیاطا تجدید است و احوط آنست که بعد از نماز
کردن حدث باشد و اگر یقین کند که در فلان وقت با طهارت بود
و بعد وضوئی رافع حدث و حدثی هم رافع وضو بعمل آورده و نداند
کدام پیش بوده میگوییم با وضو است و اگر بداند که در فلان وقت بی طهارت
بود تا آخر فرضی که نمودیم میگوییم بی وضو است مسئله دوم یقین
بطهارت و شک در حدث بعد از آن میگوییم با طهارت است
مگر با شهادت دو عادل بر شکستن آن یا بودن شک از بیرون آمدن
رطوبت مشتبهه ببول بدون استبرا و در غیر اینها و حرامست وضو
بقصد وجوب یا جزم برفع حدث یا مباح شدن نماز و جایز است

بنابر

بنا بر اصح بنیت تجدید بدون وجه استحباب اگر چه بنای تجدید باشد یا
بقصد تحصیل واقع بطور احتیاط و بهتر نقض و تجدید است
مسئلهٔ ششم اگر شک کند در فعلی از افعال وضو چه شستن و چه مسح چه در
تمام عضو و چه در بعضی پس اگر بعد از فراغ از وضو است اعتنا نکند
هر چند داخل کار دیگر نشده باشد بنا بر اقوی اگر چه نشستنش
بعد از وضو طول نکشیده باشد و اگر شک در مسح آخر باشد ظاهر
اینست که اگر خود را مشغول بچیز دیگر نبیند چیزی برا و نیست و الا
مسح کند و اگر شک در غیر آن قبل از فراغت برگردد و آنچه را
شک دارد با ما بعد آن بترتیب بجا آورد [illegible] باقی و تری
برای مسح باشد و الا وضو را اعاده کند [illegible] نیست
بالافعال دیگر در احکام شک [illegible] که غسل هم مثل وضو است
مگر در عدم اعتبار موالات و ظاهر اینست [illegible]
اعتنا بشک نمیکند هر چند قبل از فراغ باشد [illegible] تمام
و اعاده است [illegible]
دو مسئله است اول اگر یقین کند [illegible]
یا مسح نشده برمیگردد با آن هر چند [illegible] از وضو باشد
پس اگر شستن تمام صورت فراموش شده است ابتداء بوضو میکند و در
بعض آنچه بفراموشی باشد یا ظهور مانع اکتفا بشستن آن میشود
اگر جزء اعلی نباشد و تری در بقیه باقی باشد یا بجهة مانعی
چون شدت باد یا گرمی هوا خشک شده و احتیاط در شستن
همه است و اگر اعلی باشد یا خشکی بجهة مسامحه باشد ظاهر [illegible]
اعاده است و اگر خلل در ما بعد صورت باشد از همان جا الی آخر با
ترتیب بعمل آورد و اگر جزء از سابق بر آن تر باشد یا خشکی بجهة مانعی
باشد و الا اعاده کند بفوت موالات و اگر در جای دیگر باشد

باید تری بدست یا بعض اعضاء سابقه و کفایت عادهٔ مسح
بعد از اعضاء وضو باقی باشد که کفایت آن مسح را نماید و همچنین
اگر خلل در غیر مسح پای چپ باشد و اگر اینقدر نباشد پس اگر اتمام
در این وضو ممکن شود مطلقا حتی بر فرض آنکه بسرعت وضو میساخت
بدون فراموشی عضوی و بجهة مانعی چون کمی آب و شدت باد
یا حرارت ظاهر آنست که باید تا آن عضو میکند با این عضو و هر عضو
که بعد از اینست و احتیاط در اعادهٔ آنست بعد از اتمام اگر میسر بود
و الا اعاده کند از [illegible] اگر چنین نباشد مثل آنکه از مسح یا کوتاه
شد [illegible] یا که فراموش شده بعمل آورد یا مانع
آن [illegible] وضو را اعاده نماید بلی اگر در این
اعاده [illegible] عارض [illegible] از مسح [illegible] وضو و چاره نداشته باشد
ظاهر [illegible] آنست [illegible] بعضی فرموده اند تیمم کند
و احتیاط [illegible] در مسئله شک قبل از فراغ هم
جاریست [illegible] از وضوی واجب بدون حدث
حدث [illegible] باب با فرقت در جائی که مشروع
بود و بعد یقین کردن [illegible] در یکی از این دو بوده و ندانند کدام است
حکم میکنیم که الحال با وضواست پس نمازیکه بعد از هر دو کرده
صحیح است و اگر نمازی در میان آنها کرده اعاده کند و اگر بجای یقین
بخلل یقین بصدور حدث بعد از یکی از آنها باشد هر نمازی که کرده
خواه در میان آنها یا بعد از آنها باید بوضوی تازه اعاده کند بنا بر اقوی
و همچنین اگر دو وضو دو هم بعد از حدث باشد نه تجدیدی و یقین کند
بخلل در یکی از آنها یا بصدور حدث بعد از یکی از آنها و پیش از نمازی
که بآن کرده و در این مقام فروعیست که رسالهٔ گنجایش آنها نیست
مطلب سیم در بقیه آنچه مناسب وضواست و در آن دو مسئله است اول

وضو

استنجاء

استنجاء شرط صحت وضو نیست و اگر آنرا فراموش نمود تا بعد از نماز
قوی وجوب اعاده نماز است هر چند بعد از وقت باشد و وضو
ضرور نیست و اگر نمیداند که بولی یا غایطی از او خارج شده تا بعد
از نماز ظاهر اینست که هیچ یک واجب نیست دوم حرامست بنابر مشهور
و مختار بر محدث بحدث اصغر قبل از تمام وضو که بدست یا عضو
دیگر حتی ناخن مس کند نوشته قرآن یا چاپ و یا ضمایر آنرا هر چند
یک کلمه یا یک حرف باشد چه در مصحف یا غیر آن همین قدر که معلوم
باشد که از قرآنست خواه مختص بآن باشد یا مشترکی که صدق قرآن
بر آن شود چنانکه آیه تمامی باشد یا بقرینه [illegible] شود که بقصد قرآن
رسم شده [illegible] صورت شک در [illegible] باشد [illegible]
و احتیاط در این سه خصوصا [illegible] باشد [illegible] اجتناب [illegible] کنند
در مثل انگشتر و کاغذ با حیثیتی که [illegible] باشد [illegible] نوشته یا نقش
ظاهر کرده باشند بدون ترکیب [illegible] و احتیاط [illegible]
معکوس هم مشکلست و نه کتابت [illegible] خدا
و انبیاء و ائمه مگر بقصد تحقیر [illegible] بقصد
تعظیم شعائر الله موجب اجر [illegible] ذلک [illegible]
با جسم جدا و نه مس جلد و کاغذ و ظاهر وجوب منع طفل و مجنون
بر ولی شرعی بلکه بر هر کس که مطلع شود علی الاحوط مقصد ششم
در غسل و آن بر دو نوعست واجب و مستحب و اول شش قسم است اول
غسل جنابت و در آن سه فصل است فصل اول در سبب آن
و آن دو امر است اول انزال منی بخارج جسد در خواب یا بیداری
بجماع یا غیر آن از مرد یا زن کم یا زیاد خود یا [illegible] از مرد [illegible]
ریخته خواه انزال از محل معتاد باشد یا غیر آن هر چند از [illegible]
نشده و عادت بهم تازه هم نموده بنابر اقوی مگر آنکه [illegible]

از بدن بیرون آید و خواه از عاقل باشد خواه از مجنون مسلم باشد یا کافر
یا بچه در صحت غسل اینها خواهد آمد و در اینجا چهار مسئله است
اولی اگر یقین کند که اینکه بیرون آمده است منی است غسل واجب است
هرچند از صفات منی خالی باشد اما با شبهه پس تمیز آن در حق
مرد صحیح باجتماع سه وصف است در حال خروج آن یکی شهوت
و جستن از آن یعنی جا بجا لیست که سبب لذت میشود دویم دفق
یعنی قوت و جستن سیم فتور یعنی سستی بدن و در مرد مریض و زن
مطلقا شهوت کافیست مسئله دویم اگر در جامه که پوشیدن از مختص
باشد بخود کسی منی به بیند و ممکن باشد که از او بیرون آمده باشد
با اینکه بالغ باشد جنب است و همچنین در طفلی هم که انزال در حق او ممکن
باشد [illegible] اند و بعضی حد آن را گفته اند ده سالگی را السنه و این
مشکل است و همچنین در زن هم اگر [illegible] کنند که از خود ایشان است
واحتیاط [illegible] در غسل کردن و نماز نکردن با ایشان است
و ظاهر [illegible] کرد که احتمال بدهد که در خواب از او
انزال شده [illegible] در بیداری کافیست واحتیاط
در [illegible] بدنش هم چون جامه است بنا
بر اقوی و [illegible] که [illegible] است باید اعاده کند هر نمازی را که
احتمال تقدم آن بر این جنابت باشد مسئله سیم اگر دو تن در جامه
که بپوشیده باشند منی به بینند اگر یکی یقین کرده که از او است غسل
کند و اگر هیچیک ندانند غسل بر ایشان نیست حتی بر صاحب نوبه
نماز را [illegible] کنند و احوط بلکه اقوی عدم جواز اقتداء یکی از
ایشان است بدیگری و هر یک داخل مسجد میشوند بجهل دیگری اگر شدن
او [illegible] است بر هر دو غسل لکن نماز را بدون وضو نکنند مگر
الا بعد از غسل یقین کند که از او بوده مسئله چهارم منی که از زیر دون

[illegible] غسل [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] جماع است [illegible]
یا بمقدار آن از مقطوع الحشفه [illegible]
یا در [illegible] بنابر اظهر هر چند انزال نشود [illegible]
فاعل و مفعول [illegible] خواه [illegible] باشد [illegible]
باشد یا [illegible] مسلم باشد یا کافر بالغ عاقل یا صبی یا مجنون
[illegible] و کافر مکلف است بغسل و [illegible] صحیح نیست قبل از اسلام
و بعد از اسلام ساقط نمیشود و غیر مکلف [illegible]
صحت غسل [illegible]
محرم باشد [illegible] لازم نیست [illegible] احتیاط [illegible] جماع
بمیت چون [illegible]
[illegible] نیست و [illegible] لازم نیست [illegible] واجب
بجماع در دبر خنثی [illegible]
جماع بقبل او نمود [illegible] جماع با [illegible] جنب
بیقین نه فاعل باو و نه مفعول او [illegible] و شرط نیست در جماع که مس
بشره ببشره بشود بلکه با حائل چون زیر جامه [illegible] جنب
جنابت است فصل دوم در کیفیت غسل و در آن دو بحث است
اول در واجبات آن سه چیز است اول نیت و تفصیل آن از [illegible]
[illegible] و [illegible] ترتیب و تعیین اگر حاجت بتعیین باشد و وقت
آن کردن نیت بجا شستن جزء اول از بدن باشد [illegible] شستن
مستحبی دست و استدامه حکمیه تا فراغ [illegible] احکام نیت
معلوم میشود از آنچه در وضو گذشت و احتیاط در تذکر نیت است
در وقت شروع و واجب دوم شستن تمام ظاهر بدن است بحیثیکه

[illegible] باید شوند بهمان وجهی که در وضو گذشت نه باطن چون حلقه
و [illegible] داخل دهن تا حدی که مستور میشود بگذاردن لب برهم و فرج
[illegible] از امیر [illegible] و اینچه منضم میگردد بکر است از خارجه
[illegible] و اینجا مستحسن است نظر متعارف دیده نمیشود از سوراخ بینی سوراخهای
تنگ که در داخل گوش است نرمه و گودی واسعی که نمودارند که آنها
از ظاهر بدن از سوراخهائی که در گوش تا بینی میکنند بجهة مثل
گوشواره اینچه نمایان میشود بعد از بریدن یکی از اینده و شقوق بدن
و سوراخهای زخم مگر آنکه این دو عمیق و ناپیدا باشند و شکنج بدن
[illegible] و اینچه از ظاهر [illegible] مستور است در حال افتادگی
[illegible] است [illegible] از ظاهر بدن و اینچه شک
شود در [illegible] باطن یا ظاهر [illegible] احوط بلکه اقوی وجوب شستن
است [illegible] است که در وضو گذشت
[illegible] موی ریش بشوید اگرچه مستور
[illegible] باشد [illegible] تقدیم مگر علم بشستن زیر آن
[illegible] ندارد دو موضع است اول تقدیم
شستن سر [illegible] است دوم تقدیم تمام دو طرف
راست از بدن است بر طرف چپ بنابر مشهور و مختار و واجب نیست
ابتدا باعلی در هیچیک و نه ترتیبی در اجزاء اعضا بلی تقدیم منکب
بر زیر آن شاید افضل بلکه احوط باشد و ناف و عورتین را نصف
میتوان کرد و نصف هر یک بعضی از آنها و از تمام وسط بدن و میان آن با
گردن باید قدری زیادتر شست تا یقین بحصول وظیفه در آن موضع
شود و اولی شستن تمام ناف و عورتین است با هر طرف و اگر شستن
جزئی از عضوی فراموش شده یا مانعی از وصول آب بآن بوده
اکتفا میکنند در آن عضو بشستن همان جزء لکن اگر در سر است

تمام

تمام دو طرف را نیز بعد از آن بترتیب بشوید هر چند شسته باشد
و اگر در طرف راست تمام طرف چپ را بعد از آن رعایت نماید و
تری در بدن باقی باشد یا نه چون موالات در غسل لازم نیست
و در اینجا دو مسئله است اولی ساقط میشود بارتماس در آب بیک دفعه
عرفیه و هر چند بعض اجزاء قبل از دیگری شسته شود و واجب نیست
مقرون نمودن نیت برسیدن آب بتمام بدن بلکه اقتران بوقت شروع
کافیست بنابر اظهر و حصول غسل تدریجی است باین معنی که هر جزء که
آب بان بعد از نیت رسید وظیفه آن جزء بعمل آمده هر چند رفع
جنابت موقوفست بتمام و فایده این [illegible] غسل ظاهر
خواهد شد و در اینکه اگر بعد از [illegible] آب بان [illegible] متصل
بان شد قبل از رسیدن بجزء [illegible] ضرر ندارد و از [illegible] دفعه
عرفیه ظاهر میشود عدم کفایت [illegible] و [illegible] تمام
وظیفه زیر مو بقدر یکه تخلیل [illegible] نیست
و احتیاط در اینجا آنست که بعد از [illegible] تجدید
نیت نموده خود را حرکتی بدهد [illegible] شود و [illegible]
با ایستادن در زیر باران یا ناودان یا [illegible] از [illegible]
احاطه بر بدن کند بنابر اقوی بلی اگر خود را داخل آن نهر کند که صدق
دفعه عرفیه ارتماسیه شود کافیست و اگر بعد از غسل ارتماسی
معلوم شود نرسیدن آب بموضعی اظهر وجوب اعاده غسل است
و لازم نیست بنابر اقوی خروج بدن یا بعض آن از آب پس جایز است
در زیر آب خود را حرکت دهد بقصد غسل با یقین بوصول آب بهمه
بدن این حرکت خواه بجانب دیگر باشد یا بخارج از آب بشرط آنکه غسل
قبل از خروج بعض اجزاء حاصل شود مسئله دویم غسل ترتیبی موقوف
بآب ریختن و دست مالیدن نیست بنابر اظهر بلکه حاصل میشود

همچنین ج

ترتیب ج

تمام

بایستادن در زیر ناودان یا در آب روان با قصد ترتیب یا [illegible] بیرون
آب بطرف راست کرده باشند و شسته شدن سر و گردن حاصل میشود
از غسل باشد نه بقیه بدن راست و همچنین طرف چپ شستن بیرون
بفرو بردن سر و گردن اولا و طرف راست ثانیا و چپ ثالثا و فرو
رفتن بتمام بدن سه دفعه [illegible] بقصد عضوی بترتیب [illegible]
در این قسم نیز عدم [illegible] خروج از آب پس به سه حرکت [illegible] نیز
حاصل میشود و لکن احتیاط [illegible] هر عضو است قبل از شستن
آن [illegible] در همه این اغسال [illegible] جنابت و غیر آن نیست و غسل
ترتیبی افضل [illegible] در مستحبات غسل و
آن ذکر [illegible] از غسل جنابت که از انزال باشد
[illegible] مخصوصه یا مشترکه و
[illegible] قائل بوجوب آن شده ترک
آن [illegible] میان دو مخرج و اقوی در آن [illegible]
سه [illegible] بطرف مقعده که جانب قضیب
بلکه در [illegible] و کشیدن آن بقوت تا ختنه‌گاه
و سه دفعه [illegible] بقوت و سه دفعه فشردن سر
آن بهر جزء از دست که خواهند و اولی انگشت وسطی است و در شستن
مسح اخر انگشت بزرگ کناری را هم بر بالای آن بگذارد یا که بدون آن
میسر نمیشود و ظاهر جواز [illegible] است تا اخر سه دفعه و احوط آن است
که شروع در هر سه مسح بعد از فراغ از سه مسح زیر آن باشد کیفیت
استبراء از بول قبل از وضو نیز همین است و احتیاط در عدم ترک است
در هر دو و خصوصا [illegible] بول کردن قبل از آن در اینجا و فایده استبراء
در اینجا طهارت رطوبت مشتبه ببول است که بعد از استبراء خارج
شود و نشکستن وضو است و در اینجا رطوبت مشتبهه بمنی که بعد از

ذکر غسل

چونه

طهارت

غسل بر عهده او است و جنب با غساله غسل کرد منع میان نزاع شده
کرده باشد و اگر فرو رفتن آن کرد است ممکن بود آن جانب بیرون
غسل میکند [illegible] در صورت مسح تنها با تمکن از نزول بنا بر اظهر
و اشهر و بدون [illegible] بنا بر اقوی و اگر اکتفا بنزول کرده اعاده
وضو تنها میکند و اگر احتمال می دهد در هیچ صورت غسل لازم
نیست و استبرا در غیر زنان ثابت نیست و چون نبی صلعم [illegible]
[illegible] لکن دست را بطرف عرض میکشد در شستن دو
دست است [illegible] از غسل هر چند ابتدا بر بار اگر باشد
و در قبل از داخل کردن آن در [illegible] و [illegible]
تا زند است و بهتر [illegible] از [illegible] تا آرنج باشد اکمل تا
نزدیک است [illegible] مضمضه و استنشاق [illegible]
[illegible]
بدون آن [illegible] الا [illegible]
[illegible]
استحباب تخلیل [illegible]
مناسب است چون دست [illegible] غسل بیک
صاع از آب که چهار مد است و قریب بمن تبریز شصت عباسی چنانکه
در کذشت و ابا استیفا نزول از آن مطلوب است علی الظاهر و
اب شستن لت از روی بنا بر اشتهالی و احتیاط در محجوب نداشتن آب
و استحباب [illegible] مکر [illegible] صاع موقوف بر آن
باشد گفتن بسم الله در اول و ظاهر کفایت در وقت شستن
دست و بهتر [illegible] است [illegible]
شده مثل [illegible] اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک
خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین [illegible]

از سندش بعد از فراغ است و بعضی اکتفا بگفتن وقت شروع هم
نموده و اولی جمع است دهم موالات عرفیه یعنی پی در پی شستن اعضا

فصل سیم در احکام جنب و در آن چند مبحث است مبحث اول
در محرمات و آن چهار چیز است اول تلاوت یکی از چهار سوره که در آنها
آیه سجده واجب است یا بعض مخصوص آن یا مشترکی که بقصد آن بخوانند
حتی بسم الله علی الاظهر بلی اگر آیه را که مناسب بعض مطالب او باشد بقصد
غیر قرآن بخواند ظاهر جواز و احتیاط اولی است دوم مس کتابت قرآن
بطوری که در وضو گذشت بعلاوه حرمت مس اسم خدا اگرچه اسم مشترکی
باشد که بقصد [illegible] باشد بعربی یا ترجمه آن نه بقصد غیر خدا
و نه جزء علم مثل عبدالله و نه [illegible] که اسم نباشند و نه ضمیر راجع
باو و [illegible] اسماء انبیاء و ائمه [illegible] اقرب در همه با کراهت در آخر
و [illegible] سیم [illegible] مسجد الحرام و مسجد نبی مطلقا
و در سایر مساجد [illegible] نه عبور و نه دور زدن و اگر در یکی
از آن [illegible] فوراً تیمم نماید اگرچه متمکن باشد
از غسل در [illegible] ان و عدم زیادتی زمانش بر زمان
تیمم و [illegible] واحتیاط در اختیار نزدیکترین
راهها است و ظاهر همین است در جنابت در بیداری بلکه دخول
در آنها با جنابت سهواً یا اضطرار بلکه عمداً هم بنا بر احتمالی قوی
اگرچه معصیت کرده بدون فرق در اینها میان مرد و زن و اقرب
جواز نماز است باین تیمم اگر متمکن از آب نباشد مطلقا حتی در خارج
مسجدین خصوصاً اگر ملتفت بوده و قصد استباحه نموده باشد
واقوی وجوب تیمم است بر حایض و نفساء و جمعی ملحق کرده اند روضات
مقدسه را بمساجد اگرچه در سندشان سخنی هست لکن فتوی
بجواز آن مشکل و بر فرض آن کراهتش شدید است چهارم گذاردن چیزی

در مسجد

در مسجد هرچند بدون دخول و بدون مکث باشد خواه بدست یا
آلتی بنا بر اقوی نه انداختن از بیرون بنا بر اظهر و نه برداشتن چیزی
از آن مگر با درنگ مبحث دویم در مکروهات و آن شش است اول
تلاوت زیاده بر هفت آیه از قرآن و زیاده بر هفتاد اشد است بنا بر
اقوی در هر دو چه در یک وقت باشد یا بتفریق و در تکرار یک آیه
تا این حد اشکالست و اولی ترکست دویم حمل مصحف و مس غیر خط
آن از حاشیه و جلد و شیرازه و بین السطور نه مس ترجمه و نه سایر
کتابهای خدا و احادیث سیم خوابیدن [illegible] یا غسل و
اظهر زوال کراهتست بوضو [illegible] کراهت [illegible] تعذر آنها
ظاهر کفایت تیمم است با تخییر میان قصد بدلیت [illegible] یا
غسل و احتمال افضلیت [illegible]
اولی عود کراهت و احتیاج [illegible] باشد
کشد بحدیکه دو خواب محسوب [illegible] کراهت
خواب رفتنست بدون آن [illegible] از آن
خواب مطلقا چهارم خوردن [illegible] کراهت
است بیکی از امور یکه مختلفند در فضل بترتیبی که مذکور میشود
اول که افضل از همه است وضو است دویم اکتفاء بشستن دو کف و
مضمضه و استنشاق و شستن صورت سیم اکتفاء بسه تای اول
چهارم بدو تای اخر از این سه پنجم باول تنها و ظاهر حصول اجر است
بوضو بعلاوه رفع کراهت و در هر یک یکدفعه کافیست و باید
فاصله عرفیه میان اینها با خوردن یا آشامیدن نشود و اگر شد
اعاده کند و همچنین در اکل و شرب دیگر اگر با اول فاصله شده
باشد که عرفا متعدد گویند نه با استمرار اگرچه از چند نوع خوردنی
باشد پنجم خضاب بحنا یا غیر آن و همچنین خود را جنب کردن در حال

بنا بر غسل جنابت در بین [illegible] کرده و آخر که باقی گرفته باشد
ششم در شستن ما بقی بدن بحثیست در بعضی احکام غسل جنابت
آن چهار مسئله است اول آنکه در اثنای غسل جنابت حدث اصغر
اعاده کند و اگر حدث اکبر دیگر [illegible] غسل را اتمام و غسل دیگر
بجهت حدث تازه کند اگرچه در همان [illegible] هست و اما
در حیض و مانند آن پس اتمام و اعاده [illegible] بعد از آن [illegible]
نیست چون تقدیم اعاده بر اتمام و لکن خلاف احتیاط است و اگر حدث
اصغر صادر شود [illegible] اقوال در آن وجوب اتمام غسل است و وضو
بعد از آن [illegible] اعاده غسل است و احوط از آن [illegible]
دو [illegible] است قبل از وضو [illegible] نیست علی الظاهر میان ترتیبی
ارتماسی و غسل جنابت و غیر آن لکن [illegible] اولی است پس اگر وضو
واجب [illegible] در اثنای غسل اعاده میکند بعد از اتمام غسل
و [illegible] مسئله دوم وضو با غسل [illegible]
[illegible] عقت و [illegible] غسلها واجب
[illegible] باشد و مستحب است تقدیم آن بر
غسل لکن بعضی واجب دانسته اند پس احتیاط در آنست اگرچه
بنا بر اخبار خللی بصحت غسل نمیرسد مسئله سیم اقوی آنست که
وجوب غسل جنابت منحصر است بما لغیره واجبی که مشروط
بطهارت است چون نماز و وجوبی از جهت خود ندارد مثل وضو
لکن اظهر نزد حقیر جواز نیت وجوب است [illegible] وضو قبل از
دخول وقت نماز واجب و مخوان و احتیاط [illegible] ترک است خصوصاً
با دوری وقت مسئله چهارم غسل جنابت کافی است از هر غسلی
که واجب شده باشد چه نیت رفع جنابت تنها کند یا نیت
نکرده و بلکه با اعتقاد حقیر جماعتی اگر قصد غسل دیگر [illegible]

نذر زن را حلیت و مقاربت شوهر [illegible] اگر حکم بتداخل اغسال مثلا
نکنیم غسل جنابت نیز همه‌ها باشد یا غیر همه واجب باشند یا مستحب
یا مختلف [illegible] شوند و نماید با نیتی [illegible] اگر نیت عدم حصول بعضرا
هم نکند مشغول است بحصول ثواب آن بعض و موقوف بنیت است
و احتیاط در اجتماع واجب و مندوب آنست که قصد کند که این
غسل واجب باشد و کافی از مستحب هم مقصد داشته به و قصد
[illegible] اغسال واجبه غسل حیض است و آن فی الجمله معروفست
میان زنان که خانهای آن [illegible] و مقدار [illegible] غسل است و
همچنین نفاس و ولادت لکن بعد از [illegible] حمل و نفاس
بی مضرت بماند و غالبا در [illegible] چند روز [illegible] اند و
هر خونیکه حیض بودن آن ممکن باشد [illegible] خود [illegible] حیض
است [illegible] قرار [illegible] اگر [illegible] حیض باشد
چنانچه [illegible] صفات
حیض [illegible] زنان برجوع [illegible] کیفیت
غسل و آن مثل کیفیت غسل جنابت [illegible] بخواهد
و در معنی امکان شرعی و در تمیز از خون دیگر در اشتباه و در
احکام شرعیه که وظیفه حایض است و بیان آنها با بعض مناسبات
آنها در سه فصل میشود

فصل اول در شرط امکان آن
دو چیز است یکی رسیدن بسن بلوغ و قبل از تمام نه سالگی قبل
از نه سالگی یا بعد از سن یأس هر چند ببیند حیض نیست دوم مقدار
زمان و اقل آن سه روز است و اکثر آن ده روز چنانکه اقل زمان
طهر یعنی پاکی شرعی میان دو حیض هر چند بود کی بخون باشد
نیز ده روز است و اکثر آن حدی ندارد پس هر خونیکه کمتر از سه روز
منقطع شود حیض نیست و هر چه زیاده بر ده روز باشد از زیاده

حیض نیست و اچه در ده روز یا کمتر است حکم آن میاید و همچنین خونی که میان آن با آخر حیض سابق ده روز نگذشته باشد حیض نیست
و در اینجا چند مسئله است اول اظهر و اشهر در سه روز مذکور
اعتبار توالیست پس اگر در سه روز متفرق از جمله ده روز خون دید
زن آن سه روز بتنهائی حیض است و نه با ایام پاکی میان آنها دویم
اقوی آنست که شرط نیست در سه روز که خون مستمر باشد در تمام آن
پس اگر در هر روز گاهی خون ببیند و گاهی بالمره منقطع شود حیض
خواهد بود یا اینکه اینجا آن شرط نیست بلکه همین قدر کافیست که در
هر وقت [illegible] کی صبر کند آلوده بیرون آید و ظاهر
آنست [illegible] لازم نیست پس [illegible] اول صبح روزی تا غروب روز سیم
خون مستمر باشد حتی در دو شب [illegible] میان آنهاست کافیست سیم
بعد [illegible] شب چهارم گذشت تا آخر روز
دهم [illegible] خواه بصفت حیض باشد یا نه و
خواه [illegible] و خواه مستمر باشد یا گاهی منقطع
شود [illegible] هم جزو حیض است هرچند یکروز
یا زیاده [illegible] انقطاع تا بمیند اند که بر میگردد یا نه چه
یا دیر بکند انشاء الله خواهد آمد اینها در صورتیست که شرعاً محکوم
بخون بکارت یا زخم نباشد و فارغ از استظهار بمعنی که خواهد آمد
نشده باشد و از ده روز هم تجاوز نکند و اگر یکی از این سه باشد حکم
آن خواهد آمد چهارم اظهر و اشهر امکان حیض است در حال حمل
پس اگر حامله خونی ببیند بشرایطی که مذکور شد قرار بر حیض میدهد
مثل غیر حامله فصل دویم در حکم اشتباه حیض بغیر از و
این بر سه قسم است اول اشتباه بخون بکارت و اظهر در تمیز آن آنست که
پنبه داخل کند کمی صبر نموده بیرون آورد اگر خون بشکل طوق بر پنبه [illegible]

سه

بکارت

بکار نیست و اگر بینه که در خون فرو رفته حیض است و نیز شنبا
بخون زخمی که در باطن باشد و اقوی و مشهور آنست که اگر خون از
جانب یسار بیرون آید از زخمست و از جانب چپ حیض است و نخود
وا ولید در طریق امتحان آنست که بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند
کند و انگشت میانه را داخل نموده بعد بیرون آورد پس اگر شبیه باشد
و ظاهر در آن رجوع باوصاف غالبه است و آن در حیض سیاهی
و غلظت و گرمی و بیرون آمدن بدفع و قوت و اندکی گزیدگی است
طراوت و نازکی است و در استحاضه خلاف اینها است و فرق میان
جمعی از صفات غالبه حیض شمرده [illegible]
و تفصیل رجوع بصفات با رجوع [illegible] ممیزه
بتمیز از اقسام حایض و آن سه قسم است ذات العاده و [illegible]
و بیان اینها در سه مقام منعقد [illegible] عادت
زنیست که دو دفعه متوالی حیض [illegible]
دارد یکی آنکه بعد از دو دفعه دو [illegible]
حیض بودن آن بحیض بیان قرار [illegible] کم صبر
کنند تا سه روز بکند داخل عادر [illegible] زن سابق
در وقت و بنابر ظاهر در صورت موافقت در عدد تنها و در صورت
اولی خواه این خون که حالا دیده است موافق باشد با وقت عادت
یا قدری پیش انداخته باشد یا عقب بتفصیلی که میاید ذات العاده
دو قسم است آنکه اگر خون او بعد از قرار گرفتن از ده روز گذشت بخته
وافق عادت است حیض قرار میدهد و در تتمه رجوع میکند
بقواعدی که بیان خواهد شد و عادت بر سه نوع است وقتیه
و عددیه با هم و وقتیه تنها و عددیه تنها نوع اول آنست که
در خون او در دو وقت مساوی باشد و هم در عدد مثل آنکه در

دو ماه از روز اول ماه مثلاً تا هفتم حایض بوده دویم انکه در عدد
تنها مختلف باشند مثل انکه در ماه اول تا هفتم دیده و در ماه دویم
تا ششم یا هشتم سیم انکه در وقت تنها مختلف باشند مثل انکه در
هر دو ماهی هفت روز دیده لکن در یکی در دهه اول و در دیگری
در دهه دیگر یا بعکس با فاصله شدن ده روز پاکی و اظهر عدم
حصول دو نوع اولست در کمتر از دو ماه ولکن در دو بار دیدن ممکنست
مثل انکه در ماه رجب هفت روز حایض بوده و پاک شد تا ماه
رمضان [illegible] وقت باز خون دید بهمان عدد پس وقتیه و
عددیه [illegible] تنها میشود و قرار عادت
[illegible] بماه نخواهد و دیگر دو ماه دو ماه پس اگر بعد از این خون
[illegible] دید تا دو ماه [illegible] خون موافق عادت را از ما
[illegible] قرار [illegible] از هر یک از این دو ماه مستمر و اما
[illegible] عدد [illegible] نیز حاصل میشود مثل انکه در اول ما
پنج [illegible] باز بار [illegible] پاک شد و باز دید همان ما
پنج روز [illegible] ماه بعد از ان خون او مستمر شد پنج روز را
حیض قرار میدهد از اول و وقتیکه ممکنست بنا بر اظهر و پنج را در
در وقت ان بنا بر قول دیگر نه انکه دو پنج روز را در دو وقت موافق
دو پنج روز ماه سابق حیض قرار دهد چنانکه و نطیفه ذات عادت
وقتیه است که ملاحظه وقت عادت را میکند بلی اگر این زن در
ماه دویم هم دیگر دو وقت اول ودفعه خون دید ذات عادت
وقتیه هم میشود پس عادت او قرار میگیرد در هر ماهی در دو حیض
و اگر در ماه سیم یا بعد از ان خون او مستمر شد دو پنج روز را نیز ما را
موافق دو ماه سابق حیض قرار میدهد و گاهی عادت حاصل میشود
نیز با دیدن دو ماه با دیدن در هر ماه با اختلاف مثل انکه در ماه

محرم سه روز خون دید و در صفر چهار روز و در ربیع الاول پنج
روز یا بعکس و در سه ماه بعد هم مثل این سه ماه اتفاق افتاد
عادت این زن در شش ماه قرار میگیرد پس اگر سه ماه دیگر مستمر
خون دید در ماه اول مثل ماه اول را حیض قرار میدهد و در ثانی
مثل ثانی و در ثالث مثل ثالث ولکن اگر در محرم و صفر هر یک سه
روز دید و در ربیع در هر یک چهار روز اقوی اینست که عادت
او اگرچه در دو ماه اول سه روز شده بود لکن موافق شدن دو ماه
دیگر بر چهار روز عادت سابقه را نسخ میکند و عادت چهار روز
هم میرسد و کافی عادت بتمیز هم میرسد مثل اینکه زنی دو ماه
مستمرا خون دید و در هر یک چند روز [illegible] صفات
حیض بود و باقی بصفت استحاضه پس این خون بمنزله [illegible]
زد و خونی که بصفت حیض بود [illegible] عدده [illegible]
بوده ذات عادت عددیه و وقتیه [illegible] و با [illegible]
تنها وقتیه و در عدد تنها عددیه [illegible]
عادت وقتیه و عددیه در هیچ [illegible] طهر
یعنی موافق شدن دو طهر بعد از دو [illegible] خون
با هم کافی نیست مثلا اگر در اول هر یک از دو ماه هفت روز خون
دید طهر اول که میان این دو خون بوده بیست و سه روز شده
پس بنا بر مختار ذات عادت وقتیه و عددیه شده و بنا بر قول
دیگر که موافق شدن دو طهر هم شرطست باید صبر کند تا حیض سیم
اگر در اول ماه سیم شروع بحیض شد طهر دویم هم بیست و سه روز
شده مثل طهر اول و اگر خون سیم پیش یا پس افتاد طهر دویم مخالف
با طهر اول شده پس عادت وقتیه و عددیه هم نرسیده مقام دویم
[illegible] که اول دفعه حیض اوست و هنوز مکرر

نشده و [illegible] [illegible] بیرون [illegible]
اختلاف [illegible] عادت [illegible] تمیز [illegible] و اظهر [illegible]
[illegible] مضطربه و ان دو نوعست اول [illegible]
گذشته بود [illegible] فرق [illegible] قسم مخصوص [illegible]
آنکه عادت داشته و فراموش نموده و این را ناسیه و متحیره نیز
میگویند پس اگر عادت در وقت را فراموش کرده ناسیة الوقت
و چون عدد را فراموش کرده ناسیة العدد است و اگر هر دو را فراموش کرده
ناسیة الوقت والعدد است و بجای لفظ ناسیه [illegible] الفقها
مضطربه [illegible] از آنکه [illegible] سه قسم را [illegible]
اگر [illegible] مختلف میشود و مذکور شد
احکام [illegible] اقل [illegible] رجوع بعادت
[illegible] خواهد شد که ذات عادت
وقت [illegible] قرار دهند و
ذات [illegible] در [illegible] قرار دهند و
[illegible] مضطربه باشند پس گاهی موافق [illegible]
حکم [illegible] و تفصیل آن در سه مبحث است مبحث
اول اگر مبتدئه و مضطربه خون ایشان از ده بگذرد ممیزه
باشند باید رجوع بتمیز کنند یعنی خونیکه بصفت حیض است حیض
قرار دهند وانچه بصفت استحاضه است استحاضه و متحقق میشود
تمیز بجمع شدن سه شرط اول اختلاف صفات خون که بعضی بصفت
حیض و بعضی بصفت استحاضه باشد پس اگر همه بصفت حیض یا
بصفت استحاضه باشد تمیزی نیست و خونیکه بصفت حیض [illegible]
قوی میگویند و بصفت استحاضه را ضعیف و اقوای صفات حیض
رنگست و آن با ترتیب [illegible] سیاهیست چنانکه گذشت پس [illegible]

به نسبت [illegible] و حمرة آنها و مانند اینها بر صفات حیض
شناخته [illegible] و زردی و غیر آن و ما با سیاهی [illegible] بود و [illegible] نسبت
که اگر همه سیاه باشد یا زرد [illegible] دیگر باشد ولکن بعضی غلیظ و بعضی
رقیق [illegible] اول قوی باشد [illegible] و این [illegible] و [illegible] دیگر
معلوم نباشد [illegible] اگر اتفاق افتد که بعضی رقیق سیاه
باشد و بعضی غلیظ و زرد ظاهر اعتبار رنگ است پس اول قوی نسبت
و دوم ضعیف و اما قوی بودن [illegible] نسبت بحال اند و یا قرمز
نسبت بزرد یا زرد نسبت بخاکستری [illegible] و دارای دو وصف یا بیشتر
بدارای یک وصف و امثال این اختلافات بر وجهی است [illegible] نسبت
و از اینجا ظاهر میشود که اگر [illegible] مثل آنکه سه
روز قرمز دید و سه روز سیاه [illegible] از [illegible]
روز سیاه است و سه روز [illegible] است [illegible] چنانکه
بعضی فرموده اند شرط [illegible] است از سه
روز کمتر و از ده روز بیشتر [illegible] اقرب نسبت
که اگر قوی کمتر از سه باشد [illegible] سه تمام
شود و قرار بر حیض شود و [illegible] را استحاضه
و ده روز از آن را حیض قرار نمیدهند [illegible] و بعد از آنها
است که بعد میباید و احتیاط در آنست که بقدر امکان این خون
قوی را از آن قرار ها خارج نکند و احتیاط از آن قضای صوم و صلوة
این ایام را از آن قرار ها [illegible] اگر مختلف شوند شرط سیم آنکه ایام
خون ضعیف اگر [illegible] باشد یا آنکه میان آنها اتصال افتد
از ده روز کمتر نباشد و اگر کمتر باشد نمیتوان همه را [illegible] از ده و خون
قوی که پیش و بعد این خون ضعیف است حیض قرار داد و این [illegible]
استحاضه چرا که اول ظهور محتمل نیامده است و ظاهر اینست که قوی سابقا

حیض قرار میدهد وتتمه را استحاضه پس اگر سه روز یا بیشتر خون
سیاه دید وچند روز دیگر که کمتر از ده بود خون زرد و باز سه روز
یا بیشتر سیاه شد ایام پیش از زردی حیض است و بقیه بالتمام
استحاضه واحتیاط در قضاء عبادت روزهای سابق است بعد
از پاک شدن واحوط از آن انست که هفت روز از ایام سیاهی را
اختیار کند هرچند بضمیمه قدری از زردی باشد وبا وجود
این جمع کند میان وظیفه حایض ومستحاضه ویک غسل حیض
بعد از تمام شدن سیاهی کند ویکی بعد از تمام شدن هفت روز
بحث دویم اگر تمیز بین دو خون نباشد هرچند بجهة اختلال بعض
شروط سابقه [illegible] یا مضطربه مختلف میشود در
اگر با این [illegible] باشند نه رجوع میکند بعادت خویشان خواه پدری
باشند [illegible] اگر همه خویشان [illegible] موافقت در عادت داشته
باشند [illegible] خویشانی که در بلد دیگر
هستند [illegible] پس اگر با خویشان همشهری
موافقت [illegible] اگر مختلف باشند دور نیست
که رجوع [illegible] احتیاط بموافق نمودن این با فرادی
که بعد میشود [illegible] ممکن شود نسبت بوقعست واگر زنان خویش نبود
یا باهم مختلف هستند یا در بلدی هستند که اطلاع بر احوالشان
میسر نیست ظاهر انست که رجوع میکند بعادت زنانیکه همسن
با ایشان‌اند واطلاع بر احوالشان میسر است واگر انها هم مختلف
باشند در این حال حکم او با مضطربه یکیست وان اینست که رجوع
میکند باعدادی که در روایات وارد شده وحیض خود را موافق
یکی از انها قرار میدهد واقوی اختیار هفت است در هر ماهی
که خون مستمر است واظهر واحوط انست که انرا از اول ماه قرار میدهد

ابتداء

و مراد در اینجا ماه حیض است یعنی از زمان اوّل دیدن خون تا سی روز
هر روز از ماه که اتفاق افتد و مراد از قرار دادن بر هفت در ماه دوم تمام
ظاهر است و امّا در ماه اوّل که هنوز نمیداند که از ده روز تجاوز خواهد
کرد یا نه مراد اینست که بعد از گذشتن ده روز قرار را بر آن دهد که
هفت روز از اوّل خون دیدن او حیض بوده و اگر زیاده بر آن نشسته روزه را
ترک کرده قضا کند و بیان وظیفه او قبل از رسیدن به ده روز
خواهد آمد و ظاهر نزد حقیر عدم فرق است در این حکم میان دو قسم
مضطربه یعنی ناسیه و زنی که مکرّر خون دیده و عادتی هم نداشته
است بلی قسم اوّل اگر فی الجمله یاد داشته [illegible] یا عدد یا هر دو
باید این قراری که میدهد [illegible] با عادت
اوست و تفصیل آن در [illegible] ظاهر [illegible] بعد از
قرار بر هفت روز اوّل [illegible] هفت روز
که اختیار کرده بوده است [illegible] قضا کند و
حیض را موافق ایام عادت [illegible] بیان جمله
از مسائل متفرقه متعلقه باین [illegible] الی آخر ذکر شد
در حق مضطربه در قسم دوم [illegible] ناسیه وقت و
عدد با هم باشد و امّا ناسیه وقت تنها پس قرار حیض را بر هفت
روز نمیگذارد بلکه بر عددی که عادت او بوده و وقت آن را اولی و احوط
آنست که از اوّل ماه یعنی اوّل شروع بخون دیدن قرار دهد مگر
آنکه بداند که خلاف واقعست مثل آنکه بداند که وقت عادت او گذشته
شده است یقیناً در دهه اوّل از این سی روز بوده که در این صورت
از اوّل دهه دوم قرار میدهد علی الاحوط و الّا احتمال تخییر
در تمام بیست روز هم هست و امّا ناسیه عدد پس قرار بر هفت
روز میگذارد بنابر مختار لکن مطابق میکند با وقت عادت که باید

و هشت یا ده [illegible] علم بخلاف واقع داشته باشد پس اگر بداند که
ایام عادت را میداند لکن فراموش کرده که چه عدد تمام نیست مان
روز را اول حیض قرار میدهد و بهفت روز تمام میکند و اگر روز
آخر عادت یاد او هست نه اول آن را بنحو تمام اول هفت بحیض
از پیش از آن روز میگیرد و روز آخر هفته شود و اگر وسط
در خاطر دارد پس اگر میداند که وسط حقیقی است یعنی دو طرف آن
مساوی بوده پس اگر آنچه در نظر او هست یک روز باشد یا سه روز یا پنج
روز است عدد هفت را زده و طرفین را بالسویه تمام میکند پس بر د
فرض اول از [illegible] و هم دو روز و دو روز [illegible] یکروز
میافزاید [illegible] و اگر آنچه در نظر او هست دو روز یا چهار روز یا شش است
اینجا [illegible] هشت قرار میدهد [illegible] طرفین بالسویه زیرا که هفت ممکن
است [illegible] عددی که یاد او هست و بر ده قرار
دادن [illegible] ده است و اگر میداند که روز کم
در ذهن او هست [illegible] یا [illegible] ناشناخته حیض بوده و مساوی
بودن [illegible] روز از پیش و ثلث روز از بعد
بطور یقین [illegible] روزی که تکلیف او نیست
از پیش قرار دهد یا از بعد یا از هر دو و اول شاید احوط باشد و اگر
یکروز معین یا زیاده را میداند که از عادت حیض او بوده و نمیداند که
اول آن بوده یا وسط یا آخر یا اگر سه روز یا زیاده در نظر او هست نمیداند
که همین قدر بوده یا زیاده در اینجا هفت را بطوری قرار دهد که این
وقتی را که یاد او هست از آن بیرون نباشد خواه از پیش زیاد کند یا
بعد یا هر دو مسئله دویم ذات عدد به تنها اگر خون او از ده بگذرد
همان عدد عادت را حیض قرار دهد و در وقت آن احوط او نه
اختیار اول خون دیدنست تا تمام آن عدد مگر آنکه بداند که در آن وقت

عادت تم

نبود

نبوده بیند یکبید زنا سیه وقت گذشت و همچنین اگر تمیزی داشته باشد
موافق با عدد در اینجا ظاهر اینست که عدد را از ایام تمیز میگیرد و اگر
تمیز مخالف داشته باشد مثل آنکه عدد عادت او هفت است و خون
قوی او شش یا هشت است و حکم این از مسئله بعد که عادت مقدم
بر تمیز است ظاهر خواهد شد و اما ذات عادت وقتیه تنها اگر خون
او از ده بگذرد همان وقت عادت را حیض قرار میدهد و بهفته
تمام میکند بنابر اظهر مسئله سیم اگر ذات عادت در ایام عادت
خود خونی دید بصفت استحاضه مثل [illegible] و وقت و پیش یا
بعد از آن خونی بصفت حیض ولیکن [illegible] مجموع اینها از ده
روز گذشت اصح اقوال و مشهور اینها ترجیح عادت است [illegible] ایام عادت
حیض قرار میدهد و تتمه را استحاضه [illegible] و ظاهر عدم فرق است میان آنکه
عادت او از خون دیدن و پاک [illegible] باشد یا از خون قوی
وضعیف در اوقات استمرار [illegible]
دو خون متصل بیکدیگر باشد [illegible] روز کمتر
طهر است و اگر چنین نباشد [illegible]
پاکی میان آن دو خون فاصله شود در اینجا [illegible] هر دو
خون را حیض قرار دهد پس دو حیض خواهد بود دویم آنکه ده روز
خون ضعیف در میان آنها بود مثل آنکه اول خون سیاه بود و بعد
زرد تا ده روز و بعد سرخ در اینجا اقوی آنست که ایام عادت را
حیض قرار میدهد سیم آنکه ده روز فاصله نشود خواه مستمرا
خون ببیند یا پاکی کمی فاصله شود ولکن مجموع اینها از ده روز بگذرد
خواه خون قوی پیش از ایام عادت باشد یا بعد از آن یا در هر دو
طرف مثل آنکه سیاه [illegible] سیاه دید و سه روز زرد در ایام عادت

[illegible] روز یا [illegible] روز یا کی و سه روز [illegible]
شد اظهر [illegible] حکم [illegible] ایام [illegible]
[illegible] ایام استظهار [illegible] و [illegible]
میشود [illegible] ذات عادت وقتیه [illegible]
باشد [illegible] میکند با عادت تا حیض خون [illegible]
حیض باشد [illegible] در ایام عادت باشد یا پیش از آن [illegible]
[illegible] بعد از عادت [illegible] حیض است بنا بر اشهر و اظهر [illegible]
استحاضه باشد مگر [illegible] استظهار باشد که در آن [illegible]
میاید و [illegible] ذات عادت عددیه نیز بمجرد دیدن [illegible] بنا
بر حیض [illegible] و مضطربه بنا بر اقوی [illegible]
تا سه روز لازم نیست [illegible] ادعای شهرت بران شده مسئله
[illegible] مطلوب [illegible] بنا بر احتمالی قوی اگر خون او قبل
از [illegible] باشد [illegible] استبرا کند و اظهر در آن
وجوب [illegible] باین نحو که شکم را بدیوار بچسباند
و پا را بلند [illegible] داخل نماید و احوط بلکه دور نیست
که اقوی [illegible] چپ باشد چنانکه احتیاط در داخل
کردن پنبه است بدست راست و شاید فی الجمله صبر اولی باشد
و بعد بیرون آورد اگر پاکست غسل کند و استظهاری در کار نیست
هرچند مظنه بعود داشته باشد مگر آنکه یقین داشته باشد و اگر
آلوده بخون باشد احتمال حیض باقیست و ترک عبادت را مستمر
میدارد تا حال او معلوم شود بگذشتن از ده یا غیران بر وجهیکه
میاید مسئله نهم اگر خون حایض از عدد عادت گذشت استظهار
میکند بترک عبادت یکروز یا بیشتر و اقوی در آن وجوبست و تخییر
میان یکروز یا دو یا سه اگر عادت او از هشت روز کمتر باشد و [illegible]

[illegible] اختیار سه روز ساقط است و در زمان حال زاید بر ده نیست
و در صورت تخییر ملاحظه مزاج خود نماید و هر عددی که مناسبتر
است بمزاج او و احتمال حیضیت آن بیشتر است اختیار کند شاید
ولی باشد و بعد از ایام استظهار اگر چیزی از ده روز باقیست و
خون قطع نشد عمل استحاضه در آن نماید و اگر قطع شد بر ایام استظهار
باز گذشت لکن بر ده یا کمتر قطع شد همه خون حیض است پس در صورت
دوم قضا میکند روزه را که بعد از ایام استظهار گرفته است بجهة
بنائی که بر استحاضه گذارده بود و اگر خون از ده گذشت مشهور آنست
که ایام عادت حیض است و از اول [illegible] استحاضه پس
قضا میکند عبادات آنها را [illegible] حیضیت ایام استظهار است
لکن احوط قضای ایام [illegible] در احکام متعلقه بر
حیض و آن شش قسم است قسم اول [illegible]
امر است اول [illegible] دوم و سیم نماز [illegible] وطی [illegible] آنها
از او صحیح نیست و در دو تای اول [illegible] و در سیم
قولی بعد مشروطیت طهارت [illegible] مستحب از آن هست لکن چندان
ثمری ندارد بجهة حرمت دخول [illegible] یا جهل
یا فراموشی حیض و این احکام بعد از پاک شدن هم مستمر بود تا غسل
کند حتی در صوم بنا بر اظهر چهارم دخول در مسجد الحرام و مسجد
رسول صلی الله علیه و آله و مکث در سایر مساجد و گذاردن هر
چیزی در مسجد نه برداشتن از آن بتفصیلی که در جنب گذشت
پنجم تمکین از وطی بتفصیل نسبت بکسی که وطی او با این زن حرام باشد
و بیان آن در قسم ششم خواهد شد ششم و هفتم مس کتابت قرآن
و خواندن سوره عزیمه یا بعض آن بنحوی که در جنب گذشت قسم
دوم واجبات بر او و آن سه چیز است اول غسل بعد از پاک شدن

از حیض یا چیزی که در حکم پاکیست بقصد صلی که در اثنا تمام حایض
گذشت دویم قضاء روزه واجبه که فوت شده است در ایام حیض
شرعی نه نماز مگر دو رکعت نماز طواف که فوت شده باشد بعد از
طواف بقول بعض علما و بعضی ملحق کرده اند نماز زیارت که نذر کرده یا
نفل اراده نماز نمایی معین و حیض در آن اتفاق افتاده باشد و در عبارت
بیند و احوط ست و تامل در آن تا یحال نشده است سیم سجده تلاوت
بنا بر اظهر و اشهر اگر آیه را بخوانند یا گوش بدهد سهواً یا عمداً اگرچه
معصیت کرده بلکه اظهر وجوب نیست بمجرد شنیدن اگرچه گوش نداده
باشد چه در حق او [illegible] قسم سیم مکروهات بر او و آن چهار
چیز است [illegible] باشد یا غیر آن چه دست
و یا باشد [illegible] بلکه در غیر [illegible] احتمالی است که احتیاط در
رعایت [illegible] قرآن مطلقا اگرچه یک آیه باشد علی
الاظهر [illegible] چهارم برداشتن مصحف و
مس [illegible] چهارم مستحبات در حق او و آن
نیز سه چیز است اول [illegible] نماز برای هر وقت نماز فریضه
بقصد قربت نه استباحه نماز و نه رفع حدث زیرا که این وضو رافع حدث
او نمیشود نماز را مبیحه حیض او باقیست هر چند در حالت پاکی
باشد که از حیض محسوب نیست بر وجهیکه بیان آن گذشت دوم رو بقبله
کند و مشغول ذکر خدا شود بقدر نماز و ظاهر است که شرط نه
نیست نشستن در خصوص مصلی بلی اگر عادت او در نماز فریضه
قرار گرفته باشد بر جای مخصوصی احوط اختیار آن مکان است و
الا شاید نشستن بر حصیر یا پارچه که بر روی آن نماز میکرده بهتر
باشد از نشستن بر زمین یا فرش بدون آن و اظهر کفایت مطلق
ذکر است دویم قضای نماز ظهر اگر پاک شده باشد از آخر وقت

آن

آن بقدری که کفایت طهارت و یکرکعت از آن نکند و دو ...
نماز مغرب بنسبت بپاک شدن قبل از نصف شب یا بنصف ...
شستن فرج اگر شوهر اراده جماع با او کند بعد از پاک شدن وقبل
از غسل خصوصاً اگر شوهر او را امر بشستن کند قسم ششم احکام
وارده بر او بملاحظه حیض و طهر در وقت نماز و در آن دو مسئله
اول اگر زن حایض شود بعد از دخول وقت فریضه و گذشتن
مقداری که کفایت کند اقل واجبات نماز را بدو نماز بحسب
حال او از حاضر بودن یا مسافر بودن و سرعت لسان و کندی آن
و غیر اینها یا کوچکترین سورهها و نمازیکه ... واجبست برو
که بعد از پاک شدن قضای آن نماز را ... احوط
بلکه اقوی عدم اعتبار وقت ... مقدمات از طهارت
حدث و خبث وغیر اینها هرچند ... دخول وقت ... آنها
باشد مگر در صورتیکه پیش از وقت ممکن ... باشد
کرده اینجا ظاهر اینست که ملاحظه ... مقدار ... اگر
وقت وفای بآنچه مذکور شد نکند ... لازم نیست
مسئله دویم اگر حایض پاک شد در وقت فریضه بمقداری که
کفایت اداء طهر و یکرکعت از آن فریضه را با مقدمات مابقیه لازمست نماز
واجبست اتیان بآن و اگر مسامحه نمود یا بد قضا کند پس اگر از آخر وقت
بقدر مقدمات غیر حاصله و پنج رکعت مانده باشد ظهر و عصر
هر دو لازمست و اگر کمتر باشد تا یکرکعت بغروب مانده عصر تنها
لازمست و همچنین نسبت بوقت مغرب وعشا قسم هفتم احکامیکه
که وظیفه غیر اوست نسبت باو و در آن چهار مسئله است اول حرامست
بر زوج و مولی و وطی کنندهٔ بشبهه جماع در قبل حایض در صورت
علم انها بحیض و بحرمت وطی حایض و اما با جهل یا نسیان بحیض

پس شبهه در عقاب نیست و همچنین با جهل بمسئله حکم آن [illegible]
باشد بنا بر اقوی بلکه خلافی در آن ندیده ام و حرمت آن نص است و علما
جماعی بلکه ضروری دانسته و حکم بکفر کسی که حلال داند نموده اند
و بدون اعتقاد حلیت تعزیر او را لازم دانسته اند و مشهور آنست [illegible]
که مجتهد صلاح داند و در حکم علم بحیض است خبر دادن زن بحیض
خود مگر آنکه متهمه باشد بنا بر قول قوی و احتیاط در سماع است مطلقا
و اگر ظن بکذب او از قراین باشد نه از اتهام احوط و اولی بلکه اقوی عدم
سماع است و [illegible] بلکه بحیض است حتی بنا بر قول باستحباب
ن بنا بر [illegible] پس اقرب عدم حرمت است و احتیاط
در اجتناب است [illegible] احتمال [illegible] برده و حکم بحیضیت محمول
مسئله [illegible] کفاره است بر زوج و مولی و نحو آنها بجماع
در وقت [illegible] ایشان و همچنین بر زانی با آن
و اظهر [illegible] از حیض آن زن بکذب بنا است
یعنی یکمثقال [illegible] مسکوک و کفایت نمیکند بی سکه
و نه قیمت آن [illegible] بنا بر میسر نشود کفاره ساقط
و در ثلث دویم نصف دینار و در ثلث آخر ربع دینار و اعتبار بزمان
حیض شرعیست که این زن در این خون قرار میدهد هر چه ده روز
باشد یا کمتر و چه موافق باشد با حیضهای سابق او یا مخالف
و اقوی تعدد کفاره است بتعدد وطی هر چند در میان آنها کفاره
دفعه اولی را نداده باشد خواه موافق باشند در کفاره مثل آنکه همه
در یک ثلث واقع شده یا مخالف مثل آنکه هر یک در ثلثی جداگانه
باشد و اقوی در صدق تعدد رجوع بعرفست پس اگر در حال جماع
مکرر آلت را بیرون و درون فورا داخل کند اگر چه در حقیقت متعدد است
لکن عرفا یکی محسوب است مگر آنکه در میان آنها انزالی شده باشد و اگر

جاهل

جاهل به موضوع یا حکم بود در این جماع عالم شده احتیاط فورا بیرون
او بیاید و اگر تاخیر کرد حکم کفاره واجب میشود و مصرف این کفاره فقرا و
مساکین است و کفایت دادن بسه این مستحقین زکوة ثابت نیست و بیک نفر
میتوان داد و بیرون کفاره لازم نیست اگرچه گناه کار است در تمکین و لو
دادن کفاره است بوطی مستقبل نفساء چنانکه احتیاط در آن بکند بنا بر آنه
مطلقا و کفاره در وطی مستحاضه نیست اگرچه حرام دانیم و موقوف
نیست حلیت وطی بعد از پاک شدن از حیض بدادن کفاره مشتمل
حرامست طلاق دادن حایض بشرایطی که در کتاب طلاق مذکور است
و باطل نیز هست مسئله چهارم [illegible] زنان حایض بسیار ناف
وزانو حتی وطی در دبر بنا بر [illegible] بقبل و بعد
از پاک شدن و قبل از غسل [illegible] صا برای غیر [illegible] که شهوت
بر او غالب نباشد و [illegible] علی الاظهر و [illegible] نیست
که بان زوال کراهت شود [illegible] تخفیف
کراهت است و بر حال شرط [illegible] واجب
غسل استحاضه است و خون [illegible] اخری حیض
بیاید و از بکارت و زخم اند و [illegible] و بحیض و نفاس
هم نباشد و تفصیل حیض شرعی گذشت و نفاس خواهد آمد
و بجهة صعوبت ضبط موارد آنها اشاره بموارد استحاضه نیز میکنیم
تا تذکر موارد حیض نیز هم رسد پس میگوئیم خونیست که بیرون آید
پیش از تمام شدن نه سال یا بعد از سن یاس که پنجاه سالست مگر در
قرشیه که معروف در آن شصت سالست و نبطیه هم الحاق بان شده و تحقیق
در مقام دیگر خواهد شد یا در ما بین بلوغ و یاس که بسه روز نیایی
نرسد یا برسد ولکن اتصال نداشته باشد یا بعد از گذشتن ده روز
از ابتداء حیض یا نفاس مطلقا یا بعد از ایام عادت و ایام استظهار

در حق ذات عادت اگرچه امرد و ایام با هم کمتر از ده باشند بشرط آنکه
خون از ده بگذرد که باین گذشتن معلوم میشود که ما بعد انها استحاضه
بوده یا بعد از ایام عادت حیض [illegible] نفاس و ایام استظهار
بعد از آن بشرط گذشتن خون از ده بهمین وجه که الحال دانستی و اگر این دو
برده یا کمتر قطع شوند همه حیض یا نفاس خواهد بود یا بعد از گذشتن
ایام خونیکه دارای شرایط تمیز باشد در حق مبتدئه و مضطربه که خونشان
از ده بگذرد یا بعد از گذشتن ایام عادت خویشان یا همسنان در
مبتدئه بی تمیز [illegible] که آنرا اختیار نموده باشد از اعداد
روایات [illegible] که مختار [illegible] اختیار هفت بود در مضطربه بی
تمیز [illegible] و مبتدئه که نتواند [illegible] با همسن رجوع کند و شرط
[illegible] گفتیم اینکه ده روز تمام
[illegible] نفاس [illegible] و این خون نگذشته باشد یا که
[illegible] ملاحظه این خون را نمود اگر شرایط حیض
داران [illegible] و موافق شدن با عادت یا تمیز یا عدد
روایات [illegible] حیض [illegible] بود و الا استحاضه است بهمان تفصیلی
که در حیض گذشت و حال که شناختی استحاضه را میگوییم عادت زنان
مستحاضه غالبا اینست که پنبه داخل میکنند و خرقه که عوام [illegible]
از آن بدستمال یا لته میکنند بر فرج خود میبندند و خواهی دانست
که این عمل شرعا هم مطلوبست پس اگر خون او بقدریست که باطن پنبه
یعنی اندرونش را که بالا و جوانب اندرون است الوده کند یا فی الجمله
بوسط پنبه یا دو پهلوی آن نفوذ نماید نه زیادتر این استحاضه قلیله
و اگر ظاهر پنبه که طرف زیران و روی خرقه است نیز برسد که همه پنبه
در خون فرو رفته است و لیکن بحدی نرسد که جاری بر خرقه شود متوسطه
است و اگر جاری بر آن شود کثیره است و جمیع احکام مستحاضه باعتبار

ین سه قسم یا بدون خصوصیت آنها در سه فصل بیان میشود
فصل اوّل در تطهیر این سه قسم بالنسبة بنماز مادامیکه
خوف یا المرة منقطع نشده و آن پنج چیز است اوّل آنکه در همه این اقسام
پنبه پاکی بردارد یا آن پنبه را بشوید تطهیر کند و ظاهر فرج را اگر در نشستن
بر دو قدم نمودار است اگر آلوده شده نیز بشوید یا قلیلی از باطن بجهة
یقین بر تطهیر ظاهر دوّم آنکه در قلیله و متوسطه بجهة هر نمازی
حتی نافله علی الاظهر و در کثیره نسبت بنماز صبح و ظهر و مغرب از فریضه‌ها
وضو بسازد و همچنین برای نماز عصر و عشا بنابر اقوی هر چند جمع
کند میان هر یک با فریضه سابقه [illegible] سوّم آنکه هر یک
سعی کنند در عدم تعدی خون [illegible] مثل آنکه [illegible] از آن
ان نیست و این در غیر قلیله موقوفست بمحکم بستن خرقه [illegible]
خواه بقدری بلند باشد که تواند [illegible]
یا دو طرف آن را بچیزی دیگر مثل بند [illegible] اغراق که قرار داشته باشد بر
کمر ببندد و در قلیله هم غالباً [illegible]
بدون بستن خرقه نمیشود بعلاوه [illegible] از کدام قسم آید
و تغییری خواهد کرد یا نه [illegible] موقوفست [illegible] تا آخر نماز
تمشیه واجبست پنجم آنکه در متوسطه برای نماز صبح بعلاوه وضو غسل
کند و همچنین در کثیره بعلاوه غسلی دیگر از آن برای نماز ظهر و عصر و غسلی
برای مغرب و عشا در صورتیکه میان هر دو یا از آنها جمع کند و اگر فاصله
زیاد میان آنها کند ظاهر وجوب غسل دیگر است برای عصر و همچنین
عشا پس پنج غسل میرسد بلی اگر در بین غسل سابق یا بعد از آن خون
نیامد اعاده لازم نیست و در اینجا پنج مسئله است اولی این عمل را که گفته
پاک برداند و خرقه بر آن محکم ببندد استثفاق میگوئیم و وقت آن در قلیله
پیش از وضو است و در جائیکه غسل واجبست بنابر اظهر و امّا نسبت

وضوهای متوسط وکثیره بغسل محتاج باید [illegible]
نیست که در هر یک از وضوی متوسط که بغسل استحاضه است و وقت ان نیز از
وضو نشت و در دو وضوی بغسل در کثیره که برای عصر وعشا است اصلا
استنشاق تازه یعنی نشستن عوض کردنی لازم نیست مگر انکه بجهة فاصله
شدن اعاده غسل کند که حکم ان دو مستحاضه مثل [illegible] وضوهایی
با غسل باشد وان اینست که وضوی صبح را در هر یک از انها و وضوی ظهر
و مغرب را در کثیره اگر بعد از غسل بعمل اورد استنشاقی که بعد از غسل
نموده ظاهر اینست که بعد از وضو لازم نیست و تاخیر ان از غسل تا فراغ (اعاده ان)
از وضو که [illegible] استنشاق بعد از وضو اکتفا کنند مشکل است پس اولی
واحوط [illegible] اما اگر وضو را پیش از غسل کند چنانکه تمام
است [illegible] احوط در این [illegible] است که یک دفعه قبل از وضو و دفعه
دیگر بعد از غسل [illegible] هر دو [illegible] اکتفا بکند دفعه بعد از غسل شود مسئله
دوم [illegible] است بعد از وضو با غسل بطور دیگر
عرف [illegible] کند که [illegible] انها [illegible] پس از اذان واقامه وتعیین قبله
مثل [illegible] بستاره وتطهیر بدن وجامه اگر در انها
نجاستی [illegible] ضرر ندارد بلکه انتظار جماعت نیز زمانی
قلیل نه مثل تطهیر از منی ونحو ان وتعیین قبله بقواعد ریاضیه وطول
دادن اذان خصوصا با دعاها که رسیده واما جمع در کثیره میان ظهر
وعصر ومیان مغرب وعشا پس وجوب ان بر حقیر ثابت نیست لکن
احتیاط در انست پس بعد از فراغ از نماز سابق نو کند وضو بساز اگر
خونی بعد از شروع در وضوی سابق امده باشد واقامه اگر خواهد بگوید
ومشغول نماز شود واگر تاخیر کند غسل را هم اعاده کند با استنشاق
بعد از ان مسئله سیم حصول وصف توسط یا کثرت میان دو وقت
کافیست وشرط نیست حصول ان بعد از دخول وقت نماز حاضر بنابر اقوی

[illegible] بعد از نماز عشا [illegible] منقطع شد
[illegible] یا فی الجمله منقطع شد باید برای نماز صبح غسل کند و اما اگر قبل
[illegible] منقطع بود [illegible] بعد از نماز [illegible] غسل فجر غسلی ضرور
نیست و اما کثیره نیز اگر بعد از نماز صبح تا وقتیکه بخواهد ظهرین را بکند
در اثنای آن زمان حدث کثیره داشت غسل ظهرین لازم نیست و اگر
این حدث بعد از نماز عصر تا وقت اراده نماز مغرب حاصل نشد غسلی
برای آن لازم نیست مسئله هرگاه [illegible] زمانی داشته
باشد که خون منقطع شود بقدری که [illegible] تطهیر و طهارت
کرد واجبست [illegible] وضو [illegible] غسل [illegible] نماز است که
واجبست اختیار آن زمان [illegible] طهارت [illegible] باشد
مگر آنکه وقت نماز با نتظار آن [illegible] شود [illegible] زمانی
نداشته در حال جریان خون [illegible] طهارت [illegible] منقطع شد
و داخل نماز نشد و گذشت [illegible] اعاده
طهارت ظاهر وجوب اعاده [illegible] انقطاع طول
خواهد کشید و داخل در نماز شد [illegible] مذکور ظاهر
وجوب اعاده طهارت و نماز است و اگر انقطاع در بین نماز باشد ظاهر صحت
این نماز است خصوصاً اگر بعد از نماز بفهمد که طول انقطاع بقدر کفایت
بوده مسئله پنجم ظاهر جواز تقدیم غسل مستحاضه بر صبح بجهة کردن نافله
شب و جمع میکند میان آن و فریضه صبح بیک غسل و وضوی متعدد
ولکن نزدیک بصبح باشد که جمع میان آنها صدق کند و احتیاط در
اعاده غسل است برای نماز صبح فصل [illegible]
یعنی شفا یافتن از مرض استحاضه باینکه بالمره منقطع شود و ظاهر وجوب
این غسل است بر هر مستحاضه که اگر خون او منقطع نمیشد غسلی بر او
لازم بود پس در حق متوسطه مخصوص است با نقطاع خون قبل از نماز صبح

[illegible]

اگرچه در شب باشد بشرط آنکه در جزئی از شب باین صفت بوده باشد
و در حق کثیره در هر وقت منقطع شود لازمست ولکن وجوب این غسل
هم بجهة نماز است نه بنفسه و بتقدیر آن بر وقت جایز است و استثنا
لازم نیست و همچنین وضوء برء هم لازمست بجهة نماز مطلقا و اگر انقطاع
بعد از وضو یا غسل و قبل از نماز شد پس اگر بداند که برء است یعنی عود
نخواهد کرد اعاده طهارت کند و در بینست که حکم مظنه حاصله از
ملاحظه عادت خودش در حکم علم باشد و احتیاط هم در اینست و اما با
شک بلکه با مظنه [illegible] عادت نباشد ظاهر اینست که جایز است با آن
طهارت [illegible] لکن بعد از علم بحال ظاهر لزوم اعاده طهارت
و صلوة است اگر در بین نماز [illegible] شود ظاهر صحت نماز است اگر شک
داشته باشد در برء بلکه در بین [illegible] صحت با علم بآن و احتیاط خصوصا
در آخر [illegible] و اعاده بعد از طهارت [illegible] است و در طهارت برئی چه وضو
باشد [illegible] نماید اگر بعد از علم برء باشد
و اگر نداند [illegible] صبر کند اگر پیش از دخول وقت نماز است
و اگر بعد از دخول [illegible] بدهد و بوظیفه مستحاضه عمل
کند پس اگر معلوم شد که برء بوده حاجت بطهارت برء نیست فصل
سیم در محرمات بر مستحاضه است قبل از اعمال مذکوره و آن نماز و طواف
است و قرائت آیه سجده بقول جماعتی کثیره بلکه خلافی چندان در آن ندیدم
پس احتیاط از آن لازمست و جمعی دخول در مسجدین و مکث در سایر
مساجد را هم فرموده‌اند و اظهر جواز است با احتیاط در ترک بلی مکروه
است دخول او در خانه کعبه هر چند بعد از اعمال مذکوره باشد و در
جماع با آن خلافست با قوالی چند و اظهر جواز است با کراهت و احتیاط
شدید در ترک است فصل چهارم در ثمرات اعمال مذکوره بدانکه
غسل برء باعث طهارت و دفع حدث است و همچنین وضوی بعد از برء

و همچنین

وهمچنین وضو و غسلی که بعد از انقطاع است تا هنوز عود نکرده طهارتست
و اما با استمرار خون اگرچه رفع حدث بالمره نمیشود لکن احکام طهارت
هم میرسد پس جمیع امور مذکوره که حرام بود یقینا یا بقول بعضی حال حلال
خواهد بود و تفصیل انچه مدخلیت در حلیت نماز دارد گذشت و اما در
روزه پس شرطیتی در غیر غسل نیست نه در استیثاق و نه در وضو بلی
روزه هر روزی مشروطست بغسل صبح در متوسطه و کثیره و غسل ظهر
و عصر در کثیره نه بغسل مغرب و عشا بنا بر اصح بلی اگر ترک ان نمود روزه
فردا باطل میشود مگر انکه پیش از صبح غسل کند هرچند غسل برو باشد
بنا بر اقوی و اگر بعد از نماز عشا خون [illegible] اگر ثبت دید
ظاهر جواز تاخیر غسل است تا صبح [illegible] از صبح [illegible] ابو صف
قلیله شود یا بر وصف خود مستمر [illegible] لکن باید بجهت [illegible] غسل
کند و ترک ان موجب فساد [illegible] همچنین اگر بعد [illegible] و قبل
از نماز ببیند و اما اگر بعد از نماز [illegible] بعد [illegible] هیچ ترک او
نیست و اگر کثیره باشد حالش مثل [illegible] تا اخیر تا
وقت ظهر نه از نماز ظهر و الا روزه [illegible] حال تمکث
در مسجد بنا بر حرمت پس شرطیت غسل [illegible] سوهم احتمالست
موافق احتیاط و همچنین در قرائت عزیمه و نظیر سینه و غیره در این دو
مدخلیت ندارد و اما در جماع پس احتیاط در رعایت همه است بجهت وجود
قولان خصوصا وضو هرچند قدر یقینی بر فرض حرمت ان همان شرطیت
غسل است نه غیر ان چهارم غسل نفاس است و مراد بان خون ولادتست
نه خود ولادت اگرچه خون نیاید و نه خون پیش از ولادت اگرچه در حال
درد زائیدن باشد و فاصله نشود که ان استحاضه است بلی اگر سه روز
یا بیشتر خون دید و منقطع شد و ولادت پس افتاد تا ده روز از انقطاع
گذشت حیض است و توضیح مطلوب در اینجا بعنف مسئله است و غیره

[illegible] اعدت نماز [illegible] نفاس [illegible] شبهه نیست
است و همچنین انکه با غسل بنا بر بنا بر المهر اشهر نیز اگر در طفل ظاهر
شد [illegible] دان حال [illegible] بنا بر [illegible] ابتداء [illegible]
[illegible] تمام ان خون [illegible] کرا اول وقت نماز تا این
خون [illegible] نماز ولکن مشتر باشد قضا دان نماز واجب نیست و همچنان
[illegible] این عقد را ببستر نکند و اگر بعد از خروج تمام طفل این دا
[illegible] و موجب غسل است مسئله دوم هر چه میان حیض [illegible]
[illegible] [illegible] ما دامیکه روح در ان دمیده باشد و همچنین
[illegible] [illegible] ادمیت بنا بر اقوی بلکه در علقه هم
[illegible] [illegible] خصوصا اگر اجزاء ادمی در ان ظاهر
[illegible] [illegible] ولکن در نطفه جاری نیست مسئله
[illegible] [illegible] لحظه دید و بالمره منقطع شد غسل
نفاس [illegible] [illegible] نفاس است اگر چه قطعه قطعه
باشد [illegible] [illegible] با قطعه مثل انگشت باشد و اما
در [illegible] [illegible] با فاصله ظاهره که صدق تعدد ولادت
شود ظاهر تعدد نفاس است بمعنی که خواهی دانست و اگر دو طفل یا زیاده
متولد شود پس اگر با هم باشند یا در اول خون بنا بر یک نفاس است و اگر
ولادت هر یک جدا باشد خون هر یک نفاسی است علیحده و مشترک
میشوند در قدری از ان مثلا اگر تولد شان بفاصله یکروز نشد و با زده
روز خون دید روز اول مخصوص است بنفاس اول و روز اخر بنفاس دوم
و نه روز وسط محسوب از هر دو است و اگر خون اول پیش از ولادت دوم
منقطع شد ظاهر انقضاء نفاس اولست و اختصاص خون بعد از ولادت
دوم بنفاس دوم مسئله چهارم اظهر و اشهر انست که اکثر یک نفاس
از ده روز بیشتر نیست و کمتر میشود و تفصیل ان اینست که در نفاس عادت

در خود

در خون نفاس نیست بعد و عادت وقتیه در حیض [illegible]
و نه بعادت خویشان و همسنان و نه بعد ده روز بلکه بعادت عدد میکند
حیض و رجوع میشود پس اگر در حیض خود عادت خصوص عادت داشته
باتفاق در دو نفاس یا اختلاف ان و [illegible] ولادتها و همان عدد اگر خون
او منقطع شد هر قدر خون دیده است همان نفاس است یا اگر [illegible]
این بین اتفاق افتاده باشد و اگر از ان عدد گذشت ظاهر اینست که در
اینجا نیز استظهار میکند بیک روز یا دو یا سه بتفصیلیکه در حیض
گذشت که مجموع انها ده و استظهار داده بگیرد پس اگر بعد از استظهار
نیز منقطع نشد صبر کند تا ده روز از اول [illegible] استظهار از قبل
از ده تمام شده باشد پس اگر بر ده یا کمتر از ان منقطع شد همه خون او
نفاس است و اگر از ده گذشت [illegible] عادت او با نفاس [illegible] بنا
بر اقوی نفاس قرار میدهد و [illegible] استحاضه [illegible] عبادات [illegible] ده را
که ترک کرده قضا میکند همانطور [illegible] در حیض گذشت [illegible] اگر خون
مستمر ماند تا ده روز از اخر نفاس [illegible] گذشت [illegible] حیض دید
ان هم بید حیض خواهد بود و اگر [illegible] خون
حیض خود مبتدئه باشد یا مضطربه [illegible] تنها
پس اگر خون انها بر ده یا کمتر منقطع شد همه خون او با پاکی میان ان
اگر پاکی دیده باشد نفاس است و اگر از ده گذشت نفاس او تا ده
روز است و زیاده بر ان استحاضه تا بزمان امکان حیض برسد مسئله
پنجم اگر خون نفساء پیش از ده روز منقطع شد احوط بلکه اقوی
انست که استبراء میکند بنحویکه در حیض گذشت پس اگر پاک است غسل
میکند والا بتفصیلی که در مسئله سابقه عمل مینماید مسئله ششم
ابتداء عادت عدد در معتاده وقتیه و عددیه در غیر او از هنگام ولادت
است چنانکه اشاره شد لکن ابتداء نفاس از زمان خون دیدنست

واخر آن بر فرض استمرار خون همانست که گذشت والا همان وقت
انقطاع است هر چند از اول تا آخر یک لحظه باشد دو وسط عدد ایام
عادت یا وسط ده روز پس پیش و بعد آن که خالی از خون است نفاس
نیست و اگر معتاده بهفت مثلا در وقت ولادت یک لحظه دید و بعد
تا هفتم باز لحظه دید همه هفت روز نفاس است پس روزه که در ایام
پاکی گرفته قضا میکند و اگر سه روز ندید و چهارم و هفتم دید هیچ
یا انقطاع در بین با اتصال آن نفاس و همان چهار روز است و
اگر هیچ ندید تا [illegible] آن وقت اول نفاس اوست پس اگر منقطع
شد همان [illegible] والا تا سه روز دیگر که تمام ده است
بتفصیلی [illegible] عمل بکند [illegible] مگر بعد از هفت روز در نفاس
بودن [illegible] اشکال [illegible] قوی [illegible] پس این زن بی نفاس خواهد
بود [illegible] حیض والا استحاضه است و اگر
احتیاط [illegible] از پیش از تمام سه روز خون
ببیند [illegible] نساء از ترک محرمات و وظیفه
مستحاضه [illegible] استیثاق و وضو و غسل و نماز و
روزه بتفصیلی که گذشت در اقسام مستحاضه و قضاء آن صوم
بعد از پاک شدن و این احتیاط تاکیدش بیشتر است اگر در این صورت
خونی در ایام عادت نیز دیده و منقطع شده باشد و در غیر معتاده
این اشکال نیست بلکه تا ده روز هر خونی ببیند نفاس است به
تفصیلی که در خود هفت روز در حق معتاده بهفت گفتیم مسئله
هفتم نفساء مثل حایض است در آنچه بر او حرام یا مکروه بود بشبهه
و در واجبات و مستحبات نیز بنا بر احتمالی قوی و در کیفیت غسل
و احتیاج بوضو و استحباب تقدیم وضو و جواز تاخیر والله اعلم
بحکم غسل میت است و در اینجا بیان میکنیم احکام متعلقه بمیت را

ادخال

از حال احتضار تا بعد از دفن سوای نماز کردن آنها در جمله ...
دَرَیك مقدمه و پنج فصل و یك خاتمه اَمّا مقدّمه بدانکه جمیع
متعلقه بان کفائیست یعنی ابتداء بر هر مکلفی که مطلع شود بر مردن ...
از آن عمل باشد واجبست و اگر ترك کردند همه مستحق عقاب میشوند لکن
اگر بعضی انرا بروجه صحیح کردند از دیگران ساقط میشود ...
تاکیدش بیشتر است و جمله از انها صحتش از دیگران مشروط است باذن
او و اگر بدانیم مسلمی کرد و ندانیم بروجه فساد بوده حمل بر صحت میکنیم و
اگر شك کنیم در اینکه کسی کرده یا نه میکوئیم نه و اگر علم عادی ... رسانیم
که کرده است هر چند فاعلش را ندانیم ... باو خلاف قسم
احتمالیست قوی خلافا احتیاط ...
لکن بمحض شروع او معذوریم ... و اگر تمام نکرد باید ... کرده
بحال اول برمیکردد و مستحبات ... مستند الا ...
تصریح کنیم باختصاص بعضی ...
تا وقت غسل و در آن سه مسئله ... واج ... شهر
کردانیدن مسلمان محتضر یعنی کسیکه ... باشد
بجانب قبله اگر بجانب نباشد ... برو بوجهیکه
روی و باطن قدمهای او بجانب قبله شود صغیر باشد یا کبیر شیعه
باشد یا سنی هر چند خودش معتقد بوجوب نباشد نه کافر چه حربی
باشد چه ذمی و با اشتباه قبله ساقطاست بلی اگر بعضی از اطراف
معلوم باشد که قبله نیست احوط بلکه اقوی منحرف نمودن از انست
و قدر ثابت از وجوب تا وقت تحقق موتست و لکن احتیاط در باقی گذاردن
تا وقت برداشتن جنازه مسئله دوم مستحبست دوازده امر اول آنکه
گمان خود را بخدا نیکو کند و امیدش برحمت خدا کامل باشد حتی آنکه در
اینحال مضایقه نیست از اینکه رجائش غالب بر خوف باشد دوم آنکه

[illegible] كند با مور نيكو كه بدون ان حق واجبى فوت نشود والا وصيت واجب
[illegible] بود دويم انكه اكر دين بر ذمه او است كه مطالبه نشده است ادا كند
با امكان و با مطالبه مستحق واجب نيست و با عجز او مستحب است ذكر
[illegible] خصوصا [illegible] بر [illegible] ضامن شوند چنانكه مستحب است
ترغيب بوصيت و [illegible] تا نفس اخر شود و تمكن از تمكين هر چند باشد
باشد چهارم انكه اكر نزع و جان بر او سخت شود او را بمصلاى خود نقل كنند
يعنى مكانيكه هميشه [illegible] غالب بايد در انجا نماز ميكرد يا فراشى كه بر روى ان نماز
ميكرد [illegible] با وجود [illegible] وجمع كند و بدون سختى احتياط در تركست پنجم
تلقين كنند او شهادتين را و بهتر انست ذكر كردن وحده لا شريك له
[illegible] وموكد است علاوه كردن تلقين اقرار بائمه
[illegible] فهما سه است ولحوط و اولى و ادا
[illegible] با امكان [illegible] بعد در قلب ششم تلقين كلمات
[illegible] مختلف است و اصح انها اينست لا
اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان الله رب
السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله
رب العالمين [illegible] ان نزديك و قبل از موت و بعد از ان بجهة
بركت [illegible] و الصافات و همچنين اية الكرسى
تا هم فيها خالدون و بعد اية سخره ان ربكم الله الذى تا اخر و بعد سه اية
اخر بقره كه اول ان لله ما فى السموات است تا اخر و بعد سوره احزاب و
[illegible] ميان اية الكرسى و اية سخره بكويد اللهم اخرجها الى رضى منك
ورضوان اللهم اغفر له ذنبه [illegible] وجهلت يا بعد از ان
بكويد اللهم اخرجها منه الى رضى منك ورضوان اللهم لقنه البشرى
اللهم اغفر له ذنبه وارحمه بهتر است و خواندن [illegible] نزد او
[illegible] همچنين تجديد و كفتن لا اله الا الله هشتم انكه نزد او كسى

باشد که دیگری در آنجا باشد و او را تنها نگذارند ششم آنکه بعد از تحقق موت چشمهای
او را بر هم گذارند و همچنین دهن او و طرف زنخ او را ببندند و دستهای
او را اگر جمع شده بکشند بپهلوهای او و همچنین ساقهای او را تا معتدل شود بان
و جامه بر روی او بکشند نهم آنکه اگر در شب بمیرد چراغ در آنجا
روشن کنند و اولی آنست که تا صبح بسوزد هرچند او را بر دارند بلکه اگر
در روز مرده باشد و تا شب بماند نیز چنین کنند یازدهم اعلام مؤمنین
بموت او تا حاضر شوند بجهة تشییع و نماز و غیر آن و ثواب بایشان برسد
دوازدهم تعجیل در تجهیز و دفن او و حرام است [illegible] شب باننظار صبح
نگذارند بلکه در سنت است [illegible] مگر با اشتباه موت او که واجب است صبر کردن تا یقین شود بموت او بظهور
علامات آن چون تغیّر بو و یا [illegible] و کج شدن [illegible]
بینی و پوست روی و فرو رفتن [illegible]
بینی تا سه روز صبر کنند چنانکه [illegible]
مسئله سیم مکروه است حضور جنب [illegible] و حائض
وقت تلقین بلکه ظاهر کراهتست [illegible] بعد
از موت باشد و همچنین داخل کردن آنها او را در قبر و گذاردن حدید
بر روی شکم او و از هر که باشد فصل دویم در غسل و در آن
سه مطلب است اول در غسل دهنده و در آن سه شرط است اول [illegible]
صحیح نیست غسلی که از مجنون یا طفل غیر ممیز صادر شود بلکه ممیز هم پیش از
بلوغ بنابر احوط بلکه اقوی دوم اسلام فی الجمله پس باطلست غسلی که کافر
بدهد خواه حربی باشد یا مرتد مطلقا یا ذمی در صورت امکان مسلم
و با انحصار در ذمی صحیح است بر وجهیکه میاید سیم آنکه اگر میت طفل
کوچک نباشد غسل دهنده او یا مثل او باشد در مرد و زن بودن یا محرم
باشد و توضیح این مطلب بشش مسئله منشود اول جایز است که زن

غسل دهند پسر را که از سه سال نگذشته باشد اگرچه محرم او نباشد حتی در حال برهنگی و کشف عورت آن و بودن مردی که او را غسل دهد و اگر داخل سال چهارم شده باشد حکم بزرگ را دارد و آن بیان میشود و همچنین مرد میتواند غسل دهد و اگر داخل سال چهارم شده باشد حکم بزرگ را دارد دختر را که پنج سال تمام نداشته باشد اگرچه از سه سال گذشته باشد بنا بر اقوی هرچند نامحرم و برهنه باشد مگر با خوف شهوت و اینکه باید بپوشانند و فرقی میان وجود زن و عدم آن نیست در و ... مرد و زن که با هم محرم باشند چه بنسب باشد یا رضاع [illegible] جایز است غسل دادن هر [illegible] او مشروط است که جامه را حایل کند که بدن دیده نشود و [illegible] هرچند [illegible] از نظر و لمس است مگر بعورت [illegible] احتیاط در ترک است اگر ممکن شود که [illegible] جواز است مطلقا سیم جایز است [illegible] هرچند مثل میت میسر شود و بدون [illegible] است که از پشت حایل باشد و احتیاطا [illegible] بدن و مس آن خصوصا عورت چه دخول بزن کرده باشد یا نه دائمه باشد یا منقطعه آزاد باشد یکی از آنها یا بنده و مطلقه رجعیه اگر در عده بمیرد نیز چنین است و جایز است که مولی غسل دهد کنیز خود را اگر بی شوهر و بی عده از شوهر باشد [illegible] ولدی از او نداشته باشد و همچنین عکس آن اگر [illegible] داشته باشد از مولی و الا احتیاط در ترک است هرچند [illegible] جایز باشد چهارم اگر هیچیک از مثل و محرم و زن و شوهر از مسلمین پیدا نشود لکن مثلی از کافر ذمی پیدا شود ظاهر اینست که باید باو تعلیم کنند کیفیت غسل را و وادارند که خود غسل کند و بعد غسل

بدهند و میت قریب [illegible] اسقاط است و نجاستش مانع نیست لکن احتیاط
در آنست که وا دارند که قصد کنند که غسل میدهند چون اطاعت خدا است
نزد مسلمین و در آب کر یا جاری باشد یا بقطره خود ملاقات با
آب آن نکنند و در علاوه کردن نیت امر کنند و حکم در حربی بجا
نیست و اگر قبل از دفن او مثل یا محرم پیدا شود ظاهر عدم وجوب
اعاده است ولکن احوط است بخصم اگر هیچیک پیدا نشود بلکه منحصر
باشد بنا محرم اظهر و اشهر عدم وجوب غسل آن میت است بلکه
عدم استحباب بلکه اقوی عدم جواز و سقوط [illegible] است و تیمم هم
لازم نیست [illegible] شود
بدون نظر و مس اگر میت زن [illegible] شاید
او را که جای تیمم است بلکه مظنون [illegible] صنوی [illegible] در مرد
میت مشروع نیست و ظاهر [illegible] نیست احتیاط
در پیچیدن است در جامه خود [illegible] اگر [illegible] باشد
از مثل یا محرم میسر شد واجبست [illegible] منکر
قبر او را نپوشانیده باشند ششم [illegible] اگر
سه سال تمام ندارد هر مرد و زن [illegible] اند [illegible] اگر
زیاده دارد واجبست که محرم او را غسل دهد و با عدم امکان حلال
اقوی نزد حقیر جواز غسل دادن او است برای مرد و زن و احتیاط در
حفظ از نظر و مس بدن است از عورت و واجبست اما غسل دادن
خنثی دیگر را پس با محرمیت یا طفل بودن میت صحیح است والا اقوی
عدم جواز است با امکان محرم یا مثل و با انحصار او احتیاط در غسل
دادن با خلافست مطلب ششم در میتی که غسل آن لازم است و
شرطست در آن اسلام یا در حکم آن بودن و چهار ماه گذشتن از
انعقاد نطفه آن و شهید نبودن و غسل نکردن در زمان حیوة با امر

ایام با ناباب ان و تغسیل اینها در فصل پنجم بیاید ان شاء الله مطلب
ششم در کیفیت غسل و در ان سه مبحث است مبحث اول در انچه
واجبست در حال غسل و قبل از ان و ان هشت امر است اول ستر عورت
او بجامه خودش یا بشی دیگر دوم ازاله نجاست عارضه از بدن او
و از جامه اش اگر بیرون نیاورند قبل از شروع در غسل با رعایت عدم
در تطهیر ان نجاست معتبر است هرچند بدن طاهر نمیشود تا فراغ از
غسل سوم و چهارم و پنجم غسل دادن باب سدر و باب کافور و باب
قراح و معتبر است [illegible] در اب سدر و عدم زوال اطلاق پس
اگر سدر [illegible] باندک باشد [illegible] که اب سدر نگویند با انسا ئیده بریزند
و قبل از رسیدن [illegible] غسل ده [illegible] نیاری ان اب مضاف شود که
گویند [illegible] برافوی و دندوم اب کافور
بهمان [illegible] دوم و در سوم خالص بودن از سدر
و کافور [illegible] بر نمیگردد باندک و بر اثر نشاید نجس
نیست و [illegible] مضاف نشود پس اگر اب باشد که سدر
و لکن [illegible] دیگر در فاید نزد بعض بسدر یا کافور
باشد مثل خطمی و مشک کافی از انها نیست حتی با تعذر انها و
بر [illegible] کفایت میکند از میتی که غسلی بر ذمه او باشد و اولی قصد
تداخل است با یکی از انها و در سوم شاید اولی باشد ششم ترتیب است
در میان سه عضو بلا شبهه بکیفیتی که در جنابت گذشت و همچنین
میان سه غسل بر وجهی که ذکر شد و ظاهر سقوط ترتیب اعضا است
بفرو کردن او در اب جاری یا کر بیکدفعه عرفیه لکن اگر همه را خواهند
بار تمام [illegible] بعمل اورند باید سه اب باشد که در اول سدر و در دوم
کافور بقدر حصول اسم بریزند یا انکه بعد از فراغ از غسل اول
تتمه اب خالص در ان بریزند که از صدق اب سدر بیرون رود

و بعد از فراغ [illegible] مضمضه [illegible] و بعد از آن غسل با آب [illegible]
کرده شود و آب [illegible] طاهر [illegible] ترتیب در تمام آنست مطلقا
هفتم نیت [illegible] و [illegible] و [illegible] معترض شده [illegible] آنست
کسی که غسل مشتمل [illegible] مرکب از این سه عمل
پس باید نیت پیش از غسل [illegible] کافی نیست بلکه واجبست پیش
از هر یک علیحده و احوط آنست باینکه در اول نیت همه را بکند و
در دوم و سیم تجدید نماید و باید سعی در اخلاص شود و اگر بقصد
اجرت باشد باطلست و بقصد وجوب نمودن امر [illegible]
و نیت رفع حدث و استباحه [illegible] هر چند شدید [illegible]
منصور است و غسل دهنده اگر [illegible] و اگر متعدد
است که هر یک جزئی از بدن را غسل [illegible]
عمل خود لکن ملتفت شوند [illegible]
دیگری باقی اعضا از غسل [illegible]
غسل باشد [illegible]
در آن نیت با کدام است و [illegible]
کسی با بقا دانستی که غسل عبارتست [illegible] بدن
بریختن آب باشد بنحویکه خود از جزئی [illegible] یا بمنتقل
نمودن آب که در بدنست از جائی بجائی بدست یا بآلات یا بحرکت
یا بحرکت دادن عضو که باعث حرکت آن آب شود یا بداخل کردن بدن در
زیر آب یا نگاه داشتن در جائی که آب بران ریخته شود پس کسی
که آب بر بدن میت بریزد اگر [illegible] حصول جریان معتبر در
غسل است بهمین ریختن و شخصی که میت را میگرداند [illegible]
عضو یکه در زیر واقعست آب بان نمیرسد منقلب کند تا [illegible]
آب بریزد که غسل داده باشد این عضو [illegible] شود [illegible]

باداره باشد مثل کسیکه لباس را از بدن کسی دور کند تا انکه سر
خود شوی اب بریزد و غسل کند در اینجا نیت با اب ریزنده است نه
با [illegible] دهنده بدن واگر بعکس باشد که مقصود اول از ریختن
اب این باشد که اب به بدن موجود شود که دیگری بقصد غسل
جاری کند بحرکت دادن یا دست مالیدن در اینجا نیت با او نیست
بلکه با شخصی است که بدن را میگرداند بقصد انکه غسل حاصل
شود بجریان ان ابیکه دیگری ریخته واگر انهم قصد غسل ندارد بلکه
[illegible] رسیدن اب کند تا دیگری بقصد غسل
دست [illegible] نیت با سیم است وازاینجا معلوم میشود
که اگر [illegible] غسل دهند باین نحو که مقصود اول
[illegible] غسل است [illegible] ابتداء ریختن بران جاری میشود
[illegible] نیست که یکبار نیدن اب بران جاری
[illegible] دیگر است که بدست خود اب را
بان [illegible] بقصد عمل خود بنحویکه گذشت
و [illegible] دو نفر از انها هستند طهارت اب با
ب و [illegible] در اباحه مکان والات نیز هست
بلکه در اول دو نیست که شرط صحت باشد و در اینجا پنج مسئله است
اولی اگر سدر و کافور میسر نشود احوط واقوی وجوب سه غسل
باب خالص و ترتیب میان انها بنیت است در اول بجای سدر و در
دوم بجای اب کافور و در سیم بقصد خودش و با تعذر یکی از انها
بجای ان تنها غسل باب خالص میکند واگر قبل از دفن میسر شد
فالاظهر وجوب اعاده هر سه است در فرض اول و همچنین در فرض
دوم اگر عذر در غسل اول بوده واگر در دوم بوده اعاده انرا با ما بعد
میکند واگر دفن شده باشد گذشته است مسئله دوم اگر اب میسر

نشود

شود بنا بر مشهور [illegible] مراعات ترتیب [illegible] و [illegible]
لازم [illegible] اعضا باشد [illegible]
بعضی از آن سه [illegible] تمام [illegible] پس اگر [illegible]
باشد غسل با آب [illegible] لازم است و تیمم از جای [illegible]
پس اگر کافور و سدر نیابد [illegible] غسل بآب [illegible] تیمم [illegible] است
و اگر آب [illegible] تیمم [illegible] لازم است و اگر [illegible]
[illegible]
در آنست که [illegible] تیمم [illegible] غسل [illegible]
[illegible] است و [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
و آب [illegible] احتیاط [illegible]
مسئله [illegible] اگر بدن [illegible] باشد [illegible]
شود که آب [illegible]
[illegible] شود لازم است و اگر [illegible]
کی آب با وجود [illegible]
متفرق شود یا بترسد [illegible]
غسل [illegible] در آن [illegible] مسئله چهارم در غسل میت وضو نه
واجبست و نه سنت بنا بر اقوی بلکه ظاهر حرمت [illegible] بقصد
مشروعیت و مضمضه و استنشاق در [illegible] از سنن غسل [illegible]
در وضو بنا بر اقوی جواز آن مسئله پنجم اگر نجاستی از میت
بیرون آید قبل از دفن لازم است ازاله آن از بدن او خواه در بین غسل یا
بعد از آن و اعاده غسل [illegible] لازم نیست مطلقا بنا بر اقوی
و [illegible] اگر نجاست غیر بول و غایط باشد و اما در بول و غایط [illegible]
احتیاط در اعاده است اگر چه حکم بوجوب آن مشکل است مسئله ششم

در مستحبات غسل میت

در مستحبات غسل و آن هفده چیز است اول آنکه او را بر لوحی چون تخته
چوب یا سنگ مجرا بخوابانند که مرتفع باشد تا محفوظ شود از آلودگی
بمثل خاک و جای پاها پست تر باشد که آب بسهولت جدا شود دوم
آنکه رو بقبله بخوابانند بهیئت حال احتضار و احتیاط در این ترک
نشود چون قول بوجوب دارد و خبری ظاهر در آنست سیم آنکه در
زیر مثل سقفی یا خیمه باشد که مستور از آسمان باشد چهارم آنکه حفیره
حفر کنند در زیر پای او رو بقبله که غساله داخل آن شود اگر گودالی
در آنجا نباشد پنجم آنکه غسل دهنده در جانب راست میت بایستد
ششم آنکه جامه او را از جانب پا بیرون آورند [illegible] سر او که
[illegible] است اگر [illegible] اگر ورثه همه مکلف
باشند [illegible] اولی آنست که در وقت بیرون آوردن
[illegible] باشد که غسل او بر وجه کامل
بعمل [illegible] دن در غسل است و محتاج
بفهم [illegible] جدا کانه علی الظاهر و قبل از
غسل است [illegible] چیزی بر عورتش بپندازند هفتم
آنکه غسل دهنده [illegible] مثل پنبه یا لته مستور کنند هشتم آنکه دو
دست میت را از سر انگشتان تا نصف ذراع سه دفعه پیش از غسل
اول باب سدر بشوید و اولی آنست که سه دفعه پیش از غسل دوم
باب کافور و پیش از سیم باب خالص نیز بشوید نهم آنکه عورت را
باشنان و سدر بشوید دهم آنکه سر و ریش و جسد او را بر غوه سدر
یعنی بکفی که بر روی آب سدر جمع شود بشوید و بتقدیم تمام طرف راست
بر چپ شاید اولی و تکرار سه دفعه ظاهر الحسن باشد و با بشوید
سدر خطمی کافیست و جای این دو نیز پیش از غسل است و اظهر
در ترتیب هر سه همانست که ذکر شد و همیشه بجهة ازاله نجاست

بفهمند

...میته بشست یازدهم آنکه پیش از غسل اول دست را بملایمت بر
شکم او بمالد هرچند حامله باشد بطفل زنده بنا بر اقوی و اگر مرده
باشد مستحب نیست دوازدهم آنکه مفصلهای او را نرم کنند بمدارا
و اگر نرم نمیشود واگذارند سیزدهم آنکه در هر غسله واجب شروع کردن
مقدم دارد تمام طرف راست را بر چپ چهاردهم آنکه هر یک از سه
عضو را در هر غسل سه دفعه بشویند پانزدهم آنکه دست غسل دهنده را
بعد از هر غسل تا مرفق بشویند و بهتر است که ظرفی که از آن آب میریزند
نیز بشویند شانزدهم آنکه دعا بخواند یا بخواند بسیار است مثل آنکه
در حین غسل دادن بگوید [illegible] برای عفو خود
خوبست یا در حال [illegible] اللهم هذا
بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه منه وفرقت بینهما
فعفوک عفوک انشاء الله [illegible]
وظاهر [illegible]
از اغسال [illegible]
مکروهات وان شش چیز است [illegible] در حال
غسل یا پیش یا بعد بنا بر اظهر [illegible] و پای
خود و خلاف احتیاط نیز هست سیم فشردن بدن او و چه مغتسل
و چه غیر آن چهارم چیدن ناخن میت و شانه کردن ریش او
و زایل کردن موی [illegible] یا تراشیدن چه از سر و چه ریش و چه
غیر آنها حتی شارب و عانه هر یک بلند شده باشد واحتیاط دائم
مقتضی ترک است بجهة ظهور بعض اخبار و وجود قول بحرمت
خصوصا در تراشیدن سر [illegible] اگر چیزی از اینها ساقط شد
واجبست که در کفن او بگذارند پنجم غسل دادن با آبیکه با آتش گرم
کرده باشند مگر با ضرورت بتفصیلیکه در آخر مبحث آب گذشت ششم

[illegible] یعنی جمع بول و غائط و باکی [illegible]
[illegible] باشد و احوط ترک [illegible]
[illegible] در تکفین وان واجبات
[illegible] تربیت مسلم یا اطفال ان و عبادتست بنابر اقوی پس بدون
نیت قربت باطلست و اجر ان بسیار است و در خبر معتبر است که هر که
مؤمنی را کفن کند مثل کسی است که ضامن کسوه او شده باشد تا روز
قیامت و مستحب است که در زندگی از برای خود اماده کند و رسیده
که کسی که کفن او [illegible] باشد [illegible] از غافلین محسوب نشود
و هر وقت [illegible] ثواب [illegible] و دران چهار مطلب
است اول [illegible] واجبات ان [illegible] شش است اقل درجه سر وان
[illegible] و [illegible] پس جایز نیست ابریشم محض و
[illegible] انسب [illegible] در حق زن و نیز
[illegible] احتیاط در اجتناب از طلا و مطلا
[illegible] بعد دوان سه پارچه است منزر
[illegible] یعنی لفافه سرتا سری بهمین ترتیب
بنا بر اقوی [illegible] لکن عمل بر اقلست و اگر
هر سه میسر نشود اکتفا میشود بقدر یکه ممکنست پس اگر یکی بالخصوص
باشد همان معین است و اگر یکی باشد قابل هر سه باشد اختیار کند
از ان [illegible] و فای باز اختیار قمیص کند و اگر دو تا میسر شود یکی را
از [illegible] اشکال است و شاید قمیص اولی از منزر باشد
و اگر [illegible] کوتاه باشد سر را بان بپوشاند و هر قدر از پا که بیرون افتد
احتیاط انست که بعلف بپوشاند و در قمیص اولی انست که سر و پا را
بعلف بپوشانند و انکه بر سر یکسان بهمیت از رو پائین را بعلف
کنند و اگر پارچه کوچکی باشد که وفای بلنات هم نکند عورتان را بان

ستر کند این کرباس بهتر است که تکفین بران صادق بکند احتیاطا
الثانیة آنکه بقدر احتیاط بران بپوشانند نه بقصد خصوص کفن
و اگر ممکن نشود تمام سه قطعه پس تا ممکن لازم است بلکه اگر یکی
هم اگر [illegible] ممکن باشد چنانکه بعضی اجزا خواهد شد و اگر
ممکن نشود مگر چیزی که حرام باشد چون ابریشم خالص و غیره و طاهر کفن
با احتیاط [illegible] ستر عورت بپوشند اول الختم بحث سیم در اندازه
آنها اما در طول پس باید بپوشاند از ناف تا زانو و بهتر — تا حد زانو
از [illegible] ساقست و مستحب است از سینه تا بپشت ساق و اولی تا
[illegible] ساقست و در قمیص از دوش [illegible] تا نصف ساق و جایز
تا قدم لکن بشرط اذن شرعی در [illegible] ورثه [illegible] صحیح
شود مثل وصیت یا تبرع وارث [illegible] یا بعد از اذن وارث و [illegible]
و وجود صغیر یا مجنون در ورثه [illegible] شرعی [illegible]
منوط بمصلحت آنها باشد جایز نیست [illegible] احتیاطا
در زیاده است بقدر دیگر که [illegible] بسته شود — از دو طرف
دو طرف آن بیکدیگر محتاج بدوختن [illegible] که قول
بعدم کفایت آن نه در طول و نه در عرض [illegible] مستحب
عرض آنهم بقدری باشد که دو زیبا [illegible] و قلب [illegible] یکطرف
آن بر طرف دیگر بیفتد و [illegible] و قمیص هم در عرض باید احاطه
کنند بحث چهارم در وصف آنها و آنها چهار چیز است اول و دوم
طهارت و حلیت سیم پوشانیدن بشره پس اگر بشره از زیر آن نمایان
باشد کافی نیست هرچند از هر سه با هم مستور شود بنا بر اقوی
چهارم آنکه بسیار رقیق نباشد مثل کرباسهای کلفت مگر آنکه
غیر آن میسر نشود یا میت وصیت بآن نموده باشد بجهة غرض صحیح
که بنظر او رسیده باشد یا کسی تبرعا کفن کند و اما در غیر اینصورت

پس اقوی در نظر حقیر عدم اکتفاء بکمتر از حدّ وسط است هر چند پای
صغیر الجثه در میان باشد خواه ولی آنها مباشر شود یا دیگری
باذن او و بعضی در اجیر و اجنبی را [illegible] دانسته اند اکتفاء بپست تر از پیش
احتیاط در آن بلکه در خود ولی شرعی نیز [illegible] نیست
با حدّ وسط از جای دیگر با امکان لکن اگر بجا آورد این قصد را نمود
تا فارغ شد [illegible] نیست که اعاده تکفین لازم نباشد هر چند
قبل از دفن باشد بلکه در ترک قصد هم محتمل است هر چند اهمیت
در رعایت احتیاط در این باب [illegible] خارج
کردن [illegible] و آن منقطع است یعنی [illegible] حنوط
[illegible] از چهار دهم است اول چیزی حنوط و آن
[illegible] باشد یا غیر آن و [illegible] از
[illegible] الغسل مطلقا مگر حنوط با ترتیب
[illegible] است هر چند کمتر از درهم باشد
[illegible] هفت موضع سجده است [illegible]
[illegible] انسان و غیر آن و در آن بعد از فراغ از غسل
[illegible] پیش از شروع باشد تا بعد از
[illegible] مرده یا قمیص کرده و او پیش از
[illegible] نمودن و احوط تقدیم است بر این دو بلکه بر شروع در
تکفین و اگر ترک شد ظاهر [illegible] ماذا می شکه دفن
نشده است و [illegible] است [illegible] کسیکه در حال احرام مرده باشد و
داخل کردن کافور را در غسل آن لکن اصل غسل دوم ساقط
نیست [illegible] مطلب [illegible] مستحبات این فصل
آن شش نوع است اول آنچه متعلق بکفن کردن است و آن شستن
دست است پیش از شروع در تکفین تا دو مرفق خود دو دفعه

نیست که از ان قاصر باشد و بستن دو پا تا زانو اگرچه بکفن باشد
و جمعی تقدیم غسل بر کفن ساختن را نیز مستحب دانسته‌اند و نزد
حقیر ثابت نیست بلکه بعد از غسل میت جایز است لکن ترجیح آن بر
مبادرت بتجهیز میت واضح نیست نوع دوم متعلق بزیاد کردن
قطعات کفن و آن بر سه قسم است اول مشترک میان زن و مرد
و آن دو قطعه است اول خرقه که ازار ان نیز میگویند که عرض آن نیز
یک وجب باشد یا یک وجب و نصف و احتیاط در موافقت با یکی
از این دو حد است بلکه زیاد و طول آن بقدری که ممکن باشد بستن دو ورک
و دو ران بر یکدیگر بعد از [illegible] و اقل
سه ذراع و نیم است و ظاهر کتب [illegible] حد معینی [illegible]
لکن احوط و افضل آنست که [illegible]
بشکافند [illegible]
با اذن مالک خرقه در شکافتن [illegible]
و نیز [illegible] که احاطه بر دو ورک کند [illegible]
از طرف دیگر خرقه از میان دو پا [illegible] کشیدن
آن و داخل کند از جانب دیگر [illegible] و بر [illegible]
بپیچد بر ورکها و رانها تا هر جا که تمام شد داخل کند از جانب راست
بر [illegible] و لیکن [illegible] از این همین طور [illegible] است بدون داخل
کردن در میان دو پا و وقت آن پیش از پیچیدن مئزر است خواه
بعد از قطعات را نقل کند بسوی میت یا قطعه‌ها را بر ترتیب
روی هم پهن کرده میت را در میان آنها بگذارد دوم لفافه دیگر
بر روی ازار دیگر حبره یمانیه باشد و آن برد [illegible] مخصوص از پنبه
یا کتان و مراد [illegible] از پنبه است و غلط است و بهتر آنست که
عبری باشد و آن جای مخصوصی است از یمن [illegible] قرمز باشد

و بعضی انکار استحباب این زیاده را نموده اند مطلقا و بعضی در حق
زن تنها بآن مستحب دانسته اند که این اوصاف در لفافه واجبه باشد
و این احوط است خصوصاً در زن اگرچه اقوی اول است و اگر زیادتی میسر
نشود در ضابطه اول عمل کنند و باید که حبره در بهشت استحباب
مطلق برد است بلکه با امکان هم شامل برد در لفافه واجبه اولی باشد
از غیر برد قسم دوم مخصوص مرد و آن عمامه است که در عوض زن بعد
مقنعه باشد و باید طول بعضی تکرر نکند و فاکند جهت تمام باحنک
خوبی که مذکور میشود و احوط در کیفیت آن است که وسط آنرا
ته کنند بر سر [illegible] و بر سر جبیند پیچ و بگیرد و طرفین آنرا از زیر
حنک [illegible] بسینه که زن باید طرف راست آن
بر [illegible] چپ [illegible] آن بر راست بیفکنند و ظاهر در وقت
[illegible] لکن اولی است که بعد از پوشانیدن پیراهن
و [illegible] باشد قسم سوم مخصوص بزن و آن سه
قطعه است [illegible] بجای عمامه مرد است و معتبر در از صدق
[illegible] دیگر که از پستان بند میگویند بقدری
که بپشت [illegible] و دو طرف آنرا از پشت گره زنند سیم
نمط و اظهر آنست که پارچه ایست از پشم مبنا فند و ذلک آن سفید
نیست و وجه زینت است و بعضی گفته اند مراد ازار است و نصی
مخصوص ندارد لکن جماعتی کثیره فرموده اند و جمعی انکار اصل
استحباب نموده و ظاهر کفایت مطلق لفافه است اگر نمط میسر
نشود چنانکه در این عصر در این بلاد و احوط ترک است مطلقا
پس بنا بر مختار قطعات کفن زن به هشت میرسد و احتیاط در بعض
است که اکتفا به حبره نماید و احوط از آن ششم است و جمیع این زیادتها
باید از ثلث میت باشد بر فرض وصیت بآنها عموماً یا خصوصاً

یا از ...

یا از مال عاقل بالغ [illegible] زیاد کردن غیر جامه است و از همه چیز است
اول پنبه که در میان دو پای او بگذارند و اظهر اختصاص به زن است (عامه)
و بر قبل زن نه هست بلکه ظاهر استحباب داخل کردن است در دبر و در
قبل زن با احتمال بیرون آمدن چیزی از آنها نه با اطمینان از آن و
احتیاط در ترکست مگر با خروج یا محض احتمال و پنبه قبل بیشتر زنند (با خود)
باشد و حد مخصوصی با آن نگرفته است و آن چیز را بر روی پنبه بنهند
دو تیر جریده تر همراه میت بعد استخوان ذراع و ظاهر کفایت [illegible] موجب
و اولی آنست و تا خشکی نشده او را عذاب نکنند و مندوب است که بعد
هم نکنند چنانکه مستثنا از نقل [illegible] است بگذارند
بر روی پوست بدن از ترقوه [illegible] استخوان دو کودی [illegible] تا
برسد و دیگری را در جانب چپ [illegible] آن موضع اگر [illegible] بر
و زیر لفافه و در صورت فراموشی [illegible] قد [illegible]
و بهر طور بیشتر شود بگذارند [illegible] بر روی
قبر بعد از آن و شاید اگر قدری [illegible]
باشد و بهتر بید و چوب درخت [illegible] نیز
کافیست و پنبه با آن گذاردن [illegible] است که
از نخل باشد و با تعذر آن از سدر و با نبودن آن از بید و با نبودن آن از
هر درختی کافیست و بهتر انار است و اختصاص به مکلف ندارد بلی
احوط در ترکست در غیر شیعه اگرچه رسیده است که برای کافر هم نافع است
سیم آنکه صحیفه اعتقادات خود را در زند کاغذی نوشته و مهر کرده
در طرف راست او با جریده بگذارند و کیفیت نوشتنش را از مصباح (از)
مرحوم شیخ طلب کنند نوع چهارم متعلق به وضع کفن و آن شش
چیز است اول آماده کردن از حلال ترین اموال خود و تهیه و نفس آن
با رعایت تفاوت با وسط یکی از طورهای که پیشتر گذشت سیم [illegible]

[illegible] سینه چهارم [illegible] جریده و نمط پنجم آنکه بعضی سه قطعه فوا[illegible]
ن جامه باشد [illegible] از بدن کرده تا جامه احرام او باشد ششم نو و تازه
بودن اگر چه [illegible] احرام نباشد نوع پنجم متعلق بعمل در کفن و آن
سه امر است اول نوشتن کلمات شریفه در کفن و کلام در آن از سه
وجه است اول مکتوب و قد ربعینی از آن اینست فلان یشهد ان لا
اله الا الله و بجای فلان اسم او را بنویسد و با ذکر کردن اسم پدر نیز
یا نحو فلان بن فلان و صحیحین و خدم لا شریک له خوبست بلکه
افضل [illegible] شهادت بر رسالتست بلکه بر امامت با اسم هر یک
از ائمه [illegible] اکتفاء بذکر اسماء ایشان بدون اشهد
نیز جایز [illegible] پس بستند و در جوشن صغیر بقصد
خصوصیت اشکالست [illegible] ببعضی نظر دارد بلی بقصد مطلق
[illegible] نیست [illegible] قران کلا و بعضا لکن باید
[illegible] حرمت نباشد و اولی اینست
که [illegible] متصل باعضاء شریفه میت
اگرچه [illegible] لکن روایتی دارد از فعل
[illegible] مثلا و ترتیب [illegible] اینست ادعیه
و کلمات فرج در نوشتن بر کفن وجه دوم محل کتابت و قد ربعینی آن
حاشیه ازار است و اقوی شمول لفافه مستحبه و قمیص و جریدتین نیز
هست و در عمامه هم وجهی دارند در زیر ان پیچ و دنباله هم احوط ترکست
چنانکه احتیاط در عدم قصد استحباب بالخصوص است و در غیر لفافه
و اجتناب از مواضعیکه در آنها گمان ملوث شدن باشد وجه سوم آنچه
بان مینویسند و آن مطلق خالی است که ممزوج با آب کنند تا اثر نماید
و مستحب است که تربت مطهره حسینیه باشد اگر کل قبر شریفه میسر
شود و الا استمداد تربت شریفه دکان بر سایر کلها دارد و بر فرض

میسر

میسّر نشدن کلّ انگشت را ترکند و بنویسد و با بعد از آب اکتفا نماید البته
نیست خشک میشود بلکه با بعد از همه اینها ما لیدن انگشت بشکل نوشتن
ظاهر را نمیست و نوشتن بقلم نیز جایز است نه بمداد سیاه دوّم
آنکه خوشبو کنند همه قطعات را بلکه پنبه را نیز بذریره و خلافست
در اینکه طیب مخصوص است معروف باین اسم که در بغداد و حوالی
آن بوده را تراشیده از نی طیب است که از هند میاورند یا مطلق
گردن خوشبو بود و بیست ترجیح اخیر لکن با جمالت آن احتیاط
در ترک ست مگر آنکه الحال او را ذریره گویند و جایز است که کافور
بوینه بپاشند و بجهة دفع [illegible] و بیست ششم آنکه کفن را
بنخهای خودش بدوزند [illegible] نوع ششم [illegible] است و آن
چهار چیز است اوّل اختیار [illegible] مخصوصی [illegible] شود [illegible]
آن بکنند و بهتر از آن [illegible] و از آن
چهار درهم و از آن چهار [illegible] کمتر [illegible]
و [illegible] غسل [illegible]
زن [illegible] و کبیر و صغیر نیست [illegible] نساید [illegible]
بعضی ساییدن بسنگ را [illegible] کردن سر
و سر و ریش و گردن و جای قلاده و دو دوش و سینه و انگشتان
و کف پاها و جمیع مفصلها است و هر چه زیاد آید بر روی سینه بریزد
چهارم مخلوط کردن کافور حنوط بتربت معتد سید الشهدا لکن
احتیاط در اکتفا بنوشتن کفن است با آن و بگذاردن آن در قبر
مطلب ششم در مکروهات و آن ده چیز است اوّل [illegible] دوّم و
تکفین بکتان و بمخلوط با بریشم و بسیاه و مطلق رنگ هم نزد [illegible]
ترکش او لبستن چهار دامستین قرار دادن در پیراهنی که تازه [illegible]
و باکی نیست با ستین پیراهن سابق بجسم بریدن کفن با آهن ششم

نوشتن آن لباسها و همچنین خوشبو کردن آن بدود و بخور و همچنین
مجمره در عقب جنازه بردن اگرچه از مکروهات این مقام نیست
ششم خوشبو کردن آن بدن بغیر کافور و ذریره خواه بمشک باشد
یا غیر آن بنابر مشهور و بر قول بحرمت آن نزد دعوای شهرت شاید
ظاهر بعضی معتبره هست پس احتیاط در آن مهمتست هفتم تر کردن
پنبه که کفن را بآن میدوزند باب دهن و همچنین داخل کردن کافور در
چشم یا گوش میت بنابر مشهور و اقرب نزد حقیر حرمتست در اینها
و در دهن و سوراخ بینی و اولی تحنیط زیر بغل و بیخ ران و عورتست ترك ص
مطلب [illegible] احکام متعلقه بکفن و در آن هفت
مسئله است اول [illegible] زن از اصل مال میت است پیش از دین
و وصیت حتی در صورتیکه [illegible] یا مالی که وفای بآن کند مرهون
یا متعلق حق [illegible] باشد [illegible] صحیح بلکه اگر حق جنایت هم بر آن میت
[illegible] در اخیر در اذن گرفتن از صاحب
حق [illegible] ظاهر آنست که بقدر قیمت حد وسط
معتبر است [illegible] و در قطعات مستحبه کفن و نحو اینها
حتی [illegible] میت صحیح که از ثلث بر میدارند و در
زیاده بر ثلث محتاج باجازه ورثه است دوم کفن واجبی زن اگرچه
مال داشته باشد با شوهر اوست اگر زیاده بر قوت خود و عیال واجب
النفقه و مستثنیات دین بقدر یک کفن داشته باشد و الا در ترکه
خود زن هست و اگر بقدر بعض آن دارد همان بعض را و لازمست
و باقی در ترکه زنست و اگر آن زن با وارث برسد بقدر آن باز واجبست
در کفن او و فرقی نیست میان صغیره و کبیره و مطیعه و ناشزه مملوکه و
حره و در منقطعه اشکالست و احوط الحاقست و الحاق در سایر مخارج
تجهیز واجب از قیمت آب و سدر و کافور بلکه خالی از قوت نیست و اگر

شوهر

شوهر بعد از زوجه و پس از تکفین او بمیرد از مال او بر دارند و اگر زیاده
بر یک کفن نداشته باشد کفن خودش مقدم است و اگر زوجه یا مملوکه
متعدد باشند و با هم بمیرند و کفن بقدر بعض آنها داشته باشد اقوی
قرعه است و مطلقه رجعیه که در عده بمیرد در حکم زوجه است و اگر زن
وصیت بکفن از مال خود نماید و ثلث وفا کند یا ورثه امضا کنند ظاهر
سقوط آن از شوهر است و کفن سایر کسانیکه واجب النفقه هستند در مال
خودشان است و بر منفق لازم نیست و کفن مملوک بر مولی است مگر کنیز
شوهردار و اگر قدری از آن آزاد باشد بقدر آزادی با خودش و بقدر
رقیت بر مولی است و در کفن این دو تا [illegible] مقدم است
سیم اگر از میت مالی بقدر کفن [illegible] و اگر [illegible] شوهر و قا
لازم نباشد پس اگر بیت المال [illegible] باشد که ممکن باشد تکفین
از آن واجب است تحصیل از آن [illegible] زکوة [illegible] سهم سبیل [illegible] است اگر چند
دور نیست از سهم فقرا و بهتر [illegible]
بخودشان یا خود صرف کفن [illegible] شوهر یا
مولای فقیر یا زد میتوان تملیک [illegible] صرف کرده
باشند و همچنین سایر مخارج [illegible] تجهیز [illegible] کفن و غیر
آن پس از زکوة جایز است از سبیل و اگر از اینها نیز میسر نشود بر کسی واجب
نیست لکن مستحب است که مسلمانان تبرعاً او را کفن کنند و اگر نکردند
بیکفن دفن کنند چهارم کسیکه در حال احرام بمیرد تکفین او مثل دیگران
است در پوشیدن سر و صورت ولی حنوط ساقط است چنانکه گذشت پنجم
اگر از میت موئی یا قطعه گوشتی ساقط شود باید در کفن او بگذارند ظاهر
وجوب شستن است ششم اگر نجاستی از میت بیرون آید و بکفن او برسد
ظاهراً و اشهر وجوب شستن است اگر پیش از گذاردن در لحد باشد و
اگر گذارده باشد مقراض کنند آن قطعه را و از قطعه دیگر بجای آن بکشند

نه آنکه بدن او چیزی مکشوف نماند و مستحب است اگر پیش رسیده باشد و بدن
حال بعضی مشود علی الظاهر و اگر بسیار باشد که معرض گردیدن از وجوب
کشف بدن و هتک حرمت باشد ترک کنند و در اینجا اگر شستن در قبر
میسر شود احوط است و بدون آن ساقط اگر میت مفقود شد و کفن باقی
ماند ظاهر آنست که بر میگردد بحالت تا بقیه از ملک مالک یا بیت المال
باز گردد فصل چهارم در متعلقات دفن است و در آن چهار
مقامست مقام اول پیش از دفن و محل دفن و خود دفن و ما بعد از دفن
مقام اول در آنچه امر مطلبست اگر دفن موقوف بر آن باشد و در آن ده
بحث [illegible] است [illegible] و آن پنج چیز است اول ساختن نعش
برای [illegible] برای مرد [illegible] از آن بگذرد ادعای شهرت هم شده است و زن
[illegible] است [illegible] بگذاردن چند چوب در اطراف تابوت
[illegible] یا آنها اگر جثه میت را مستور کنند و
[illegible] که دیوار و سر دارد اگر چه مطلوب از
نعش [illegible] بدور نیست که باز مستحب باشد دوم آنکه
مرد [illegible] چهار پایان کنند سوم آنکه نعش بر زمین
در [illegible] میان [illegible] بدون دویدن چهارم آنکه بگوید بسم الله
وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ
یا بسم الله و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر لی و للمؤمنین پنجم تربیع و آن
بر دو وجه است یکی آنکه چهار طرف جنازه را چهار مرد بگیرند یا آنکه بدوش
میان دو عمود را بگیرند دوم آنکه یک نفر هر یک از چهار طرف را بگیرد
و اکتفا ببعضی اطراف نکنند و این هر طور که خواهد حاصل میشود لکن
مستحبست بطریق مخصوصه که در تعیین آن خلافست و اقوی آنست
که ابتدا کنند بپایه که محاذی دست راست میت است و بر دوش راست خود
بگذارد و بعد بپایه که محاذی پای راستست بر دوش راست و بعد بپایه

محاذی

محاذی پهلوی چپ او باید و سر چوب بعد از آن بر کتف محاذی دست چپ او [illegible]
باشد مثل دور دست آسیا بچرخد دوم در مکروهات آن [illegible] چیز است
اوّل حمل در میت [illegible] تابوت خواه مرد و مرد یا [illegible] زن [illegible]
و در سیّم احتمال حرمت [illegible] نیست واحتیاط در ترک آن همه است
دوّم بلند کردن او در نزد جنازه سیّم جنازه بردن و باکی نیست چراغ
شب واحتیاط در ترک آنست اگر بها [illegible] چهارم آنکه [illegible]
ارفقوا به یا ترحموا علیه یا دست بر زانو بزنند و این خصوص [illegible]
نیست پنجم بسیار تند بردن مگر آنکه خوف [illegible] میت باشد [illegible]
آن در اینصورت اولیست [illegible] الهی [illegible]
واقل آن قدر نیست که این معنی صدق کند [illegible] کل صبر است تا دفن [illegible] و
افضل آنست که نماز هم بکند و [illegible] دعای [illegible]
هم بخواند و ثوابش عظیمست و [illegible]
و آن چهار چیز است اوّل کراهت [illegible] گردد [illegible]
آن و خاشع و فروتن شدن در [illegible]
گویا من مرده ام و از خدا خواسته ام که [illegible]
تقصیر کرده ام و ذخیره برای آخرت نیاورده ام [illegible]
اذکار و استغفار و حضرت ص در وقت تشییع محزون و غمناک بود
و با خود خطاب بطریق حدیث نفس میفرمود و کم سخن میگفتند و سیم
آنکه پیاده برود سیّم آنکه از عقب جنازه یا دو طرف آن برود و ظاهر
[illegible] اولست چهارم صبر است تا دفن [illegible] چنانکه گذشت [illegible]
و طلب امرزش و رحمت برای میت و سؤال ثبات برای او بحث دوم
در مکروهات و آن هفت چیز است اول سواره رفتن مگر بضرورت
و در حال بر گشتن باکی نیست دوم در جلو جنازه رفتن که این اگر حرام
نیست که استحباب تشییع بان حاصل شود لکن نیست بعقب و [illegible]

مرجوحست در جنازهٔ مؤمن راندن زنان پس و [illegible] بعضی اگر
احتمال حرمت داده شود پس احتیاط در ترکست و نیز احتیاط [illegible]
نیست جهر در جنازهٔ شیعه را [illegible] سیم انکه صاحب مصیبت
بدون ردا برود اگر معتاد بردا باشد و همچنین پای را برهنه کردن و اما
صاحبان پس سزاوار است که بعد از دفن تعزیت باشد بعد از [illegible]
مطلق علامتست چون کشودن تحت الحنک در غیر معتاد آن و از
کردن کمر و برهنه کردن پا و خواندن مرثیه [illegible]
و جنایت [illegible] بالکه [illegible] و [illegible]
[illegible] مستحبات [illegible] و [illegible]
اهتمام [illegible] کفت [illegible] ترک [illegible]
و [illegible] ملحق شود [illegible]
[illegible] زنان برای تشییع خصوصا
[illegible] مشاهدهٔ آن مستحب است که [illegible] جنازه را
دید بخواند [illegible] الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد
المخترم [illegible] در شرح [illegible] الله
اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا
وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت و اگر حمد
اول را هم الحاق کند بهتر است و مکروهست که برخیزد جهة جنازه اگر نشسته
باشد مکر بقصد تشییع یا حمل مطلب چهارم در نقل جنازه مکروه است
نقل میت از بلد موت بیلاد دیگر مکر به یکی از اماکن شریفه خواه مدفن یکی
از معصومین علیهم السلام باشد یا بعض اولاد ثابت الاحترام ایشان خصوصا بارهٔ
طیبه قم یا شرافت صلبیه داشته باشد چون مکه معظمه و مزد [illegible]
باد و اگر هتک حرمت میت نشود و اگر شود بعضی نفی استحباب کرده اند بلکه
کلام ایشان اشعار بحرمت دارد لکن میتوان گفت اگر مراد از هتک آن تغیر است

که از لوازم نقل و مسافرت میت است و گشودن بند این هتک ضرر ندارد و
اگر خوف باشد بنا بر همان است پس اگر بعد از دفن کردن این میت حرج
متعارف شرعی میسر نشود بعضا [illegible] ایشان نباید و اگر کمتر از
این است این لازم نیست [illegible] از نقلها است و چنین [illegible] در طریق استشفاع
و التجاء بآن شرف از هتک حرمت محترم نشود چه باشد که در قبر
میشود در این راه بشود و اگر مثل ظهور عفونت و اذیت فاعلم است احتراز
از این بد و بر رفتن و شب بردن و نحو آن میسر است و اگر کسی احتراز نکرد مسامح
او استحباب نقل را ساقط نمیکند مگر آنکه بدون [illegible] میسر نشود در اینجا
استحبابی نیست بلی امر مشکل است [illegible] تا بر صبر بعضی
در مدتی و گذاردن آن در بنا [illegible] شان [illegible] با
تعجیل در بردن بمحل دفن [illegible]
و زیاده گذاردن و گمان حصر مرتبه [illegible] اگر [illegible] که
بیرون آورند استحباب نقل [illegible] و بعضی
باین عمل و در ترک قول آن و اگر [illegible] انفاذ
وصیت و بهتر است که اکتفا کند [illegible] شده بدن
صبر فنعم المطلوب و الا بقدر ضرورت [illegible] بردن
موقوف است بان ترک وصیت بردن نیز نماید و صبر چند روز که [illegible]
سهو شود ضرر ندارد و در اینجا دو فایده است اولی نقل بمشاهد نبی و
ائمه علیهم السلام و لیس با غیره که از مواضع مشرفه هر چند دورتر باشند
و ظاهر افضلیت نجف و کربلا است از مشاهد [illegible] دیگر و ترک یکی از نقل ص
مشاهد بدیگری با دب ترک [illegible] اگر چه [illegible] اشکال نیست خصوصا
بملاحظه بعض مرجحات شرعیه ثانیه نقل بقبر علما و صلحا که متعلق
ببلده موت باشد هر چند بیرون و دور باشد خصوصا در صورت مذکوره
ببعض خیرات افضل است از مقابر مسلمین اگر چه نزدیک باشد

[illegible] انتقال میت بمقبره [illegible] از بهر نقل نبش [illegible] از قبر [illegible] خود مقام دوم
[illegible] دفن [illegible] مردان [illegible] مستحباتست اول در واجبات
[illegible] چهار چیز [illegible] اول آنکه در زمین دفن شود با امکان پس جایز نیست
[illegible] در تابوت ونهادن [illegible] بنیان [illegible] چون عمره
[illegible] بلی [illegible] در بیرد [illegible] کر قرآن برای دفن
[illegible] است علی الظاهر [illegible] کردن در [illegible] ودا
[illegible] تابوت کذاردن [illegible] زمین [illegible] محکم [illegible]
[illegible] از [illegible] حاصل شود ومدفن کسی که در دریا بمیرد
[illegible] در چاه است برای [illegible] کردن آن [illegible]
[illegible] بدون [illegible] میسر نباشد دوم آنکه [illegible] امکان
[illegible] وصیت [illegible] وعدم زیاده
[illegible] ملک خودش مکر با وصیت و
[illegible] اذن [illegible] آنکه [illegible] کفنا [illegible]
[illegible] ستر بدن وحفظ جثه از درندکان
[illegible] خالی بودن از [illegible] میت [illegible]
[illegible] حرمت نبش [illegible] دوم در مستحبات وآن ده چیز است اول
کندن آن بقدر قامت معتدله انسان که اکر چیزی بر روی قبر اندازند
[illegible] شود [illegible] که کودی بیش کردن است وا[illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] که رسید در دیوار متصل بقبله [illegible] قرار
[illegible] طول وعرض میت وا[illegible] نشستن میت وکفایت
[illegible] معلوم نیست هر چند قوتی دارد واین در صورت امکان
[illegible] است واما [illegible] آن مثل آنکه زمین سست باشد یا میت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کردن [illegible] خوف ظهور بو [illegible]
[illegible] افضل است یعنی شکافتن ته قبر وسقفی بر آن کذاردن

بهتر است که از جانب قبله آن بنای کنند از خشت و غیر آن [illegible]
لحد ما مثل برد سیم آنکه خشت بر لحد بچینند تا پوشیده شود و بعضی
مانند آن گل یا کلوخ یا سنگ ریزه تمام بپوشد چند از [illegible]
مثل سنگ و چوب [illegible] قول دارد و احتیاط [illegible]
است و [illegible] ابتدا از جانب سر است [illegible] بیرون قبر است [illegible]
پنجم مربع نمودن آن ششم آنکه بقدر چهار انگشت گشاده از زمین بلند
شود هفتم آنکه لوحی از سنگ یا چوب [illegible]
که اسم میت بر آن نقش باشد [illegible]
ریزه بر روی قبر [illegible]
و افضل مقابر [illegible]
اولی آنست که قبر [illegible]
دن باشد بلکه بعض علما [illegible]
خود و اقارب خود قرار دهد [illegible]
ستیم در مکروهات و آن هشت [illegible]
قرار دهند یا شکسته باشد تا بود [illegible] کردن آن
زیاده بر چهار انگشت گشاده [illegible]
یا بخوان مگر بجهة ضرورتی چون بسیاری رطوبت زمین و احتیاط در
انداختن فرش است از مثل گلیم و حصیر در آن چهارم مالیدن گچ است
بر آن چه در داخل و چه بر روی آن چه در ابتدا و چه بعد از آن [illegible]
و اظهر و آنچه از حضرت کاظم در قبر دختر منقول است حکمت و کیفیت آن
مخفیست و در ابتدا اشد بوده و استثناء بعضی قبور و اهل [illegible]
وجه منبنی ندارد پنجم مالیدن گل بر آن و بعضی از آن [illegible]
نه در ابتداء و استثناء قبور انبیاء و ائمه و امامزادگان و [illegible]
دارد ششم بنا گذاردن قبه یا حجره یا بخوابانیدن بالای آن [illegible]

يا بنهاى مسقفه باشند مگر بر قبور انبيا و ائمه عم و در امامزادگان نزديك
كه صحيح الاعتقاد باشند نيز و جمعى [illegible] علما خلاف احتياط است
و گرفتنى نيست [illegible] بنا آن هرچند بناى نزد بر قبر ديگر بر وجه
كراهت [illegible] باشد [illegible] تجديد بنا شود كه دران قبرى باشد و آن بنا
خراب شده باشد [illegible] بقصد معمور كردن بالاى قبر
و كراهت بنا [illegible] دران جايز باشد و حرامست دفن در زمينى
كه با جهت [illegible] قبر [illegible] معمور بنا شده چه وقف و چه عمران يا
بنا و عمارت [illegible] تجديد قبر بعد از خرابى آن مگر
قبور [illegible] اگر بقاء خرابى و اندراس ما به
مذلت [illegible] بقصد تعظيم شعائر
الله [illegible] مقام ستم در دفن و آن و
در ميت [illegible] مسلم باشد و تفصيل آن در فصل
پنجم [illegible] كافر در مقبره مسلمين بلكه
ظاهر [illegible] مگر در صورت ضرورت و
اگر در مقبره [illegible] ايشان باشد دفن شد بايد بيرون
آورند اگرچه اعضا [illegible] شود بلكه [illegible] مقبره مسلمين نبش آن
نمايند مگر آنكه ذميه حامله باشد بطفل مسلم كه از نكاح يا ملك يا
شبهه باشد نه از زنا و روح دران دميده و بعد مرده باشد كه آن ذميه را
در مقبره مسلمين دفن ميكنند پشت بقبله و در كافره غير ذميه هم ظاهر
چنين است مگر با امكان بيرون آوردن طفل از شكم او اگرچه بشكافتن
باشد پس بيرون آورند و طفل را دفن كنند نه مادر او و در اينمقام نيز
سه بحث است اول واجب در دفن و آن دو امرست اول مستور كردن آن بر
وجهى كه محفوظ شود جثه اش از سباع و بويش از انتشار و قبرش از سهولت
نبش مگر در كسى كه در كشتى بميرد و ميسر نشود نقل بخشكى يا موقوف

دفن

باشد

باشد پس صبر تا زمانی که فاسد شود که در اینجا باید در دریا انداخت بعد از سنگین
کردن آن بمثل سنگی که بر پای آن بندند یا گذاردن در مثل خمره و سر بستن سر
آن و ثانی اولی بلکه احوط است چنانکه احوط بودن آن از کلمات اکثر علما
آن نیز ظاهر است اگر بته آب رود و قرار نگیرد مثل صندوق و [illegible]
که فرو نرود یا زود بر روی آب افتد و اینها باید بعد از غسل و تکفین و نماز
باشد و این ثلث را از ترکه او برمیدارند اگر کسی تبرع نکند. وسیم خوابانیدن
آن بر پهلوی راست بر وجهی که روی او بقبله باشد و سر او بجانب مغرب
و پاهایش بمشرق مگر در سه موضع اول آنکه قبله مشتبه باشد و صبر تا
زوال اشتباه میسر نباشد که در اینجا [illegible] باید
دوم آنکه در چاه بمیرد و نتوان بیرون آورد بدون مثله [illegible]
اینجا هرچه متعذر باشد ساقط است حتی [illegible]
خراب میکنند اگر مباح یا ماذون [illegible]
باشد که نباید بخراب کردن راضی [illegible]
سیم توامی که پشت آنها متصل بهم باشد [illegible]
از یکی از آنها ساقط است بحث دوم [illegible]
اول آنکه جنازه مرد را در زیر پای قبر [illegible] بگذارند بنحوی
که سرش محاذی طول قبر باشد و زن را در جانب قبله قبر نزدیک بآن
بنحوی که عرض آن محاذی عرض قبر باشد دوم آنکه در هر یک از آنها بعد از
گذاردن اندک درنگ کنند و بردارند نزدیکتر بگذارند باز اندک درنگ
و بردارند و بلب قبر بگذارند و از تابوت بیرون آورده داخل قبر کنند سیم
آنکه مرد را سرش مقدم داشته از پایین قبر داخل کنند تا آخر قامت و [illegible]
که متولد شده و زن را بالا و پایین آن را گرفته از پهلوی قبر بیکدفعه داخل
کنند چهارم آنکه زن را بعض محارم او داخل قبر کنند و جماعتی این را واجب
میدانند و بنظر حقیر اقوی است با امکان مگر آنکه زنی داخل کنند [illegible]

اولیٰ است از سایر محارم و بگمان حقیر غیر او باید باذن او کند و بحسب عادت
بعضی نمیتوانند [illegible] مستحب است و مرتبه او را بگیرد و اگر [illegible] محرم میت
نیست او و ولد او را بگیرد و با فقد محرم زنان داخل کنند و با تعدد از صلحا
ایشان اقرب از دیگران و پیر از جوان و دور نیست در خویش اولی از زن و اما مرد نیز
جمعی مستحب دانسته اند که بیگانه داخل کند و بگمان حقیر چنین نیست بلی
مستحب است که شوهر زن باشد و هر که هست باذن ولی او باشد پنجم
آنکه داخل قبر شود با طهارت باشد ششم آنکه سر و پا برهنه کند
و بندها بگشاید هفتم بعد از گذاردن میت در قبر بند و گره کفن را از سر
و پا بگشاید هشتم آنکه [illegible] روی میت را بر خاک بگذارد نهم تکیه دهد زیر سر
از خاک [illegible] دهم آنکه چیزی از تربت مطهره با او در قبر بگذارد
[illegible] چنانکه [illegible] برابر صورت او و [illegible] زیر [illegible] او
[illegible] باشد [illegible] الاحتیاط یازدهم کشیدن جامه بر روی
قبر [illegible] انکه پیش از چیدن خشت بر لحد تلقین شهادتین
و اقرار [illegible] ائمه [illegible] و بهر عبارت حاصل میشود و لکن مستحب
است [illegible] عبارات ماثوره باشد مثل یا فلان و اسم
او را ذکر کند [illegible] و الاسلام دینا و محمد نبیا و علی اماما
و ولیت یک یک را اسم ببرد تا آخر ائمه [illegible] بگوید یا فلان ابن فلان که نام پدرش را یاد
کند اذا سئلت فقل الله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی و القرآن
کتابی و علی امامی تا آخر باز اعاده کند و بگوید افهمت یا فلان فرمود که در
جواب تو منکر [illegible] بگوید الله ربک و محمد نبیک و القرآن کتابک
و علی امامک تا آخر و بهتر آنکه ولی میت خود مباشر تلقین شود اگر نتواند
و جایز است دیگری که تواند بشرط اذن او و علی الاظهر سیزدهم آنکه دهن را نزدیک
گوش او ببرد چهاردهم آنکه دست راست را ببرد و بر شانه او بزند یا در زیر
آن دست چپ را ببرد و بر [illegible] بگذارد و بشدت او را حرکت دهد پانزدهم

انکه

انکه اول او را اصل شنیدن و فهمیدن کند سیم تلقین اگر نکوید یکی از ان اذکار
که خواهد امد روا لیکن خالی از این نه و تکرار در واحد و جمع است ششم انکه
اعاده کند برای [illegible] باد و دفعه و ظاهر جواز اختلافست با [illegible]
مرد ضعیف یکی از این عبارات بکوید و جواز زیاده بودن سایر حقائق
مثل معاد و میزان و غیر اینها هفتم انکه بعد از فراغ در خواندن دعا کند
واقل ان اینست اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ فُلاناً بِالْقَوْلِ الثّابِتِ و بجای فلان اسم او
بکوید و بهتر اینست ثَبَّتَکَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ وَ هَداکَ اللّٰهُ اِلیٰ صِراطٍ
مُسْتَقیمٍ عَرَّفَ اللّٰهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ اَوْلِیائِکَ [illegible]
اَللّٰهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اَصْعِدْ بِرُوحِهِ اِلَیْکَ وَ لَقِّهِ مِنْکَ
بُرْهاناً اَللّٰهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ [illegible] بعضی علما فرموده اند اگر تلقین بلغت
خود میت نماید نیز اولیست [illegible] اگر [illegible]
شرحی نکند و اگر تلقین زن کند [illegible]
اِفْهَمی یا فُلانَةَ بِنْتَ فُلانٍ اِذا [illegible]
از مستحبات دفن انست که بعد از [illegible] تلقین ایة الکرسی
بخواند و بهتر اینست پیش از ان ایة الکرسی [illegible] بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلیٰ
مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ چنانکه بحدیث صحیح [illegible] تلقین اینست که در
اول کفتیم و در انست دست زدن بر دوش راست با اول استعاذه از
شیطان رجیم کند و حمد و معوذتین و توحید و ایة الکرسی بخواند چنانچه
در حدیث صحیح دیکر است و اکر پیش از این یاد کند اسماء [illegible] و صلوات بر ایشان چنانکه
در خبر دیکر است اکمل خواهد بود و اکتفا بحمد و توحید و معوذتین
و ایة بهمین ترتیب نیز رسیده است [illegible] انکه هر که داخل قبر شده از
پایین پا بیرون اید [illegible] در دفن زن بنا بر [illegible] شوهر [illegible] هم انکه بعد
از خروج هر که داخل قبر شده بود هر یک از حاضرین [illegible] بکوید و ارحام پشت
دست خود [illegible] خاک بر قبر بریزد [illegible] اگر از [illegible] مستحبات [illegible]

کرد از او نقل ... و کسوة الحسنا فضل بهر ... است و
مستحبست در اینجا گفتن انّا لله و انّا الیه راجعون و اینکه بگوید ایمانا
بک و تصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله تا بهره زده از آن
[illegible] الحسنه ... و اگر ... اللهم زدنا ایمانا و تسلیما و
از مستحبات همه دعا خواندنست در احوال نزول بقبر و گرفتن میت و داخل
کردن آن بقبر و گذاردن در لحد و بعد از آن و خشت گذاردن بر آن و برون
آمدن از قبر و ریختن خاک بر آن [illegible] آنها با آنچه وارد شده است در اینجا
و غیر است [illegible] و طول آنها مانع از ذکر در رساله
و در [illegible] طالب باشد اخذ کند و از زحمت جستجوی
آنها [illegible] باشد بحث سیم در [illegible] و آن چهار چیز است اوّل آنکه پدر
فرزند خود را داخل قبر کند و [illegible] میت با هم در یک قبر مگر بضرورت
[illegible] و بهتر آنست که افضل را در پیش
بگذارند [illegible] بر خنثی مقدّم دارند و خنثی را بر زن و
پدر را بر [illegible] و مادر را بر دختر [illegible] بر پسر و طفل را
بر خنثی [illegible] میان مرد و زن بدون محرمیت و باشد
[illegible] میان آنها فاصله از خاک بگذارند که شبیه بدو قبر شود بلکه
اولی رعایتست میان مرد و خنثی و میان خنثی و زن و امّا دفن دوم
[illegible] بر کردن قبر [illegible] شبهه حرامست بلکه بر فرض آنکه نبش جنبه ضرر
[illegible] باشد نیز چنین است بنا بر اقوی و سردابهای معروفه جهت اموات
[illegible] قبیل نیستند سیم آنکه از غیر خاکی که از خود آن قبر بیرون آمده
بر آن بریزند [illegible] و چهارم نزول نامحرم در قبر زن بنا
[illegible] حرام بنا شد مقام چهارم در آنچه متعلق است بما بعد از دفن و در آن
سه بحث است اوّل حرامست شکافتن قبر مگر در هفت موضع اوّل آنکه
[illegible] مالی افتاده باشد با قیمت و مال آن راضی بنا آن نشود و [illegible]

دفن میت [illegible] اگرچه [illegible] الرکات [illegible] انکه دفن
[illegible] باشد [illegible] زن [illegible]
[illegible] برون [illegible] اگر با زن
ایشان دفن شد و پیش از پر کردن قبر هم رجوع کرده باشد برون آورد و در
بعد از پر کردن اشکالست و احتیاط در بیرون آوردن ایشانست که
دور نیست عدم جواز در حق آنها و غیر آنها چنانکه جمعی فرموده اند
مگر در کفن مغصوب [illegible] باشد و دور نیست در کفن ابریشم نیز
چنانکه [illegible] باشد [illegible]
با جهت مصلحت [illegible]
ظاهر شد [illegible]
زن و قسمت ترکه بشرط آنکه گمان [illegible] باشد [illegible]
دفن شده باشد [illegible]
همانست که نماز [illegible] اگر سبب
[illegible] ظاهر [illegible]
ان بلکه استحبابست و احوط ترک [illegible] کرده
باشد و [illegible] دفن کرده باشند که واجبست
و [illegible] بجهة نقل [illegible] مشاهد مشرفه بحث دوم در مستحبات
وان [illegible] چیز است اول ریختن آبست بر روی قبر بعد از پر شدن و
سنتست و [illegible] که قبر را پیش روی خود قرار دهند و ابتدا
از جانب سر [illegible] بر وجه اتصال بریزد باطراف قبر تا منتهی شود از
جانب دیگر ببالای سر [illegible] بگذارد که بر وسط قبر بریزد که تا
[illegible] باقیست [illegible] و اختصاص باین حال ندارد بلکه ظاهر
استحبابست هر روز تا چهل روز [illegible] بعد از وفات دوم آنکه خاصه
خصوصا [illegible] نماز [illegible] دست خود را بعد از ریختن

آب بر قبر بگذارند با گشودن انگشتان و فشردن کف خود بگراثر آن در
گل ظاهر شود و بهتر رو بقبله است و اولی و احوط نزد سر میت است
و مستحبست دعا با این خواندن که اصح انها اینست اللهم جاف الارض
عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من
رحمتک ما تغنیه عن رحمة من سواک سیم آنکه بعد از دفن مردم ولی میت
بماند و تلقین کند و بهتر اینکه بعبارتی که خواهد آمد و این تلقین سیم است که
اول در احتضار بود و دوم در لحد و در همه تلقین ثابت نیست و اولی
در این تلقین آنست که رو بپشت او و بقبله باشد و دهان را نزد دست
خود بگیرد [illegible] او بگذارد و بآواز بلند بلکه باعلی صوت
خود [illegible] مشکلست چنانکه از غیر ولی مکروه
او [illegible] که خالی از قوت [illegible] و بعضی از ذکر عبارت ولی یا فلان
ابن فلان یا [illegible] اسم خود و پدرش هل انت
علی العهد الذی [illegible] شهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له [illegible] و رسوله سید النبیین و ان علیا امیر
المؤمنین [illegible] و ان ما جاء به محمد حق و ان الموت حق
والبعث حق و ان الله یبعث من فی القبور و مناسبست یاد کردن
ائمه ع [illegible] یا فلان بن فلان انت علی العهد الذی عهدناک
به من شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر
المؤمنین امامک و فلان و فلان تا آخر ائمه ع و در هر دو [illegible]
که دو ملک میگویند بر گردیم که حجت خود را آموخت و [illegible]
در حق صغیر نیز هست هرچند سؤالی ندارد چهارم تعزیه صاحب مصیبت
و اقلش آنست که ترا ببیند و بهتر اینکه ویرا امر کنی بصبر و تسلی دهی و
ذکر فواید آن وخوبی تسلیم قضا و [illegible] و احسن دعاست مضمون
صادره از ائمه ع است مثل آنکه خدا برای میت تو بیامرزد و ثواب او

برای توبه از نساست و عزیز تر را میکبرد تا عظیم فرماید اجر ترا اعظم
الله اجرک واحسن عزاءک وربط علی قلبک انه قدیر وجعل الله علیک
بالخلف [illegible] ان یکون له قد فعل و امثال این بحسب مقامات
و اشخاص و [illegible] بیش از دفن و بعد از شستن خصوصا بعد از دفن [illegible]
بیشتر است و تا سه روز است و بعد هم جایز است اگر مایه تذکر و تازه
نشود بجهت انکه تا سه روز طعامی برای اهل مصیبت بفرستند همسایگان و خویشان هرچند تاکید بیشتر مطلق ست حتی انکه منسوب
است مصیبت کردن [illegible] اهل [illegible] خود هم خوب نیست
و مکروه هست که صاحب طعام [illegible] ایشان [illegible] استحباب ماتم
تا سه روز است که بنشینند و مردم بجهه تعزیه نزد ایشان بیایند حتی
زنان نزد زنان در صورت [illegible] زیاده [illegible]
و اگر بقصد استحباب باشد حرام است [illegible]
مشتمل بر دروغ و شکایت از خدا [illegible]
زیارت قبور مومنین عموما و با [illegible] بقصد
زیارتست در هر وقت که خواهد [illegible]
بخشنده است و موجب فرح مومنست و در قسم اول مستحبست سلام
بر ایشان عموما بعبارتی که رسیده و بهتر از همه این سه است یکی السلام
علیکم یا اهل الدیار سه مرتبه و بعد رحمکم الله سه مرتبه دوم
السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
سیم که اصح از اندواست السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین
انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله بکم لاحقون و در قسم دوم هفت مرتبه
بخواند انا انزلناه و بهتر آنستکه در حال خواندن دست بر قبر آن مومن
که قصد زیارت او دارد بگذارد و مستحبست که بنشیند رو بقبله
و ادعیه و سور قرآنیه بسیار در هر دو قسم وارد شده یکی آنها دعای

[illegible] الا [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از زمان [illegible]

[illegible] و عقل [illegible]

[illegible] مباح باشد و [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] انشاء الله در مکان [illegible]

[illegible]

احکام [illegible]

[illegible] اگر ممکن باشد [illegible]

بیرون [illegible]

با سعی [illegible] باشد و زنان [illegible] شوند

و اگر میت [illegible] نشود محارم [illegible] که توانند [illegible] شوهر [illegible]

اگر او [illegible] پس اگر

تمام [illegible]

از مسئله [illegible] در موت او باید صبر کنند تا

[illegible] در شکم میت بماند [illegible] علم [illegible] بیرون نماید

[illegible] بکذارند [illegible] زنده [illegible]

نباشد [illegible] اگر میسر شود والا [illegible]

پهلوی چپ او و بعد بخوردن او یا شرآن شرط باطل نیست و مدفوع بدن
بنها چون سایر مواضع است احتیاط در آن اوست و اگر مرده بیرون
آید لازم نیست [illegible] وفاقا هر با شک در موتها و بیرون
لزوم اخراجست مسئله دوم اگر بعض بدن میت یافت شود پس اگر
سینه است یا مشتمل بر سینه در حکم تمام میت است در وجوب نماز
و دفن و اظهر در مشتمل بر قلب نیز همین است و غالبا منفک از سینه
نیست و در غیر اینها اگر تمام استخوانهاست بدون [illegible] از آن منفک
شده که عرفا صدق تمام شود با گوشت یا بی گوشت [illegible] استخوانهاست خواه
عضو تامی باشد چون سر و دست [illegible] لازم است نه
نماز و در غسل قطعه در غایت [illegible] موقوف بر ملاحظه محل است
پس در نصف بالای بدن چون [illegible] است اگر سر نباشد [illegible]
باقی لازم نیست و در مثل یک دست [illegible] خون
موقوف شود احتیاط در غسل [illegible]
از مواضع ان باشد در تکفین [illegible] قطعه است
در موضعی که اگر تمام بود هر سه [illegible] لفافه و ثنا
[illegible] قطعه در موضع دو چون [illegible] در بهای یک
چون سر و گردن و قدم و اگر چیزی از هفت موضع سجده باقی است حنوط
آن لازم است والا لازم نیست و در بعض استخوانهای بی گوشت احتیاط
در همین احکامست و اقوی لحوق بگوشت مجرد است در [illegible] غسل
و تکفین بلی احتیاط در پیچیدن در پارچه است اگر چه در لزوم [illegible] تامل است
مثل الحاق قطعه که از زنده جدا شده باشد بقطعه از مرده در احکام
مذکوره و احتیاط مطلوبست مسئله سیم اگر طفل سقط شود پس اگر قبل
از چهار ماه است چیزی لازم نیست مگر دفن بعد از پیچیدن در خرقه
و اگر بعد است غسل و تکفین واجب و تحنیط هم احوط است مسئله چهارم

گوشت

کیفیت

شهید [illegible] است [illegible] از قسم اول از و بعضی از اقسام مستحسن بنا بر اظهر
کردن معرکه قتال [illegible] بعضی یا کا [illegible] که بر امام خروج کرده علی الاظهر
بمیرند بعد منه انها هرچند مثل سنک یا عصا باشد اگر بافتادن
از بلندی بسبب [illegible] قبل کردن ایشان او را یا احتمالی قوی که قتال ید
[illegible] باشد یا امام معصوم حاضر باشد یا نایب خاص هست بقول جماعت
بلکه دفاع واجب هم بجهة هجوم کفار بر مسلمین در زمان غیبت
بنا بر اظهر [illegible] شهید در اخبار بران شده و مراد بان
شرکت [illegible] غریق و مطعون و مبطون و مهدوم
علیه [illegible] اهل و مال حکم او اینست که اگر
قبض روح [illegible] معرکه یا [illegible] از انقضاء جنگ خواه مسلمی
او را [illegible] بنا بر اقوی غسل و تکفین او
ساقط [illegible] بعد از نماز بر او مگر انکه او را برهنه
کرده باشند [illegible] و تحنیط هم علی الاحوط و اسلحه را
مطلقا [illegible] مگر انکه بخون لش الوده باشد و ظاهر
در مثل کلاه [illegible] کرچه از پوست باشند و ظاهر بعض
و قوی لزوم غسل جنابت و حیض است اگر واجب شده باشند و در غسل
قولی بلزوم هست و ان احوط است بلکه در حیض هم بر فرض تحقق شهادت
زن و اگر فوت او بعینه بعد از اخراج از معرکه یا بعد از انقضاء ان باشد
باید غسل و تکفین نمود هرچند او را زنده ادراک نکرده باشند بنا
بر احتمال قوی مسلم محکوم به رجم یا قصاص را امر میکند امام یا نایب
او بغسل و تکفین بلکه تحنیط هم علی الظاهر پس اگر بهمان سبب بروجه
شرعی کشته شد نماز بر او میکذارند و الا باید اعاده غسل و تکفین
کرد و ظاهر وجوب سه غسل است بر انها و بان کشتن نجس نمیشوند و
مس انها غسل واجب نیست بنا بر ظاهر و در سایر انواع قتل واجب

احکام شهید

عدم

[illegible] احکام رجم و قصاص

اظهر عدم سقوط است واحوط جمع واگر میت ملتبس و مختلط شود میان مسلم
وقتل احتیاط در اعاده است مسئله مشرکی نیست غسل دادن کافر
و نه تکفین و نه دفن آن در مقبره مسلمین بلکه مطلقا بلی اگر کافری
پیدا شود جایز است که مسلم او را در زمین پنهان کند بغیر دفن معهود
بلکه شاید مستحب باشد و فرقی نیست میان حربی و ذمی و مرتد و خوارج
و نواصب و غلاة و نحو اینها و طفلی که نطفه آن منعقد شده باشد
میان دو کافر در حکم اینهاست و اگر یکطرف مسلم باشد ملحق باوست
و همچنین طفلی که از بلاد اسلام بر داشته باشند بلکه شاید زاید که هم
که در آن مسلمی باشد که تولد این طفل از او ممکن باشد و ولد مسلم از
زنا و اما میت مجهول الحال پس اگر در بلاد اسلام یافت شود [illegible] او
لازمست اگر چه خالی باشد [illegible] بلکه برای اسلام [illegible] چون
ختنه و کوچکی ذکر علی الاظهر [illegible] کفر اگر [illegible] او
باشد نه بدون آن و با شک [illegible] اگر
اموات مسلمین که شهید نباشند [illegible] تمیز
دادن اظهر وجوب تجهیز همه است از [illegible] غسل اینها
مس با هم نمود غسل مس واجب است [illegible] باشکه
در میان همین بعض کافر بوده و در مسئله غیر از سه فرقه مذکوره
خلاف است و اظهر و اشهر وجوب غسل است با کراهت در حق شیعه
اگر غسل دهند و سنی معتبر شود و مشهور آنست که بطریقه سنیان
غسل دهند و نزد حقیر مشکل است با امکان غسل بطریقه شیعه
و احتیاط در جمع است اگر معتبر شود و با فرق شیعه دالی شبهه
بطریقه شیعه میدهند و تکفین و حنوط و دفن نیز در همه لازمست
خاتمه در عقد سایر احکام اموات کذشت که جمیع واجبات در حق میت
کفائیست که در ابتدا بر هر مکلف که مطلع شود و متمکن باشد تعلق

و کبیره و اگر [illegible] حامله باشد و ولد هم مستحق میراث هستند و مباشر بعض
بر وجه صحیح [illegible] دیگران ساقط میشود بحال بر آنکه شرط نیست در صحت
آنها صدور یا از ولی میّت اگر مانع از مباشرت او نباشد یا از کسیکه
مانع باشد یا اذن از ولی بنا بر اظهر و اشهر اقوال و اقوی و مشهور
در مراد از ولی آنکسی است که اولی باشد بارث او یعنی میراث و مالش
منتقل بآنکس شود مگر در چهار موضع که وارث بالفعل معتبر نیست
اوّل در حال حضور امام ع که ولایت با او است بنا بر قول معروف که حکایت
اند [illegible] دوم و سیم مجتهد جامع الشرایط و عدول
مؤمنین [illegible] الله [illegible] در زوج که ولایت زوجه
با او [illegible] چند وارث [illegible] زوج منقطعه بنا بر اظهر بلکه اشهر
[illegible] باشد [illegible] ولیست و ولایت او در زن باب
[illegible] هر چند از مولای زوجه باشد بنا بر
اقوی [illegible] بیان او و وارث منقطعه یا مولای
رقیت [illegible] با اذن هر دو و ثالث را و مطلقه رجعیه
تا در عده [illegible] و زوجه را ولایتی با زوج نیست الا
بقول شاذ [illegible] و بعضی یاد کرده اند و وصی در این امور اگر چه اذن
مفید [illegible] اظهر و اشهر خلاف است پس میت اختیار این را ندارد
بلی میتوان که ولی امضاء وصیت میت را نماید اگر وصی را قابلیت
شرعیه باشد و اختیار هر ندا شتن و در وصیت بمباشرت است مثل
واجبات و در دو تلقین آخر بنا بر اقوی پس اگر وصیت کند بخوبی کفن
و کافور یا بنوعی یا فردی مخصوص یا زیاد کردن بعض مستحبات غسل یا غیر
آن یا محل مخصوص یا جای نماز یا دفن و نقل جنازه ببعض مشاهد و نحو اینها
عمل بآن واجب نیست مگر با احتیاج بزیاده بر ثلث میت و عدم امضاء ورثه
مثل سایر وصایا و چون دانستی که مناط در ولایت در غیر چهار مورد

مذکور

مذکور بود از رقیت استثنا شده‌اند و ارحام میت منحصر بسه طبقه است که با
وجود یکی از طبقه سابقه هیچ یک از اهل طبقه لاحقه میراث نمیبرد و هر
طبقه چند درجه است که درجه پیشتر مانع از ارث بعد است مثلا
یک طبقه و درجه سابقه چون کفر یا رقیت یا قاتل بودن او میت را
و مگر اینکه از پدر و مادر که بر عم از پدر تنها مقدمست لهذا اشاره بانها
لازمست پس میگوییم طبقه اولی پدر و مادر میت و اولاد میت است
و اولاد اولاد تا هر چه پائین بروند و درجه اولاد بر اولاد اولاد مقدمست اینها
بر اولاد ایشان و هکذا و طبقه ثانیه اجداد میت و برادر و خواهر و اولاد
ایشان هر چه پائین بروند و درجه [illegible] برادر و خواهر مقدمست و برادر
و خواهر بر اولاد ایشان و [illegible] اولاد ایشان و هکذا [illegible] برادر
و خواهر در یک درجه‌اند و همچنین جد نزدیک با اولاد برادر
و طبقه ثالثه عم و عمه و خال و خاله میت و اولاد ایشان است هر چه پائین بروند
و درجه [illegible] مقدمست [illegible] الا [illegible] باشد
بر اولاد عم و در جمیع طبقات [illegible] اگر وارث
منحصر باشد بیک نفر عاقل بالغ [illegible] بالغ رشید
باشد ولایت منحصر باوست و اگر چند نفر باشند [illegible] باشند
حکم اینها در دوازده مسئله بیان میشود و لکن اگر رحم او متعدد باشند
اهل طبقه بعد را با وجود یکی از طبقه پیش و نه درجه بعد را با وجود درجه
پیش از آن ولایت نیست چنانکه ارث نیست حتی عم پدر و مادری با وجود
عم پدری بنابر اظهر اینکه در ارث بر عکس بود و احتیاط در اذن هر دو است
و بعلاوه آنچه دانستی که هر اهل یک درجه بر هم درجه خود در اینجا مقدم
است پس پدر مقدمست بر پسر و جد پدری بر برادر بنابر اظهر و عم بر
خال و مقدمست برادر پدر و مادری بر برادر پدر تنها و در ارث
هم مقدمست و همچنین برادر مادری تنها هر چند در ارث شریک بوده باشد

باشد از دو جهت بر برادرزاده از یکجهت و عم از دو جهت بر عم از یکجهت و خال
از دو جهت بر خال از یکجهت و همچنین اولاد ایشان و جمله [illegible] مادری با برادر مادری
[illegible] نیست بلکه با پدری [illegible] بلکه با پدری و مادری نیز بنا بر احتمال قرب
لکن احتیاط در تقدیم یکی از اینها است خصوصا و هم بر جد مادری که
در تقدیم ولد یکی از اینها و برادر و جهها بر جد اعلای مادری و در تقدیم جد
اعلای پدری بر برادر احتمال اینست موافق احتیاط و در هم این شبهه است
کما اینکه [illegible] نداشته باشد والا وجود [illegible] خواهد بود
اگر خویش [illegible] باشد [illegible] باشد او قوی است
[illegible] مولی [illegible] کرده باشد آن مولی ولی اوست و اگر
[illegible] است اولاد [illegible] با کسی است که ضامن جریره او باشد
[illegible] او کرده باشد [illegible] که برادر اولاد شود و بر
[illegible] چنانکه مذکور شد هم بهمین ترتیب
است [illegible] و الا با مجتهد جامع الشرایط است
[illegible] عدول مؤمنین با اینکه این قدر و ثابت در
ارث [illegible] در یک درجه جمع شوند مثل پدر با پسر
با مادر با دختر و مثل جد با برادر یا جده با خواهر و مثل عم با خال یا عمه
یا خاله ولایت مخصوص بمذکر است اگرچه در ارث شریکند و همچنین
اگر مادر با پسر پسر یا پسر دختر جمع شوند با آن پسر است و اگر وارث در آن
درجه منحصر بانثی است ولایت با اوست هرچند ذکری در درجه یا طبقه
بعد از او باشد مثل دختر میت اگرچه پسری از پسر یا از دختر یا جد یا
برادری داشته باشد بنا بر اظهر و اشهر و اگر اناث در یک درجه متعدد
باشند ظاهر اینست مثل اجتماع ذکور در یک درجه نیست پس مادر میت
با دختر و بلکه پدری با خواهر هرچند مقدم بود پدر بر پسر و جد بر برادر
بلکه احوط و اولی تقدیم منسوبه اند و طرف است بر منسوبه از یکطرف مثل

خواهر از پدر و مادر یا از پدر تنها بر خواهر مادری و امّا خواهر پدری
مادری بر پدری تنها که شبهه در آن نیست زیرا که ارث مختص باو است
و همچنین است خال عم بر خال و پدری انها بر مادری و از هر دو طرف بر
یکطرف و در اولاد برادر و خواهر و اولاد عم و خال و عمه و خاله هر چند
خالی از نص بالخصوص و از تعرض علما است چهارم غیر شوهر اگر رق باشد
ولایت با او نیست بلکه چند پسر یا چند برادر یا چند عم و هکذا پس مباشرت
یا اذن هر یک از اینها باشد کافیست ششم اقوی اینست که صغر یا جنون
مانع از ولایت بر میت نیست بلی عمل با اذن [illegible] ان صغیر
یا مجنونست یعنی پدر یا جد پدری [illegible] ایشان یکی از
انها بجو یکه وصایتش شامل [illegible] و الا حاکم شرع یا [illegible] از
او چنانکه اگر ولی میت غائب باشد [illegible] اذن [illegible]
تجهیز یا فسادی در آن باشد [illegible]
که امتناع کند از مباشر شدن و اذن [illegible] مجتهد [illegible] لازم [illegible] اگر
فایده نکرد خودش انجام میدهد [illegible] ظاهر
عدم اعتبار مجتهد است یا حضور [illegible] فروض
اگر مجتهد میسر نشود با بعض عدول مؤمنین است و فرق نیست در
مطلق این مسئله میان آنکه تمام یک کامله در درجه او یا عاقل بالغ حاضر
در درجه یا طبقه بعد از او باشد یا نه بلی احتیاط در استیذان از انهم هست
خصوصاً اگر در یک درجه باشد هفتم ظاهر اینست که اعتبار ولی در
نماز میت مخصوص بامامت نیست بلکه در فرادی نیز هست مگر نمازی که
کسی خواهد بعد از حصول نماز صحیح از باب استحباب نماید و مأموم هم
اذنی برای خودش نمیخواهد هشتم اگر ولی میت شرط صحت عملی را نداشته
باشد مثل عدالت در امامت و مثلیت یا محرمیت در غسل دادن باید
کسی را اذن دهد که شرط در او باشد و اگر شرایط در خودش باشد مخیر است

[illegible]

[illegible] و اذن با فضیلت اولی اگر خود اکمل بلکه مساوی است [illegible]
[illegible] یا وکیل [illegible] غیر باشد ترجیح اشکال است مگر
مجتهد عادل باشد که ظاهر ترجیح پیش داشتن اوست در امامت هم
اگر چند ولی در یک مرتبه باشند چون چند پسر یا چند برادر اشکالی نیست
[illegible] از هر یک پس هر کدام مباشر شدند یا اذن دادند کافیست
[illegible] برای امامت مقدم دارند از میان خودشان یا دیگری
[illegible] اگر [illegible] او بقواعد قرائت بحسب لفظ و معنی بیشتر باشد و با مساوات
[illegible] و الاعلم بر مسائل نماز میت بیشتر باشد و در
[illegible] ترجیح [illegible] الشرائط باشد تقدیم او بر مقلد اقرء اولی باشد
و بعد از آن [illegible] یعنی نسبت [illegible] اسلام زیاده باشد علی الاظهر
[illegible] و بعد از آن کسیکه از جهت اسلام باشد با التشبیه باهل
[illegible] باشد و بعد از آن اصبح یعنی خوشروتر
[illegible] بصورت تنازع بلکه مستحب است
[illegible] افضل هم ظاهر استحباب قبول است
[illegible] جامع شرایط امامت بلکه در نسبت
تقدیم او بر سایرین مذکور شد و هم اگر چند ولی مساوی در صفات
مذکوره هر یک خواهند خود مباشر شوند یا هر یک اختیار کسی را
[illegible] نمایند و اتفاق ایشان میسر نباشد ظاهر علاج ما جرا
[illegible] بلکه اقوی در صورت عدم تمکین از تقدیم صاحب صفات مذکوره
[illegible] است یازدهم ظاهر کفایت اذن فحوی است مثل آنکه ولی میت
[illegible] که جامع صفات نیکو بود تو مختاری که هر که را خواهی [illegible]
[illegible] فهمیده میشود که اذن [illegible] خود شریک در مباشرت و عدم کفایت [illegible]
[illegible] قطع برضای ولی باشد دوازدهم اگر غیر ولی بدون اذن
[illegible] تقدم [illegible] واجبات یا امامت یا در تلقین [illegible] ظاهر آنست که مسقط

افضل

وظیفه

وظیفه ... حتی بکند اگر امام اذن دهد نماز مامومین
صحیح ... قول بصحت ... از آنها ... است والله العالم ششم از
اغسال ... غسل مس میت است وآن میشود بر کسیکه مس کند بدن میت
آدمی را اگرچه ناخن باشد نه موی ونه دندان بنابر اقرب بجز آنکه
میت آدمی بعد از سرد شدن و پیش از تمام شدن [illegible] غسل
او بر وجه صحیح خواه کبیر باشد یا صغیر حتی سقط گرچهار ماه [illegible]
نطفه از گذشته باشد خواه میت مسلم باشد یا [illegible] یا کافر [illegible]
نمیشود وجوب غسل مس بدن کافر [illegible] خواه مس
باختیار باشد یا نه و واجب نیست [illegible] شهید [illegible]
کرده باشد [illegible] احکام میت [illegible] کشته باشد [illegible] قصاص
بحد شرعی اگر پیش از موت [illegible] امر امام [illegible]
[illegible] قوی در همه و در اینجا چهار مسئله [illegible] غسل نیست
بعض اعضا موجب سقوط غسل [illegible] عضو [illegible] هر سه
در تمام بدن نشده بنابر اصح دوم [illegible] معهود
بسبب عذر شرعی مثل [illegible] کفایت
در سقوط غسل است بخلاف تمام نکردن اصل آنها گرچه بعذری باشد
حتی با تیمم دادن بدل از کل یا بعض بنابر اظهر سیم واجبست بمس قطعه
که استخوان داشته باشد خواه جدا شده باشد از مرده یا از زنده نزدیک
گوشت تنها اگرچه از میت جدا شده باشد بنابر اقرب واحتیاط در آن
در غسل است و نه بمس استخوان تنها و ناخن و دندان از زنده مطلقا
ونه از مرده مگر در حال اتصال آنها بآن و نه بموی آن مطلقا واحتیاط
در مس [illegible] میت در غسل است چهارم [illegible] غسل [illegible]
حیض است در عدم کفایت از وضو مثل جنابت نوع دوم غسل
مستحب است و آن بر پنج قسم است اول [illegible] فی کتابنا [illegible]

دوم مکانی که بجهة داخل شدن در مکان مخصوص است سیم فعلی که
که بجهة کمال فعلی است که اراده آن دارد چهارم فعلی سببی که قصد و بعضی
باعث استحباب آن میشود پنجم سببی غیر فعلی که استحباب آن بعد از حصول
اثر غیر اختیاری است و قسم اول دو صنف است نهاری یعنی غسل روز و
لیلی یعنی غسل شب اما نهاری پس هفده است اول جمعه و آن
مؤکد است خصوصا در حق مرد چه در حضر و چه در سفر حتی آنکه بعضی
واجب دانسته اند پس احتیاط در عدم ترک است بغیر عذر ممکن و اول وقت
آن طلوع فجر است [illegible] پیش از آن مگر با خوف نیافتن آب
در وقت [illegible] پنجشنبه نه در شب جمعه و آخر وقت
آن ظهر است بنابر اظهر [illegible] قربان باشد افضل است و
مستحب است ... آن اگر ... نموده باشد بعد و اختیار بنابر
اقوی ... روز شنبه و اولا افضل است
نه در شب ... و اگر ممکن نباشد الا انتقد
در پنجشنبه ... اولیت چنانکه اولی بدو قضا
تعجیل ... علی الظاهر و مستحب است و صورت
این غسل بالخصوص و آنکه در حال غسل بگوید اللهم طهر قلبی من
کل آفة تمحق دینی و تبطل عملی و احوط آنست که زیاد کند اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اگر بخواند تشهد نماز را با صلوة بر
آل و بعد بگوید اللهم اجعلنی تا آخر نیز خوب است دوم روز اول ماه رمضان
در هر وقت که خواسته باشد در آب جاری یا ریختن سی کف آب بر سر سیم و
چهارم عید فطر و اضحی از فجر تا غروب بنابر اظهر و احتیاط تا ظهر است
و احوط و افضل پیش از نماز عید و قول بوجوب هم نقل شده و مستحب
است که اول ادر زیر سقف یا دیواری بکند و بگوید اللهم ایمانا بک و
تصدیقا بکتابک و اتباع سنة نبیک و بسم الله بگوید و شروع کند و بعد

نسخه: وسبطل بها

از فراغ

زفراغ بگوید اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ کَفّارَةً لِذُنُوبی [illegible] هول الآخر
[illegible] است اگرچه نصّی ندارد لکن سندی [illegible] که کفّارت
[illegible] نماید ششم و هفتم [illegible] تاکید [illegible] اخیر و اکثر فضیلت
در وقت زوال و جواز از فجر تا غروب در هر [illegible] غسل و احوط
آن قبل از زوال است اگرچه جواز در تمام روز و در بیست [illegible] اهله
[illegible] مشهور بیست و چهارم ذی حجه است و در بیست و هفتم و بیست و نهم
آن نیز قول هست لکن در این دو روز نیز بقصد احتیاط خوب است و قول
در بیست و پنجم در کار [illegible] و با اراده نماز و بعضای مخصوص تاکید
بیشتر است [illegible] مولود نبی ص که بنابر مشهور [illegible] الاول [illegible]
مبعث آن سرور و از دهم [illegible] است بنابر اشهر اقوال
[illegible] اگر بقصد احتیاط [illegible] خصوصیت اول [illegible] است و
[illegible] اوّل و وسط و آخر [illegible]
[illegible] و عید [illegible] در
[illegible] روز [illegible]
ظاهر شود و امّا غسل لیالی پس در [illegible] ماه رمضان
که پانزده شب [illegible] اغسل از همه
بیست و سیم است بلکه در آن دو غسل مستحبّ است که یکی را در اوّل شب
بکند و دیگری در آخر شب و بعد از آن بیست و یکم و بعد نوزدهم و بعد اوّل
و پانزدهم و هفدهم و [illegible] فردهای دهه آخر و افضل در شب اوّل آنست
که در آب جاری کند و [illegible] آب بر سر بریزد که باعث پاکی معنوی میشود
از رمضان دیگر چنانکه مطلق غسل این شب [illegible] میکند [illegible] در
آن مدت و همه در تمام شب جایز و در اوّل شب افضل است و فضیلت
در میان نماز مغرب و عشا نیز [illegible] احتمال آن بر صورت
عروض [illegible] مثل خوف فوت فضیلت مغرب یا قضا شدن نافله آن یا

استغفار صد مرتبه که باز اول نماز کنند و قول بجواز تقدیم بر مغرب شرح بنحوی که
متصل باین باشد نادر و ضعیف است چه جمع افضلیت آن هر چند خبر صحیح
بدان رسیده که بجهة دین وجه قابل معارضه اخبار معتبره کثیره و فتوای
عظیم نیست بلکه شب عید فطر مطلقا احتیاط در آن شب است
در قبل بتقدیم بر مغرب دعا بجا ضعیفتر از سابق است نیست و در قیمته
نجیبه شبهه و اول و آخر آن علی الاظهر نیست و نیمه شعبان احتیاطاً
شب با غسل ... شب قدر نیست و شش است استحباب غسلی
دیگر در شب جمعه ثابت نیست و اما قسم دوم پس برای دخول در بعضی
مکانها است ... حرم ... رسول و مکه و مدینه و مسجد الحرام و مسجد
رسول ... کعبه و برای ... مشاهد ائمه ع ثابت نیست پس قول
بان ضعیف است و در مطلق ... از شریف ضعیف و اما قسم سیم پس
برای ... احرام ... عمره بنا بر اظهر و اشهر و احتیاط
در ... است ... الله و احتیاط در قصد اصل زیارت
است ... زیارت حضرت رسول صلعم و ائمه ع بلکه
سبب ... و امام اول و ستم و هشتم بلکه ... تا
... و ... هر یک از دور و احتمال است قریب و در
بعضی زیارات مخصوصه چهارم و پنجم نماز حاجت و نماز استخاره بکیفیات
مخصوصه که در آنها رسیده و بطور اطلاق ثابت نیست و ظاهر آنست
که نماز بکه بجهة شکایت از ظالم باخوف از آن است مخصوص باز اول است
ششم نماز استسقاء هفتم برداشتن تربت مطهره حسینیه ع بکیفیتی
مخصوصه هشتم سفر ... حضرت بلکه مطلق سفر علی الظاهر نهم
عمل استفتاح دهم قتل ... بنا بر وجهی قریب که کافی در مقام استحباب
و اما الحاق زائده غسل میت یا تکفین ان پس بنظر بهتر [illegible] الی ان ضعیف
نیست و از آن ضعیفتر الحاق هر عمل است که موجب قرب بخدا باشد

وقسم چهارم در شش عمل است اول تا آخر نماز کسوف وخسوف از وقت
انها عمدا اگر تمام قرص گرفته باشد که مستحب است غسل کند پیش از قضا
انها بنا بر اظهر واشهر وجماعتی کثیره قائل بوجوب شده اند با نسبت
ادعاء اجماع ببعض ایشان وظهور چند خبر معتبر نیز البته بر آن
نشود بلکه احتیاط در صورت تقصیر در اداء مطلقا ودر صورت
گرفتن تمام مطلقا نیز در غسل است دوم توبه از معصیت کبیره یا
شبهه وصغیره بنا بر اظهر سیم توبه از ارتداد واسلام از کفر چهارم سعی
بسوی دیدن مصلوب بعد از گذشتن سه روز از صلب او خواه بحق
باشد یا بظلم بلکه دوم ظاهر استحباب [illegible] پیش از سه
روز باشد وشرط نیست که رفتن بعد [illegible] باشد [illegible] تماشا یا
و بدن حاصل شود نیز بدون [illegible] مذکوره غسل [illegible] بنا بر
اظهر مثل آنکه او را ببرند یا [illegible] بعد
نظر کند یا بات قصد برود [illegible] بدون
قصد افتد یا بقصد تماشا [illegible]
چون اداء شهادت یا [illegible] باشد پنجم
کشتن وزغ که حیوانیست مذموم [illegible]
از گناه میشود وغسل را از این باب گفته اند وحق انست که بجهة نفو
معصوم نیست ششم خوشبو کردن زن خود را از برای غیر شوهر که حکم
باستحباب غسل او خالی از قوت نیست وزنا دکردن مستر [illegible] بعد از
پاک شدن آن ضعیف است و هفتم بیخود در سه موضع است اول غسل
مولود بعد از تولد او وقول بوجوب هم دارد دوم شک در جنابت
بجهة دیدن چیزی در جامه خود که منی بودن آن بحد یقین نرسد
یا منی در جامه مشترک که چنانکه در غسل جنابت گذشت سیم زوال عذری
که غسل واجب را بجهة آن ناقص کرده باشد مثل جبیره ونحو آن

باکراه

[illegible] بعضی که احتمال [illegible] باشد و الحاق بعضی موارد دیگر نیز شده که
[illegible] بعضی [illegible] غسلها که ذکر کرده‌ایم استحباب
آنها را از [illegible] ذکر کردیم [illegible] و همچنین [illegible] تمام اقسام
ذکر چهار قسم است اول [illegible] اول [illegible] بعد از دخول وقت است مگر
[illegible] چنانکه گذشت و قسم دوم پیش از دخول [illegible]
[illegible] قسم سوم پیش از فعل و چهارم [illegible] بعد از تحقق سبب [illegible] اظهر
[illegible] غسلهای [illegible]
و اختصاص [illegible] بلکه بقاء اثر [illegible] تا جمعه دیگر
و غسل [illegible] برای تمام شب در اخبار [illegible]
[illegible] در این چهار قسم ظاهر عدم
[illegible] یا علم یا سبب و [illegible]
[illegible] است و [illegible] موارد
[illegible] ثابت شود جواز مقدار [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] چهارم چند غسل از اینها [illegible]
[illegible] در آخر غسل [illegible]
[illegible] اضطرار [illegible] تمام است در
[illegible] فصل اول در سبب انتقال [illegible] است از
[illegible] تیمم [illegible] الاستعمال [illegible] است
[illegible] آب [illegible] طلب واجب [illegible]
از شش مسئله است اول [illegible] آب در نزد خود [illegible]
تفحص کند [illegible] قافله که عبور میکند اگر احتمال دهد که با وجود
[illegible] باشد [illegible] میباید [illegible] یا مزرعه یا قریه
که [illegible] نظر [illegible] با عدم مشقت شدید [illegible]

و بودن امثال اینها طلب کند در زمین نرم یا صاف که در آن پستی
و بلندی یا اشیاء دیگر مانع از دیدن عقب اینها باشد بقدر مثلا
افتادن یک تیر معتدل از تیرانداز معتدل در هوای معتدل و در زمین
سهل بقدری که متجاوز نشود [illegible] تیر بوجه مذکور از هر یک از چهار جانب
خود مگر عقب آنکه تازه نازل شده باشد یا التفات براه در حال حرکت
از آن و کاروان نداشتن حصول اطمینان بآن بعد از مفارقت او والا تفتیش
نیز لازم است مثل تیر [illegible] است و جست با احتمال وجود آن در آنها
و قدرت بر رفتن و در هر طرفی که یقین [illegible] دران تا طلب
ان ساقط است چنانکه اگر یقین [illegible] وجه مذکور
نباشد واجب نیست تعدی کند [illegible] و مشقت [illegible] و وقت
و با ضیق هم احتیاط در آن [illegible] و ظن [illegible] میکند
هرچند با وسعت وقت بنا بر [illegible] جایز است یکبر
کرا از قول و علم [illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible] معتمد
و باشد یا دو عدل اگرچه یقین [illegible] معتبر شود
هرگاه از قول او مظنه حاصل شود [illegible] و جایز نیست اکتفا
بیک عدل است برای قادر بر تفتیش [illegible] باشند یا
بغیر اینها مگر با حصول علم و همین طلب کافی در حق خود تا نیت هست
و مثل عجز است تنگی وقت از تیر در چهار طرف پس واجب است تا
گرفتن در هر طرف که ممکن شود [illegible] نباشد و جایز است تفتیش در
یک طرف میان خود و نایب [illegible] واجب است با عجز خود از اتمام و اگر چهار
طرف مختلف باشند در سهولت و خشونت ملاحظه حکم هر یک را
در جای خود نماید و اگر یک طرف مختلف او صعب باشد احتیاط در دو
دو تیرانداز است دران و اگر شک شود در حصول حد شرعی بازدید
کند تا حد یقین یابد و طلب بیش از [illegible] اگر [illegible]

بدون فاصله عرفیه میان آن و اراده تیمم باشد ظاهر کفایت آنست
بشرط عدم احتمال معتد به در حصول آب با مدن باران یا غیر آن و الا
اعاده کند و اقرب کفایت طلب بعد از دخول وقت است برای هر تیممی
تا آخر الوقت کند و احتیاط در اعاده است در صورت فاصله و فوت
احتمال حصول آب و اگر بجای دیگر برفت ظاهر وجوب اعاده طلب است
و اگر در آخر وقت نمازی طلب کرد و وقت نماز دیگر داخل شد و خواست
فوراً تیمم کند ظاهر اکتفاء بان طلب است و با فاصله و احتمال آب
تجدید کند مسئله [illegible] اگر آب کمی باید که توان بطهارت فاجر رسانید
هر چند [illegible] استعمال و صرف در بعض دیگر باشد با قل
متمما [illegible] مخلوط کردن [illegible] که بعد از امتزاج با هم مطلق شوند
لازم نیست [illegible] وجوب تیمم است هر چند بدل
غسل باشد [illegible] لازم نیست و اگر وضو و غسل
لازم باشد [illegible] نه زیاده و اجب است وضو و تیمم
بدل غسل [illegible] کند و در [illegible] نیست تخییر لکن احتیاط
شدید در اختیار [illegible] بدل وضو و اگر بدن یا جامه که علاج
از پوشیدن آن نباشد نجس باشد بنجاستی غیر معفو عنها و آب بقدر
کفایت آن و طهارت از حدث نباشد لازم است تطهیر بدن یا جامه
کند و تیمم بنابر مختار که طهارت بغساله وارده است جمع میان طهارت (و احوط)
بان غساله و تیمم است و اگر متمکن از عکس باشد یعنی گرفتن غساله وضو
یا غسل و تطهیر نجاست بان باید چنین کند و این در نجاست جامه یا
غیر مواضع وضو نیست و در غیر آن میسر نیست بجهة شرطیت پاکی موضع
وضو و غسل مسئله ستم اگر آب بقدر کفایت وضو و نیست بغیر و خرید
و ثمن آن دارد یا ممکن است تحصیل آب دیگر بثمن آن یا احتمال قوی در
رسیدن آب با بقاء وقت دارد یا بر بقاء آن فسادی مترتب نیست

مثل از غصر و مقاتله و نحو آن لازم نیست نگاهداشتن آن هر چند در وقت
باشد و امّا بدون ضرورت پس ظاهر جواز اتلاف است قبل از وقت مکر
آنکه ذمّه او مشغول بواجب مضیّق مشروط بطهارت باشد که حرام است و
اشکال آن سرایت نمی‌کند بعد از دخول وقت میکند اگرچه تقصیر او
ظهوری نسبت بآن فریضه ندارد و احتیاط در الحاق بتفریط است
بجواز آن فریضه است در حکم قضا و امّا بعد از دخول وقت پس اشکالی در
حرمت آن نیست بلکه دور نیست در ضیق وقت یا وسعت اگر علم یا ظن قوی
داشته باشد بنایافتن آب در وقت بلکه دور [illegible] معا و ضرر آن
و بر فرض صحّت آن ظاهر وجوب [illegible] اگر [illegible] نکرد
و ممکن شد اقاله برضا یا راضی کردن [illegible] معقود او یا بدل [illegible] اگر
هبه جایزه است رجوع کند و یا [illegible] [illegible] شد [illegible] و
نحو آنها صبر کند تا تنگی وقت [illegible]
بلکه مطلقا علی الاحتیاط پس اگر [illegible] [illegible] الاوجب
است تیمّم و نماز و اقوی نزد حقیر [illegible] تمکّن از
آب اگرچه بعد از وقت باشد و اگر در [illegible] مغرب آب را
تلف کرد ظاهر عدم وجوب اعاده عصر و عشا است و احتیاط در تجدید
تیمّم بجهة آنها است و همچنین نمازهائی که عادت داشت که با نماز
ظهر یا مغرب میکرد و اگر آب را در وقت ریخت باعتقاد عدم دخول آن
گناه و قضائی نیست و در عکس آن گناهکار است لکن اگر برای او پیش از تیمّم
ظاهر شد عدم دخول وقت در وقت اتلاف ظاهر عدم وجوب اعاده
و قضا است بلکه دور نیست که ظهور بعد از تیمّم بلکه از نماز نیز چنین باشد
و اشامیدن بدون ضرورت و دادن بغیر که ضرورت نداشته باشد یا
ضرورتش بجهة طهارت از حدث یا خبث باشد نیز از جمله اتلاف است
مسئله چهارم اگر در وقت بگذرد برای مباح و یقین یا ظن داشته باشد

بعد [illegible] از بیماران و متمکن از طهارت با برداشتن آب باشد ظاهر
وجوب [illegible] است [illegible] اگر متمکن از عود است برگردد و الا
تیمم نموده نماز کند و ظاهر وجوب اعاده است خصوصا با یقین
مسئله تیمم اگر داخل شود در وقت با طهارت و متمکن باشد از عدم نقض
آن بدون حرج احوط و اولی نگاه داشتن است و اعاده نماز در صورت
نقض تیمم مسئله [illegible] اگر بیرون رود بجهت اینکه آب در آن نباشد
ضرر [illegible] بل [illegible] باشد و در [illegible] با شکار با [illegible] لیس
اگر [illegible] از [illegible] با [illegible] و متمکن از برداشتن آب نباشد اشکال
در جواز [illegible] و بدون ضرورت باید با امکان برگردد
و بعد [illegible] تیمم [illegible] با [illegible] است و در [illegible] مذکور
[illegible] خصوصا اگر نزدیک باشد و از [illegible]
[illegible] با علم بعدم تمکن از آب در آن
[illegible] ظاهر عدم حرمت و [illegible]
[illegible] دست نیافتن بر آب بوجود [illegible]
[illegible] با مرض یا ضعف بنیه و نیافتن
[illegible] ثمن یا کسی و اجرت معین یا توقف
[illegible] که [illegible] باشد بحسب حال و مال او [illegible]
[illegible] اگر چه چندین برابر باشد یا بودن آب در جای
[illegible] و مشقت شدید در [illegible] و نداشتن مثل دلو و بند
برای کشیدن یا عجز از [illegible] کردن یا اجاره یا خریدن با اجرت و ثمن [illegible]
از اجحاف و عدم تمکن از [illegible] چون شال یا جامه یا [illegible]
هر چند [illegible] کافی [illegible] باشد مگر با ضرورت [illegible] عدم تمکن
از [illegible] آن [illegible] نقصان [illegible] هست یا عدم [illegible]
داخل کردن آن بجهت عدم کفایت [illegible] برای طهارت حتی

بفروختن و تحصیل آن مستلزم [illegible] یا عدم تمکن از گرفتن آب اگرچه خانه نزد او
جهت آنکه مالک آن آب نه دهد مطلقا یا بعوض نه دهد و [illegible]
برای او که ادا کند تمام آن برا و مشقت و موجب مذلت باشد یا بعوض بدهد
اما آن عوض را نداشته باشد و قرض کردن آن هم میسر نباشد یا باشد
اما حصول مالی که ادا دادن قرض نماید نداشته باشد یا موجود باشد یا قدر
بان بالفعل یا بعد از این بجهة نفقه ضروریه خود یا واجب النفقه
یا غیر نفقه او بر وجه شرعی میسر نباشد یا نفقه نفس محترمه که نداشتن
او موجب هلاکت او شود یا غیر محترمه که [illegible] مضرت شود یا
از سفر یا فوات مقصود از قبیل [illegible]
قابل ذبح یا فروختن نباشد یا [illegible] ضرورت [illegible]
باشد و [illegible] الجاره دیگری [illegible] باشد [illegible]
یا [illegible] نزد او باشد و مالک [illegible]
[illegible] باشد بجهة [illegible]
عاجز که صاحب آن مهلت نه دهد [illegible]
آن نداشته باشد نه بکسب و نه بغیر [illegible]
آب باعث وقوع او در رفعه و مسکنت و مذلت سؤال یا [illegible]
یا رسوائی بجهة مطالبه طلبکاران بعنف چون اهل دیوان [illegible]
انها باشد یا ضرورت بان مال هیچ حبه نداشته باشد لکن دادن [illegible]
برا و مال او اجحاف باشد مثل انکه مالک ده و بیست تومان [illegible]
و صد تومان از او بعوض آب بگیرند هر چند که دادن او [illegible]
نشود و اما اگر نه ضرورتی و نه اجحاف باید بخرد اگرچه با ضعاف اضعاف
قیمت باشد حتی هزار تومان در حق مالک چندین هزار تومان [illegible]
حال در خریدن آب کسی و گرفتن نایب و معاون که [illegible]
تکلیف بتحصیل در همه ضرورت یا اجحاف و بدون هر دو اگر اهل

کرد تا آب باقی و تحصیلش میسر است تیمم باطل است امر سیم ترسیدن
از رفتن برای آوردن آب بر تلف نفس یا بعض اعضا یا مجروح شدن
از خود یا نفس محترمه خصوصا مثل عیال و خدم یا غیر محترمه مثل کافر
حربی و مرتد که بسلامت او داشته باشد یا بر ضرب شدیدی که تحمل آن
شاق یا مضر بمزاج او باشد در حق خود یا غیر یا بر هتک عرض خود یا محترمه
غیر آن مگر در بضع زن یا امرد که دور نیست وجوب حفظ آن در هر
انسان حتی کافر یا بر تلف مال خود یا امانت نزد او هر چند این دو کم
باشند مگر مال خود در کمی بحدی باشد که اعتنائی بزوال یا نقصان
آن نباشد [illegible] یا بر مال غیر که تلف یا عیب کردن آن موجب
ضرر [illegible] هر چند مال کافری باشد والا
حفظ [illegible] این ظاهر الا [illegible] هر چند مال مسلمی باشد و نه حفظ
مثل [illegible] آنچه در شرع احترامی ندارد و در
مثل [illegible] و مال هر دو در کار است و فرق نیست
در خوف [illegible] بلکه شک در مثل نفس و عرض و مال
بسیار [illegible] بنا بر عسر و مشقت باشد و نه مبنای آن
خوف از [illegible] از کوه یا شکستن مال و پاره شدن و
نحو اینها بلکه مجرد جبن بالطبع که موجب خوف از زوال عقل یا بیهوشی
یا حد [illegible] باشد یا از شدت آن در تحمل حرج و مشقت باشد
و ترس بر حبس خود یا مطلبا یا بجهتی که عاجز از ادا و اثبات عجز باشد
ظاهر نیز چنین است و همچنین بر قصاص اگر در رفتن امید عفو از آن
باشد بنا بر احتمالی قوی و در جمیع اینها شرط نیست عدم قدرت بر فرستادن
نایبی که این ترسها را در حق او نداشته باشد والا واجبست فرستادن
امر چهارم تنگی وقت از تحصیل آن بحدی که اگر تحصیل را در وقت خود
درک نکند یا از استعمال آن یا بر حد بنا بر اظهر و اشهر نیز رعایت

ضرورت ۶

ششم

دفع

وقت را بر طهارت مائیه مقدم دارد هرچند عمدا تاخیر تیمم یا استعمال نموده تا ضیق وقت بلی ظاهرا بخصوص وجوب قضا نیز هست امر پنجم ضرورت اب موجود بجهة دفع عطش حاصل در زمان حال یا مخوف بعد از ان یا قطع یا مظنه بعدم حصول اب دیکر یا لذ یا شك مقرون ببعض امارات مثل تجربه یا اخبار مطلعین خواه خود نفس در تحمل ان عطش باشد یا مرض یا باطل شدن بعض قوی چون باصره [illegible] یا سامعه یا مشقت شدید چه در حق خود یا نفس محترمه مطلقا یا غیر محترمه که خود مثل تشنه یا شامیدن او متضرر شود مطلقا و [illegible] اشکال [illegible] عدم وجوب حفظ النفس بدون ضرورت و الحق [illegible] فرودن تیمم است بعد از [illegible] اب [illegible] حیوان محترم هرچند از غیر باشد که تلف یا مرض ان متضرر [illegible] اب محتاج باشد دران صغر [illegible] لکن با [illegible] بیع یا فروختن یا ذبح کردن یا [illegible] و [illegible] غیر محترم چون خنزیر و سکهائی که معا [illegible] صحیح [illegible] واکر اب نجس باشد که در دفع عطش [illegible] واکر مالك اب بمیرد و همراهان [illegible] داشته باشند ظاهر جواز اشامیدن ان یا کرفتن عوض ان بذمه و تیمم دادن میت است امر ششم خوف از استعمال اب بر جان یا بدن خود یا حصول مرض یا شدت مرضی که دارد یا طول کشیدن یا مشکل شدن علاج ان خواه از عفونت یا سردی یا کرمی اب باشد یا هوا یا لطافت کوشت و ضعف بنیه یا قروح و جروح که در کشودن یا شستن اطراف ان خوف بران یا بر خود یا اطراف باشد از حدوث یا شدت ان و خواه نه خوف از شستن خود زخم بر خود یا اطرافش بنا بر اقوی دونیا که در فرض تیمم میشود بخوبیکه در مسئله جبیره کذشت چه در غسل و چه در وضو

مبتلا بجایی مستعمله است و لکن اگر دفع خوف ممکن باشد بگرم کردن آب
یا سرد کردن یا رفتن بحمام یا در هوای معتدل یا نشستن یا پوشانیدن اجزاء
بدن بجایی و داخل کردن هر عضوی که فارغ از آن شده در زیر لباس یا خشک کردن
بدن در غسل مثلا و در وضو بطوریکه موالات زایل نشود هرچند
یا پوشیدن بعض آنها بمعنی یا اجزای یا خوابیدن بنحویکه انجفاف نباشد
در [illegible] یا احراز آنها اگرچه لبساً باشد بنحویکه گذشت واجبست
تحصیل آنها و تیمم جایز نیست و تیمم صاحب جبیره اگر تواند چشم و
اطراف آن [illegible] واجبست والا ظاهر وجوب تیمم
است [illegible] احتیاط در جمع است ششم مرض موجود با خوف
اگر [illegible] قرحه جرح [illegible] باشد مانع از استعمال آبست و اگر کم باشد
مثل [illegible] یا زکام [illegible] دندان و مانند اینها مانع نیست مگر
در صورتی [illegible] عادت جاری بر تحمل و عدم اعتنای باینها
[illegible] در حد اینها بنا بر عدم گذارد
واجب [illegible] چهارم شین یعنی زبری و خشونت
در [illegible] شقاق و ترکیدن و خون آمدن بلکه بدون
آن [illegible] یا سوزش که تحمل آن شاق و خارج از عادت
باشد مانع از طهارت مائیه است مگر با امکان اصلاح آب یا هوا یا
بدن هرچند بتجربه کردن فی الجمله باشد و الا مانع نیست و در صورت
شبهه احتیاط بجمع مطلوبست بخصوص معیار در خوف بر مظنه است
خواه حاصل شود بتجربه خود یا دیگری یا قول اهل خبره هرچند فاسق
یا کافر یا صبی ممیز یا زن باشد و با نبودن امارات نیز اعتبار بظن
است و با شک موجب خوف احتیاط مطلوبست امر هفتم آنکه از استعمال
آب بخوبی مبتلا شود که بحسب عادت متحمل آن نشوند هرچند خوف ضرر
و عاقبت نباشد خواه بالمرّه از شدت سرما باشد یا گرما چنانکه

در بعض تنها ها واقع میشود اگر عذر آن مستمر نشود یا از کثرت حرج [illegible]
در بدن چنین مشقتی در شستن حوالی آنها باشد چنانکه در وجهین
گذشت فصل دویم در غایات تیمم و در آن سه مسئله است
اولی مشروع است تیمم برای هر نمازی چه یومیه باشد یا غیر آن واجب
باشد یا قضا یا شبه فریضه یا نافله راتبه یا غیر آن حتی مستحب یعنی آنکه
سببی نداشته باشد مثل دو رکعت نماز که شخص رغبت با آن نماید در
وقت و برای هر چیزی که طهارت مائیه بران واجب است شرعا یا شرطا
و باعث اباحه آن میشود نزد جمع از اصحاب حتی مس [illegible] و دخول در مساجد
و طواف بنا بر اظهر و اشهر در صورتیکه [illegible] باشد
پس منافاتی با وجوب مسارعت [illegible] مظنه از زوال عذر نماید تیمم
انها ندارد زیرا که آن تیمم با امکان [illegible] خارج [illegible] و احتیاط [illegible]
ترک است دویم اظهر استحباب آنست برای [illegible] مستحب است [illegible]
در نزد تعذر آن مگر بودن بر طهارت [illegible]
سیم مستحب است برای صلوة میت هر چند [illegible] تیمم
برای خواب هم گفته اند و مستند [illegible] خواب
متذکر شود و احتیاط در ترک آنست با [illegible] دخول
در عمل مشروط بطهارت باین دو تیمم فصل سیم در وقت تیمم جایز
و در آن سه مسئله است اولی جایز نیست تیمم پیش از دخول وقت
عبادت موقته مثل نماز یومیه و عیدین هر چند عالم باشد باستمرار
عذر تا آخر وقت و شبهه در جواز آن در ضیق وقت نیست و اما در
وسعت وقت پس خلافیست بعضی قائل بجواز شده مطلقا و احتیاط
در تاخیر است خصوصاً با امید زوال عذر بتاخیر و البته رعایت این احتیاط
شود بنحویکه موجب تضییع عبادت و تفویت وقت آن نشود و ظاهر
کفایت مظنه بضیق است و اگر خطاء او ظاهر شد اعاده لازم نیست

بنا بر قوی حتی بنا بر وجوب رعایت ضیق و تیمم این تنگی بری در فرائض
پیوسته است و رعایت آن در غیر این نوافل موقته و آیات و نذر موقت
خالی از احتیاط نیست هرچند اظهر در نزد قائلین بضیق عدم وجوب
در اینها بلکه در جمعه نیز و وقتی نیست از برای تیمم بجهة نماز قضا
حتی بنا بر قول بعدم فوریت آن بنا بر اشهر و اظهر و همچنین در هرچه وقت
مخصوص ندارد حتی نافلهٔ مبتدئه الا ازمان مشروعیت آن عبادت و در
استسقاء احتیاط در تأخیر است تا وقت اجتماع در صحراء هرچند صفوف
منعقد نشده باشد [illegible] جنازه نزد حاضر کردن آن برای نماز دور
نیست [illegible] غسل آن و احتیاط در تأخیر است [illegible] اگر
در [illegible] تیمم [illegible] بآن تیمم نماز فریضه تازه [illegible]
[illegible] اشکال [illegible] چهارم در آنچه تیمم بآن جایز
است [illegible] و آن هشت مسئله است اولی خلاف
نیست [illegible] در او لوث آن از سایر اجزاء ارض
و [illegible] اند زرد و سیاه و سفید و قرمز حتی
کل ارمنی [illegible] بامکان غیر آن و نه میان آنکه اجزائش
بیکدیگر [illegible] بسبب خلقت چون گل سرشوی و ارمنی یا بصنعت
چون خشت و مهره باشد حتی بطحا یعنی خاک نرم که بعد از سیل میماند
که شبیه بریگ است بلکه خود ریگ هرچند صدق خاک بر آن ظاهر نیست
و نه میان خشک و نمناک مادامیکه داخل در مصداق گل و وحل نباشد
و با شک احتیاط کند و نه میان مستعمل و غیر آن حتی خاک قبری که مکرر
او را نبش کرده باشند اگر علم بنجاست آن و مخلوط باجزاء غیر مستحیله
نباشد و تیمم جایز نیست بچیزهای سابقه شبیه بخاک که صدق خاک
بر اینها نشود چون آهک و اشنان و [illegible] و خاکستر اگرچه حاصل شده
باشد از سوختن خاک [illegible] کما اینکه اسم ارض و خاک خارج شده باشد

و نه بمعادن مطلقا چون سرمه و زرنیخ و فیروزه و عقیق و نحو اینها
ششم اظهر جواز است بر زمین گچ و آهک پیش از جدا شدن و بعد از آن قبل
از پختن و در بعد از آن خلاف است و احوط و اولی اجتناب است با عدم
اضطرار والا تیمم نموده احتیاطا قضا کند بعد از آن و اینها همه
جایز است بر زمین شوره زار با کراهت مگر آنکه نمک بر روی آن نشسته باشد
مانع ع بنحوی که مانع اتصال دست بر زمین باشد که در اینجا جایز نیست هفتم اظهر بلکه
اشهر جواز تیمم بسنگ است چه سنگ مرمر باشد و غیر آن حتی با امکان خاک
و خالی بودن از غبار و همچنین با آجر و امثال آن [illegible] که هر دو مطلق نیست
هشتم اگر خاک و سنگ یا [illegible] وجه مقدور
حاشیه شرعی باشد و چیزی [illegible] باشد با غبار چون نمد و پالاس
و نحو اینها جایز است تیمم [illegible] و ظاهر [illegible] باشد
است بر وجهی که غبار از [illegible] بلکه اگر توان کوشش
نمود که غباری جمع شود که [illegible] شود
واجبست بلکه غالبا صدق [illegible] بر خاکها
نشانه [illegible] هرچند احتیاط [illegible] است بر آن با امکان
بلکه در تقدیم سنگ نیز و خاک مرد در صورت یأس از اینها قدر از عدم
وجوب احتیاط چیزیست که غبار آن بیشتر باشد هرچند احوط است و اگر
غبار میسر نشود تیمم میکند بگل اگر نتواند آنرا بخشکاند تا بخاک صدق
خاک هرچند بمالیدن آن بر بدن و جمع کردن آن بعد از خشکی باشد
والا واجب و مقدم بر غبار است و تیمم بگل در کیفیت چون تیمم
بخاکست ولکن احتیاط در آنست که بعد از زدن بر آن دستها را بر هم
بمالد تا گل آنها بریزد و حایل میان آنها و پیشانی یا پشت دست نشود
اگر باین عمل نه وقت بگذرد و نه موالات زایل شود نهم اگر هیچیک
از اینها را نیابد و برف یا یخ باشد پس اگر ممکن باشد وضو یا غسل

بانها یا با وهمهای شستن خود یا آب کردن انها باشد یا مکرر دست
کشیدن تا فی الجمله ابی در دست جمع شود یا مالیدن خود انها بر اعضا
مکرر تا جریان حاصل شود واجب و مقدم بر تیمم است حتی بخاک
والا اظهر سقوط مطلق طهارت و اداء نماز است و قول بوجوب صورت
وضو یا غسل چون قول بوجوب تیمم با انها ضعیف است لکن احتیاط
در طهارت هر دو و اداء نماز است و بعد قضا اگر از این فاقد الطهورین
لازم دانیم و بیان ان در احکام نماز قضا خواهد آمد انشاء الله هشتم
شرطست در آب تیمم [illegible] سه چیز اول طهارت شرعیه پس جایز
نیست تیمم با خاک نجس [illegible] و در حکم انست شبهه محصوره
و [illegible] اخبار بنجاست ان [illegible] باشند و احتیاط اجتناب است
انچه [illegible] خواسته باشد دوم اباحه پس جایز نیست
تیمم [illegible] کذارند ومراد انست که نه مباح
الاصل [illegible] فوقه بر چیزیکه شامل تیمم
باشد ونه [illegible] ونه منفعة یا اجاره یا عاریه یا غیر
انها ونه ماذون [illegible] از سه قسم اذن وافر کفایت عدم
علم بمنعست در شاهد حال یا مقام چون صحاری مملوکه ونحو انها بلکه
دیوار خانه وبام ان بلکه زمین ان اگر در دخول ان منع وضرری نباشد
و زمین مسجد مگر انکه از کثرت تیمم نقصی بزمین ان رسد واگر محبوس
باشد در مکان مغصوب واب مباحی نباشد یا استعمال ان موجب
ضرری باشد حتی مثل ترکردن زمین یا عدم اطمینان برضای مالک
تیمم میکند بدون اذن واگر این تصرف مکرر شود بحدیکه اجره
داشته باشد اجرة المثل بذمه متعلق میگردد و تیمم صحیحست و در شرطیت
اباحه فضا مکان حتی با گذاردن خاک مباحی بران اشکالست واحوط
در صورت مغصوبیت هوا اجتناب است بلکه خالی از قوت نیست

ستم مثل نقص بودن از چیزی که تیمم بان صحیح نیست مکروه است هلاک در حصه
تیمم ثانی و فرقی نیست میان انکه بدست نجس بشد چون از د... و بجا کسر باد
چون کا موجود و مو مبنا بر اصح و اگر اقل دست بما لدکه مسح و بجای شود
کافی نیست فصل در حقیقت تیمم و کیفیت ان اما اول پس
اظهر و اشهر در ان که زدن دست است بزمین و مسح پیشانی و جبهه بقصد ...
در قول بانکه زدن دست از مقدمات تیمم است ضعیف ناست و اما دوم
پس در ان دو بحث است اول در واجبات ان و ان هفت چیز است اول
نیت مرتبه نزد زدن دست بر زمین و استدامه حکم ان تا آخر تیمم
تفصیل ان در وضو گذشت ... وجوب با ندب یا
استباحه و وجوب بقصد ... معتبر نباشد بلی در ... تفاوت
دارند یکی قصد بدلیت از وضو یا غسل مطلقا ... با قصد
در کیفیت نزد بعض ... عدم ... بلی اگر
اثر ... او باشد در اول ... وضو ... معروف
ندارد و نیست اگر چه احوط ... تیمم اول و اگر
غافل شود الان از بدلیت ... بعد منکر نشود
که پیش از ان تیمم بدل از غسل کرده بود کافی نیست و اگر در غسل ...
او سست اقوی کفایت بلکه تیمم است از هر دو و احتیاط در قصد
بدلیت از هر دو است هر چند در اصل غسل احتیاج بنیت هر دو
نبود بنا بر مختار و احوط دو تیمم است هر یک بقصد یکی از دو و غسل
... انکه در اینجا قصد رفع حدث مشروع نیست بلکه در صحت
تیمم با ان اشکال است و اقرب الحکم کما علم و التفات بانکه رافع نیست
چنین نیتی معقول نیست و بخاطر که ذاتیدن ان لغو است و با اعتقاد
رافعیت اگر صفت قرار دهد باینطور که تیمم میکنم تیمم رافع حدث
باطل است و اگر غایت قرار دهد باینطور که بجهة اطاعت خدا تا رفع

حدث کند احتمال صحت هست واحتیاط در اعاده است دوم زدن
دست بر چیزی که تیمم بان میکنند شرط کردن بنا بر اقوی و باید در
ان کافیست با هر قدر از فوت که معتبر شود و در این سه مسئله است
انکه سه چیز در اینجا معتبر است یکی باطن دستها با امکان والا پشت ونیز
دست کافیست و اگر عذر در یکی است پشت او را با باطن دیگری بزند
دوم انکه هر دو را با هم بزند پس جایز نیست اکتفا به یکی و نه بزدن
ان بعد از دیگری مگر با مشقت که ملزم در اصل کردن والا بدان
معذور اکتفا [illegible] کند و کسی که یک دست دارد یا یکی را بسته اند
بوجهی [illegible] اکتفا به یکی میکند و اگر انهم معتبر نیست
زدن [illegible] است وکیفیت [illegible] هذا مذ سیم عدم حایل میان
ان [illegible] میزند [illegible] نکشد بنا بر اظهر مگر با عذر مثل
بودن [illegible] است در این مقام تقدیر
وضع [illegible] در اجزاء ان باشد که مانع نباشد بعض
عرفا از [illegible] ضرر نداند ولکن احتیاط عدد
از [illegible] یک ضربه است برای مسحها
حتی در بدل از غسل و احتیاط خصوصا در ان در دو تیمم است
یکی بیک ضربه و دیگری بدو تا که یکی بعد از مسح پیشانی باشد کله
سیم اقوی عدم وجوب علوقت یعنی اتصال اثری بر کف که بان
مسح کند حتی در تیمم بخاک بلی احتیاط در انست لکن بطوریکه حایل
میان ان وجای مسح نشود سیم از واجبات تیمم مسح وجه است و قدر
یقین ان پیشانی است که از دو طرف عرض متصل بجبینین یعنی دو
شقیقه است و در طول از رستنگاه موی تا بالای بینی است و حکم
بعض فروع ان از رجوع بوضو معلوم میشود واحتیاط بعلاوه کردن
جبینین البته ترک نشود بلکه دو ابرو را نیز و تا بالای بینی کافیست

واحتیاط

[illegible] انست [illegible] و مسح پیشانی و دستها
[illegible] با عدم اتصال [illegible] و مشتبه است [illegible]
[illegible] مسح [illegible] نماید بکند مسح بعض [illegible]
[illegible] تا علم بمسح تمام حاصل شود [illegible]
[illegible] اکتفا [illegible] معلوم نیست [illegible] بغیر [illegible]
[illegible] مسح تمام ظاهر باید [illegible] کند تا یقین شود [illegible]
[illegible] غالبا [illegible] می‌مالند [illegible]
مسح آنها [illegible] باشد [illegible]
با [illegible] باطن مسح بپشت دست [illegible]
بیدست باشد [illegible] باشد پیشانی [illegible]
مسح کند [illegible]
بی اشکال است و با تمکن [illegible]
[illegible] دستها و را
اگر [illegible] باشد بر زمین بزند [illegible] باشد با آنها
مسح میکند پیشانی و دستهای [illegible]
مسح نمودن کار نایب منحصر است بگرفتن دست او بر اعضاء و اگر
بیدست یا مغلول است نایب دستهای خود را بزند و با آنها مسح بر او
کند و احتیاط در دو تیمم است یکی بدست نایب و دیگری بدون آن
بر وجهیکه برای خودش میسر شود حتی آنکه تیمم او بزدن یکدست یا
بزدن پشت دست و مسح بپشت دست باشد بجهة عدم تمکن از غیر آن
یا از احتیاط نایب گرفته که [illegible] دیگر [illegible] با امکان و در [illegible]
بد. و ان بدست صحیح او ضم نموده در ضرب و مسح تا در تیمم بعمل آید یعنی
آنکه مسح پیشانی بهر دو دست باشد با امکان و الا بیکی کافیست انشاء الله
که مذکور شد و واجب نیست که همه ماسح باشد بلکه کفایت میکند

مسح مقدم سر واقف بر پیشانی و بعض دست چپ [illegible] مسح [illegible]
و با [illegible] احتیاط [illegible] مسح بتمامت [illegible] و [illegible] کند که [illegible]
کف مسح کرد و همه پیشانی مسح نمود هر چند هر جزئی را [illegible] اجزاء
کشیده باشد نه بر کل چهارم ابتداء با علی پیشانی از [illegible]
انبندد ست و اکر خلاف آن شد عود کند تا موالات بر [illegible] مکر
انکه پیشتر چنین [illegible] کرده باشد که از اصل [illegible] پنجم [illegible]
دست را بر بشره پیشانی و دو دست پس [illegible] باشد [illegible]
الکثیر علی الظاهر مکر [illegible] مثل وجود جبیره بر [illegible]
نباشد [illegible] وضع [illegible] از جبیره مسح کند و اکر تمام اجزا
[illegible] مسح است یکی بباطن با جبیره [illegible] دیکری
[illegible] بلکه [illegible] تعدد نماید و احوط [illegible] و
[illegible] ترتیب است با بتداء بضرب [illegible]
[illegible] وختم بحث و حکم خلاف آن از [illegible]
[illegible] اینکه موالات در اینجا زود زایل میشود
[illegible] ششم موالات و مراد با بودن با فعال
[illegible] اکر فاصله شود بنحوی که ظاهر نشود
ارتباط افعال بیکدیکر صحیح نیست و فاصله کم ضرر ندارد هفتم
مباشرت یعنی خود شخص آنها را بجای اورد و اکر میسر نشود دیکری را
وا دارد [illegible] ضرب و [illegible] ممسوح پس اکر میسر نشود مسح [illegible]
خواه بجبهه قائم شده باشد یا نداشتن آنها تیمم ساقط است و [illegible]
[illegible] دیکری را بجای او مسح نمیکنند و از پیش معلوم شد که تا ممکن
است مسح را بدست خود شخص میکنند و با تعذر آن بدست نایب و نیت با
خود او [illegible] احتیاط در نیت هر دو است و ختم این بحث به مسئله
میشود [illegible] شرط [illegible] طهارت اعضاء تیمم است تا ممکن

واجبست

مسح

وند مجروح لکن با فراوان تطهیر [illegible] احتیاط نشود با [illegible]
اگر باطن نجس باشد بر وجهی که مشقت نباشد پاک کند واجبست تطهیر
[illegible] خشکانیدن آن و اگر میسر نشود اقرب انتقال به تیمم است و
احوط علاوه کردن تیمم بوضو است که ناسب باطن دست خود را شوید
و بر اعضاء او مسح کند و احوط [illegible] تیمم بکر است بر وجه متعارف
و اکمل اعاده نماز است [illegible] و اگر چنین نجاستی در پشت
هم باشد پیشانی بر [illegible] و [illegible] باطن دستها را بیان زند برای
مسح [illegible] و احتیاط [illegible] اگر [illegible]
اگر نجاست متعدی [illegible] باشد و میسر نشود تطهیر [illegible]
خشکانیدن تیمم [illegible] و [illegible] اعاده [illegible]
بعد از زوال عذر و اگر [illegible]
نیست و الا احتیاط است [illegible]
و اگر نجاست خشک باشد لکن با جبیره [illegible]
نجاست نکرده باشد که تعدی نکند [illegible] مسح
بی اشکال مسح بر آن کند و اگر عمامه مسح است یا زخم [illegible] مسح
بیشتر آن لکن احتیاط در علاوه نمودن جبیره تیمم است مسئله دهم
وجوب تیمم است بر قطعه گوشت در پیشانی و پشت دست و انگشت زاید
در دست و بر کف زاید شبهه با صلیب نه مطلقا [illegible] اگر از بن بند شده
باشد نیز اگر در باطن است لازم نیست و اگر در ظاهر است ظاهر [illegible]
مسح بر قدر متصل به دست است که در وی [illegible] نه زیاده و احتیاط
در مسح تمام است و همچنین اگر قدری متصل به ظاهر از پهلوی دست
باشد [illegible] ضرب بر زمین [illegible] باشد [illegible]
لازم [illegible] اشتباه لازم است و اگر در زمین زند باشد [illegible] باطن یا ظاهر
ظاهر وجوب است [illegible] انگشت [illegible] احتیاط [illegible]

...ندانیست و امّا مسح بانها پس باید متمیّزه جایز نیست و با اشتباه
...کرده و را شریک کند و بجزئی از شریک مسح کند و ظاهر تعذّر دست
غیر است بر دست زاید و متمیّزه خود شر اگر عذری در اصلیه باشد
احتیاط در جمع است مسئله ستم اگر دست او از زند قطع شده
باشد واجبست ضرب و مسح در باقی و احتیاط در مسح بر موضع قطع
است و اگر از بالاتر و ظیفه ان ساقط است و دست دیگر را بزند و
مسح بان کند و پشت انرا مسح بر زمین نماید و اگر هر دو دست مقطوع باشد
پیشانی را بزمین بمالد ... در صورت اگر میسّر شود احتیاط در
شریک ... بر پشت ... و مسح بدو دست بعمل اید و کیفیّتش
پیشتر ... و اگر از زند قطع ... ظاهر عدم وجوب ضرب موضع
قطع ... رعایت احتیاط خوبست
... دست دیگر اگر داشته باشد
... نبات تیمم و ان سه چیز است اول
... باشد که احتمال نجاست در انها
... ن دوم کشودن انگشتان در وقت
زدن بر زمین و در وقت مسح استحبابی ندارد سیم تکانیدن دست
بعد از ضرب و پیش از مسح و بهتر مبالغه در انست بنحو باطن یا
دامن ... بر یکدیگر یا بجای دیگر بجهة اطمینان بزوال ... و ظاهر
کفایت انها ست از تکانیدن و جمعی ذکر نام خدا را گفته اند و از خوب
... ولکن تعلیلی را استحبابات در اینجا ندیده ام مثل بعض امور
دیگر که بعضی زیاد کرده اند فصل ششم در احکام متفرقه و در ان
شش مسئله است اول نماز تیمم صحیح کرده و گاهی در عاجز کردن
خود از طهارت مائیه ننموده باشد اعاده ان واجب نیست هر چند
... در وقت ... شود یا فقدان ... حضر باشد یا غیر انها از ...

فقد الاثنین

ندان لازم نباشد اما و گذشت تفصیل موارد آنکه [illegible] بر نفساند
تقصیر و اختیار نمود هم لزوم اعاده را و در اینجا تنبیه است که اگر متمکن اوّل
اگر کسی عمداً خود را جنب کند پس اگر خوف تلف و ضرر نداشته و استعمال
آب مضرّ است مشهور در وجوب غسل بر آن نیست و اشهر و اظهر وجوب
تیمّم است بر او با یکی از این امور و قول بوجوب غسل با خوف ضرر بنفس
چون قول بوجوب اعاده بعد از تیمّم در تیمّم مشهور در جواز این جنابت قبل
از دخول وقت نیست هرچند بدون ضرورت و با علم بعدم تمکّن از
غسل باشد و همچنین در وقت اگر [illegible] طهارت مائیه باشد
یا امید تمکّن از غسل داشته باشد [illegible] باشد و
امّا بدون آن اگر با طهارت [illegible] متمکّن باشد [illegible] لکن [illegible]
در تقدیم نماز است و اگر [illegible] اعاده [illegible]
عذر اگر چه قول بجواز در اینجا [illegible] ظاهر
طهارت عرق جنب است [illegible] جمعه
شود و ازدحام مانع او از خروج [illegible] از جمعه کند
یا نماز ظهر با تنگی وقت [illegible] طهارت مائیه
نداشته باشد تیمّم میکند و اظهر و اشهر عدم وجوب اعاده آن نماز است
لکن مستحبّ است اعاده ظهری اگر چه جمعه کرده باشد و اگر گرفتار شود در
جماعت [illegible] وقت وسیع و امید تمکّن از طهارت باشد [illegible] نیست
تیمّم و نماز حقیقی لکن جایز است من باب التقیّة تیمّم و نماز با ایشان
و این تیمّم با شرط صحّت صورت نماز است با شرائط کامل صحیح نماز حقیقی
نیست مسئله دویّم باطل میشود تیمّم بهرچه باطل میکند طهارت مائیه را
و بوجود آب با خلوّ از موانعی که در فصل اوّل گذشته بدون [illegible]
گذشتن زمانی که کفایت کند طهارت را اگر مرد [illegible]
[illegible] پیش از این قدر از زمان تیمّم او باطل نیست هرچند [illegible]

جبایر و غسل [illegible] ممنوع از
استعمال آب شرعاً [illegible] اگر تا آخر وقت با آن
خواهد رسید [illegible] بطلان تیمم [illegible] پس ظاهر جواز
[illegible] نماز موسع و
اگر ظاهر شد خطاء او در اعتقاد [illegible] پس ظاهر جواز تمام
نماز متمم و احتیاط در اعاده [illegible] اگر جنب [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] غسل کردن [illegible]
[illegible] اوفق به قواعد است
و اگر [illegible] تحصیل
آن برای [illegible] باطل [illegible] به ظن بوجود ما
لکن اگر [illegible] بذل کردن ایشان باشد
احتیاط [illegible] تیمم کند مشکل
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] بطلان نماز صحیح است و ملاحظه
تمکن نسبت به نماز دیگر میشود و اگر در اثناء نماز دید با تمکن از استعمال
اقوی آنست که اگر قبل از تحقق مسمای رکوع رکعت اولی است هرچند داخل
در رکوع شده باشد نمازش باطل است پس تیمم نموده از سر گیرد و اگر بعد
از آنست هرچند قبل از سر برداشتن بلکه قبل از شروع در ذکر باشد
نمازش را تمام کند در اگر آب باقیست با تمکن از استعمال آن تیمم
منتقض میشود با زوال [illegible] فراغ از نماز بعد از زمان
[illegible] احتیاط در اعاده تیمم است حتی با زوال
آن قبل از فراغ و ظاهر جواز عدول است از آن فریضه به فریضه سابقه
مترتبه اگر بعد از رکوع ببیند و اختصاص [illegible] است به نماز فریضه پس
اگر در نافله ببیند ظاهر بطلان است مطلقاً [illegible] جواز قطع نافله

باشد

شد و اگر در بین فریضه خللی واقع شود که باعث نقض طهارت است [illegible]
[illegible] ظاهر وجوب [illegible] اول [illegible] است و اگر [illegible] نماز
بتیمم باشد که [illegible] اعاده نماز بان کرده نماز باطل نیست [illegible] اگر
میت را تیمم دهند [illegible] بعد از فراغ از نماز آب یافت شود [illegible]
با غسل [illegible] نماز را اعاده کنند و اگر بعد از نماز باشد [illegible]
اعاده غسل است نه نماز و احتیاط در آن [illegible] نماز آخر
حدث اصغر [illegible] شود بعد از تیمم [illegible] حدث اکبر
اعاده تیمم بدل از غسل کنند نه وضو [illegible] احوط و اولی تیمم
دیگر بدل از وضو است و اگر [illegible] طهارت
آن تیمم او باطل میشود [illegible] و اگر
[illegible] غسل است اولی و احوط ضم نمودن دو غسل است مسئله تیمم
[illegible] اگر تیمم واجب است [illegible] باطل است
مگر در جائیکه [illegible] تیمم
نامست که اگر اعتنا بان [illegible] واجب
میشود طهارت [illegible] مسئله [illegible] صاحب
حدث اصغر و اکبر [illegible] اگر
مملوک یکی از اینها ست باید خود صرف او شود و اگر از شخص خارجی
جایز است بذل بهر که خواهد لکن اولی بذل بجنب است و ضعیفه
غیر او و تیمم است و اگر جنب در میان اینها نیست مساوی هستند
و اگر جمع شود با بعض اینها کسی که محتاج بتطهیر بدن باشد از نجاست
او مقدم است مگر آنکه چیزی که تیمم بان صحیح باشد میسر نشود که دیگر
بر او مقدم هستند و اگر تشنه با بعض اینها جمع شود که خوف بر او باشد
احتیاط در تقدیم او است بلکه ظاهر وجوب است خدای کریم پاک کند
ما را از حدث معصیت و نجاست جهالت و سیراب کند تشنگان

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤلف گوید که در مقابله این رساله بعد از چاپ با غلاطی چند دیدم خبر
دادم که هر کس نسخه خود را بنظر در آن تصحیح کند جدول اربان اول
علامت صفحه است در آن اشاره بعدد نمودم بحساب هندسه موافق
انچه بالای صفحات ثبت شده و بجز اول مرتبات از این [illegible]
سه صفحه لهذا صفحه را ننوشتم و عدد ارقام از او در جدول پهلوی آن
اشاره بعدد سطری که غلط در آن نسخه [illegible] اکبر است و اعاده
جدول صفحه را پیش از تمام شدن [illegible] نمودم [illegible] جدول طولانی
اول و اگر غلط در حاشیه [illegible] باشد لهذا حاشیه [illegible] سطر را
و در پهلوی جدول سطر [illegible] نوشته
بعلامت [illegible] و جدول دیگر [illegible] انتفاء بدو
نمودم و کلمه زایده را بعلامت [illegible] بکلمه پیش
یا بعد آن ذکر نمودم بعلامت ص وه هی بخبر دن [illegible] پیش یا بعد
ان [illegible] از فلان کلمه افتاده بعلامت سقط و اگر در سطری آن کلمه متعدد
باشد پس اگر مقصود اول است در پهلوی آن آ است و اگر دوم است ۲
در همه اینها ملاحظه توضیح شد و در بعض خانه های جدول چیزی نیست
که محتاج بیان در اینجا نیست و عدد صفحه از طهارت اعاده از اول
شده است

اصول دین

۵۰	۴۷	۴۲	۳۷	۳۳	۳۰	۲۵	۲۲	۲۱	۱۵	۱۳	۷	۳	صفحه ۲
س ۱۷	س ۶	س ۱۳	س ۶	س ۱۱	س ۱۰	س ۱۳	س ۱۶	س ۹	س ۱۳	س ۱۴	س ۱۵	س ۱۱	س ۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحه	٧	١٧	٢٤	٣٢	٣٨	٥٤	٥٨	٦١	٦٨	١٠٥	٨٠١	٨٠١	٩٠١
سطر	س ١	س ١٥	س ٢١	س ٢٢	س ٧	س ١٥	س ٢	س ١٤	س ١٥	س ١	س ١٩	س ٣	س ٥
وجون این ص	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط بحری	ز تا	ز داده	ط باجزئی	ص نقصان	ص ملکی [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در صفحه چهار صفحه در کتاب مکرر شده [illegible]
بجای [illegible] واقع شده بهمین حساب تا آخر کتاب [illegible]

غلطنامه جزء ۹

صفحه ۹۷ | س ۹ | مخصص ص | ۱۰۱ س ۷ | دفع ن | ۱۰۱ س ۱۳ | دودفعه ط | دودفعه ص | س ۴ | قبل از آنکه ط | ۱۰۴ س ۸ | جحض ط | جحض ص | ۱۰۷ س ۸ | هستند بنیان ص

۱۱۳ | س ۹ | [illegible] ص | ۱۱۴ س ۵ | الدینار ص | س ۱۸ | باجنحها ط | باجنحها ص | ۱۱۵ س ۱۴ | جوازدن ط | دوجوازن ص | ۱۱۶ س ۱۳ | ن | س ۳ | ن

۱۱۷ | س ۱۴ | الکبر ط | باشند ص | س ۲۴ | دو نماز ... غسل واجب ن | ۱۲۱ س ۱۳ | قول الیان ص | ۱۲۳ س ۸ | بکند ط | بکند ص | ۱۲۵ س ۵ | و ن | ۱۲۶ س ۵ | بافقاء ص

۱۲۰ | س ۱۵ | السبع و رب الارضین السبع سقطت | فی الارض ن | ۱۲۷ س ۱۳ | کنند ص | س ۲۳ | ندیدی ص | ۱۲۸ س ۲ | ان بیر ص | س ۹ | مظاهره ط | مضاهره ص

۱۲۹ | س ۱۹ | واز عورت واجب است ص | س ۲۳ | اسلام ص | ۱۳۳ س ۷ | کند ط | کنند ص | کند ط | دهند ص | س ۱۹ | ببعض نه در وضو ص | ۱۳۸ س ۸ | اغسل ص

۱۳۸ | س ۲۴ | دودفعه ط | سه دفعه ص | ۱۳۹ س ۲ | بالوضوء ص | ۱۴۰ س ۲ | فیستحب ص | س ۲۲ | اجزه ط | اجزه ص | ۱۴۱ س ۵ | ن | س ۷ | دوجریان ص

۱۴۲ | س ۳ شبیه | عین کبیر ط | بعض کبیر ص | س ۳ | یخرقون ط | انخرقون ص | ۱۴۳ س ۳ | شیء ط | ۱۴۴ س ۷ | باجان ط | باجانب ص | س ۱۹ | مستذبا ص

۱۴۴ | س ۲۱ | باو وارد ط | باو وارد ص | س ۲۳ | وکلمه ... تا آخر سطر نهم مقدم است بر اکثر ... صحیح است تا الازم نیست | ۱۴۶ س ۱۴ | هفتم الرکعتین ص

۱۴۸ | س ۱۵ | المخرم ص | ۱۴۹ س ۶ | عفو ص | ۱۵۰ س ۱۳ | الاین شرعی ص | ۱۵۱ س ۳ | مبجوحت ط | مبجوحت ص | ۱۵۲ س ۱۶ | عجض ص

۱۵۵ | س ۹ | الهند ص | س ۲۳ | ملک ط | ملک ص | س ۵ | هم ط | ممم ص | ۱۳ س ۱۳ | و ن | س ۱۵ | بازوج ط | بزوج ص | ۱۶۵ س ۱۹ | حتی ص

۱۶۷ | س ۱۱ شبیه | اعضا ثلاثه ص | س ۷ | باجخون ط | باجخون ص | ۱۶۹ س ۳ | ان واجب میشود ص | س | و بر کسیکه کشته باشند ص | ۱۷۰ س | فیها ص

۱۷۰ | س ۱۳ | نصفیم ط | نصفیم ص | ۱۷۲ س ۱۷ | بخصوصه بی شبهه است ص | ۱۷۵ س | که ن | ۱۷۶ س ۳ | نیجی ص | ۱۸۱ س ۱۱ | بابت ص

۱۸۳ | س ۱۰ | ... ص | س ۱۱ | ابن حجر ص | ۱۸۴ س ۸ | ودوی ص | س ۱۷ | مهره ط | مهره ص | س ۱۸ | بجنت ط | بجنت ص | ۱۸۶ س ۳ | مستبل ص | ۱۸۶ س ۳ | عنبع ص

۱۸۷ | س ۱۰ | هعیبی ط | هعیبی ص | ۱۸۹ س ۱۳ | وجوب ص | س ۱۴ | بر اعضاء او ص | س ۱۸ | عدد ط | عدد ص | ۱۹۰ س ۱۴ | والا ص | ۱۵ س ۳ | بافعال ط | افعال ص

۱۹۱ | س ۳ | بخشکانیدن ص | س ۲۱ | متصل ص | س ۳۳ | لازم نیست وباء ص | ۱۹۵ س ۱۱ | دعو ط | دعو ص | س ۱۷ | خود ن | وعلی الله الاعتماد

سال ۱۳۱۸ خرید شد